



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4648

الحمد لله الذي يتجسد به يستغفر كل كتاب ينكره يصلح كل خطاب فيقضيها ان لا اله الا الله تعالى
 لا تقرب اليك ولا تشهد ان محمدا عبده ورسوله شهادة بينا لها الشاهد دار الرضوان
 بلا ارتبابك فضيلة على محمدا قاله صلوة تقفد ثامن هو المطلب يوم الحساب غصدا لنا عنه
 الله زلفي وحسن المنابها بعد ما يكون في غير حق منصف عباد الله الواحد الاحد الواحد الخیر محمد بن احمد
 مراد آبادی سوطنا فاروقی نسباً نقشبندی مجددی مشرباً که از بدو شعور داعیه طلب طریقت در سر پرورد
 و بعد از تحصیل علوم شریف باطنی افزود و مگر بمضمون است اسے بسا ابلیس آدم روسے هست و پس
 ہر دستی نباید داد دست ہستہ صوفین فرقتہ پوش گندم نمای جو فروش کہ بھل مرکب گرفتارند و از کتاب
 و سنت بہرہ مند و بزرگی علما و فقرا برآمدہ و چیرہ باد و بین متین اعدا شا کردہ طریقت را غیر شریعت
 گویند و رومی آورد و مستر فضل صافی و مہر بہت سجانی بود و تا آنکہ قائم خیرم بہ بندگی خدمت فرولا فادر
 قطب الاقطاب سلطان المشائخ فی الآفاق وارث معارف الاولیاء بالاستحقاق حجة اللہ علی عبادہ و حجة اللہ
 الفاضلہ فی بلادہ قطب فلک الہدایہ مرکز دائرہ اندراج النہایت فی البدایہ سیدی و خیرہ پوری
 و غندی و مکان الروح من جسدی ظل اللہ اللسان مرشدنا و ملوینا و استاذنا و ملا و نا مولانا

محمد **فصل الرحمن** متع الله المسلمين بطول بقائه ونواله والحمد لله ونور الله رسائده فآيت ما لا عين
 رأت وسمعت الا اذن سمعت هو خير من يدعي لكل عظيتمه واكرم من يطوي اليه المراحل ومن بعد
 بطلان الكتب قوم قد يروى ما هو فوق شدم واخر كتابي كرمطالعه در آمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف بابا
 باوی الی الله حائل اسرار الطریقه والشریقه موضع وقائق السور حقیقه حضرت شمس الدین حبیب بل الرحمن هراسا
 منظره جانچانان شهید بود و قدس سره که کشف بسیاری از مضملات شریعت و طریقت میکند
 وحل اکثری از وقایع بهیبت ملت بهیبتاید و چون این جوامع الکلم بسوی بحسب آمد باستقصائش کوشیدم و
 وجاها تلاشیدم تا آنکه در ایضات خلفای حضرت ایشان قدس سره مخلصان آن یافتم و هنگام تماش
 مکانیب حضرت غوث الثقلین امام الطائفتین شیخ الاسلام و الدین محی الدین ابو محمد عبد القادر
 احسنی کحسینی اسماعیلی و حضرت عارف بالله مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی و حضرت محی الدین
 قاضی شمس الله بهابی بی رحمة الله علیهم جمعین نیز بدست آمد پس خواستم که آنهاستلذذنا بشم بل ره آورد
 عزیزان سازم و باینفرض آن تفریق را نمی آردم و انبر باغی گلی حبیب بود باکر کتاب سلام اسرار الحافین
 و **باب البین** شیخ الشیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه که مختصر است مضبوط
 در سیرت سلف صالح نقل کردم بطریق ترجمه با هر کس که واجب است برین فرمان برداشتار و می نه آردم
 در وی تا آنکه ستم سخن از پیش خود و مجموعه را به کلمات طیبات موسوم کردم و برباب متبوعم
باب اول در کتابتین باین باب شتمل است بر چهار **فصل اول** در کتابت حضرت غوث الثقلین
فصل دوم در کتابت حضرت زاهد صاحب شهید **فصل سوم** در کتابت قاضی شمس الله بهابی بی رحمة
فصل چهارم در کتابت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی **باب دوم** در ترجمه سالم لری عارف
 و سیر الطالبین شیخ سهروردی رحمة الله علیه که عزیزان متع بر دارند فقیر را بدعای حسن خائمت یا آرزو و سا
 مقیضه الا بالله علیه توکل و هو لب العرش العظيم **باب اول** از کتاب کلمات طیبات و در کتابت
 و این باب شتمل است بر چهار **فصل اول** در کتابت حضرت غوث الثقلین رحمة الله علیه
 بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول ای عزیز سینه مملوب خود کی در بوتة والدین جا حد و افینا و آتش میزند که در انداخته

میرقوم گردانی و مرغ دل از خطا تر قدس قدیم یا آورود و فضایی سلوک فاسلکه سبیل ملک ذللا بجای
پیشاق در پرواز آید و از شمار انس در بساتین کلان کل الثمرات محفوظ گردد و آئینه سر از لوح انوار
تجلیات هم صفت نور گردد که سر نقیج اللیل فی النهار کشف شود و در روضه یخسیر تو از اسطوار سرانجام
و انزلنا من السماء ماء فابنتنا به جنات و حبیب حصید سر نیز همچو باغ ارم گردد و در سوز و اجینا به
میتا مرتزاهم شود و هم سار فشکفنا عنک عظامک فبصرک الیوم حدید از پیش تو بردار و تو در
مشاهده کمال او فرومانی گاهی در دریای بی نیازی ان الله لغنی عن العالمین فروشوی و از سموم مهب
افامنا مکی الله در گرداب سرگردانی فرومانی و گاهی از نسیم طیف و لا تیشعوا من دهم الله و گلشن
تجدید چون غنایب از شوق و تر نیم آئی و از غلبات و جهنمه انی لاجلد بجهنم یوسف بر کشتی حسا و زبان
لامت پیش آیند و گویند تالله انک لفي ضلالتك القلیم و چون تاثیر و القه علی وجهه دارند
بصیرا ظاهر گردد و همان خوان با هزاران نیاز و عجز و درخواست کنند که استغفر لنا ذنوبنا انا کنا
خاطئين و از سر صدق بر خوانند که لقد اترك الله علينا و تو در مقام مناجات آئی و زبان
حال گویی که رب قد ایتیت من الملک و علمت من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض
انت یقوی الدنیا و الآخرة توفی مسلما و الحقن بالصالحین و السلام مکتوب سوم
اسے عزیز پیش ازین تغافل کردن و بحیات مغرور شدن نه دلیل سعادت بود و مگر خطاب از صیغ
بالحیوة الدنیا من الآخرة بگوش جان تو ز سیده هست و از وعید و من کان فی هذه اعمی فهو فی
الآخرة اعمی و اضل سبیلا هیچ خوف نداری و از تهدید اقتراب للناس حسابهم و هم فی غفلة
معرضونی هیچ اندیشه نمیکنی و از توبیح من کان یرید حسرت الدنیا نوقه منها و اقاله فی الآخرة
من نصیب هیچ یاد نمی آری و از تنبیه فاما من طغى و انزل الحیوة الدنیا فان الحییم هی الماوی
هیچ انتباه نیگیری تا چند و ترس غفلت سرگردان و در سبای شهوت بی سامان باشی یک در صومعه
نق بوا الی الله و شورو و محراب و انیب و لاریکھ توجیه بر و بیان صدق و اخلاص بر خوان انی
وجهت وجهی للذین فطر السموات والارض حنیفاً ما نفعنا من سرور و هو الذی یقبل التوبة عن
عباده و یعفو عن السيئات انظر ان الطاف ان الله غفور رحیم بر تو کشف شود و یک عنایت

بشارت چنین رساند ان الله يحب المتقین و به ارج معارج تقوی نشاء عروج
 بخش و سادای اقبال زبان حال ناکند که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم لاهم یحزنون
 و السلام مکتوب چهارم اسے عزیز چون شمس معارف از مطلع سموات سر طالع کند و اراضی
 قلوب بنور ابد منور گردد که اشرف الارض بنور جہا و غطای ظلام خیالی از پیش بصائر عقول
 ترفع شود که فکشفنا عنک عظامک فواظرا فہام از مشاہدہ لامع انوار قدس از حیرت چشم باز ماند و خواطر
 افکار از مکاشفہ عجایب سر عالم ملکوت در تعجب شود و بیجان عشق او را در لجاوی طلب سرگردان کند و قلب را
 شوق در میوطن قرب انس بخشند و سادای ان الله لذ فضل علی الناس نذ کند و هو معکم لئلا یکنتم
 چون برکتہ سرعت مطلع گرددستی خود را گم کند و لا یجعل مع الله احدا اخر و در و پای نیستی لیلی از
 الہام شمع فرو شود تا گوهر امید را بچنگ آرد و امواج عزت او را در محیط عظمت در اندازد چون خواهد که بر کن را
 آید و گزاف حیرت افتد و بگوید ربانی ظلمت نفسہ فاعف عنی مرا کہ با ادا و از اسلاف و خلفاء و اولاد
 و رسد و اورا با صل لطف نصیب بر جنتا من نشاء فرو و آرد و متاع خزان اسرار و الله بکل شیء عظیم و
 سپارند و بر سوز و اشارات و ان الی ربک المنفقہ اطلع بخشنہ پس فاحی الی عبدی ما اوحی چه باشد و
 لند رای من آیاتہ الکبریٰ چه معنی دارد مکتوب پنجم اسے عزیز یکے از عالم غور فلا یغیرکھ الحقیقۃ
 الدنیا ولا یغیرکھ بالله الغرۃ و عبور کن و از منازل اہل حضور کہ تعرف فی وجہہم نصرۃ النعیم یاد آید
 تا آری بی از نعمات بوستان فردم و ریختن و جنت نصیب بمشام جان تو رسد و جبرئیل از جام جهان نمانی
 و یسقون من ریح حق فحقم ختامہ مسلک در کام تو زیند و قاتی اسرار و تائق جلا الحق من ربک کشوف
 بر تو شود و تو بر ساطت فری و لا تدع من دون الله مالا یبقعک ولا یضئک از مسافرانش
 سخن نقص علیک نبأهم بالحق فسانہ و شہاد و مشہود استماع کنی گا ہی با ما و نعمات خطاب
 فیشرعہادی الذین یستحقون القی فی تبہون الحسنہ از غایت شوق و طریقی و گا ہی از صدقات سقوط
 فاستقم کما امرت و من تاب علیک سرور مراقبہ عزت و کنی و گا ہی بجل المتین و اعنتہ و ارجع الی الله جمیعاً
 بچنگ در زنی و گا یور فزاک و ما النصر الا من عند الله در آویزی و گا یور و سیاسی سنستد بجمہ من
 حدیث لا یعلمون فرو شوی و گا یور سائل لطف ان الله بکم رؤوف و جیر گذ کنی و از حدائق فہم

کان یرحم القادر فلیعمل عملا صالحا انما برحمتی واز انهار لکل درجات مما عملوا یا مدی اخلاص اعترف
 نالی دور طلب صدر ان صلوئی ونسک وعبای ومانی لله دال علیین لاشربک له قرار گیری واز
 مانه ناعم ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا برخوری واز منادی ندا شنوی یا عبادی الخوف
 علیکم الیوم ولا انتم تحزنون مکتوب ششم ^{عزیز چون} آهنگ مزامیر انس بمساع قلوب ورسد
 واز سماع نعمات خطاب الهیت بر یکدیگر رایا و آرد و کلمات قالوا ای علی رانه کرکند و عند یسبان اخرا
 با و قاصرت نفه یا الله فی علی یوسف بر کشند و بر یکدیگر و بر سرانه انکار و ابیضت عیناه من الحزن فخرج
 کظلمه نور فتن گیر و وطنیروای میبوالی انما الشکوا فی و حونی الی الله یا هنگا فصید جمیل
 فرو داشت کند و بر قات جذبات شوق در فضای سموات سر سر و لوحان آید و انوار جنون دل را منظر گردانید
 یکاد سنا بر قین هبل لا بصمار و قطرات غبارت از سحاب عین رواح چندان ستفاظر گرد و کراخی مرز زمین
 کان یرید حوث الاخره زده فی حرته از نباتات وعد که الله مغامر کثیره جمله مصدر گرد و حدیث
 امل ومن یتوکل علی الله فهو حسبه شفا شرواح ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا سریر
 سطر و مرج شود و اعصاب نهال صبر شمار اغایب فی الصلوات اجرم بغیر حساب بحکایت رسد
 و مترج عنایت هذا عطایا فامتن اذا مسک و استرا آید و منادی صی الغفور ذوالرحمة
 نذر و بعد ان هذا لرقیما لک من فقاد و السلام علم بالصواب مکتوب هفتم ^{عزیز} عزیز تاجع به اضطراب
 برخاک نیاز نمی و از سحاب عین باران حسرت تباری بوستان عیش تو برگز از نباتات طرب سر سبز نشو و نشو
 اسید بر جبین دواو بارور نگردد و اعضان صبر باد راق رضا و ریا عین انس و ثمرات قرب وان له عندنا
 لثمنه و حسن طالب سر سبز نشو و نباتیه زرد و عنایب قلب بنمیشوق در ترنم نیاید و جامی نواو با جنت
 انی اذ اهل الی بی سیهلین از نفس ام الانسان در پرواز نشود و از فضای لاقدن عینیک الی ما
 متعنا به از اوجا منهم زهره الحیوة الدنیا لفتنهم فیه عبور کنند و هرگز بسده مقعد صدق
 عند علیک مقتدر رسد و از اشجار طعم بایشان عند ربهم هیچ بر نخورد و از بوستان و الله عند حسن
 المالب بوی بشام جهان وی رسد و از گلزار نیم و لهد از السلام عند ربهم و هو بهم با کافرا یعلمون
 هیچ بر خوراری نیابد و السلام مکتوب هشتم ^{عزیز چون} عزیز چون فروغ نور صبح لوحه از اخلاص مشارق قلوب

ظهور یابد که والصبح اذا تنفس وشموس عین الیقین برافلاک سرسبز رخ استوار شود که والشمس تخرج
 المستقرها ظلمات وجود بشریه ورضوانا لمعات نورهم یسبح بین ایدیه متواری شود و سر تزلزل
 اللیل فی النهار ظاهر گردد و سابقه عنایت الله ولی لذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور رقاب
 از پیش بر دارد و بر شکر شیطان که ان الشیطان لکفر صلب و مبین فی ورائی و او و معرکه فاتح فی عدو
 با سپاه خویش که ذین للناس عیال الشهوات من النساء والبنین بالشکر قلب معارض شود و ایشان از صدق
 حال بسان ضطرار بر خوانند که یضیق صدک ولا یبطلق لسانی و با هزاران عجز و خواست گفت که
 واعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکفرین یوما تصعد عند مفاتیح الغیب لا
 یعلمها الا هو ^{نما کنده} ولا تخفوا ولا تحزنوا و انتم الاعوان ^{مداوید} و ان جندنا لهم الغالبون
 اما اعلام اذ اجله نصر الله والفتح و در رسد و طلیعه انا فتننا ^{اذا فتننا} تنفی انا لنصلی سلنا و الذین آمنوا از نیام
 نرفع درجات من نشاء و در کشد و بر شکر صاعدا ^{و احبا} رخص من الله و فتح قریب استوار شود و منادی
 حال نداد و در که قل اللهم مالک الملك تقوی الملك من تشاء و تنزع الملك عن تشاء و تعز من
 تشاء و تدل من تشاء ^{بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر} یکتوب ^{نهم} هم ^{عزیز از کاخانه المال و البنین زینة}
 الحقیق الدنیاء برون آئی و دوست از شغلنا ^{موتنا و اهلنا} نایر و در از حسیض صحبت فروماندگان تیره
 غفلت که نسوا الله فانهم انفسهم پائی همت راست بر دین بر و رستم و در خش طلب در میدان عشق
 و رتاز گوئی سبقت و السابقون السابقون اولئک المقربون ^{بچوگان} استعینوا بالله
 بجایگاه اولئک علی حدک من ربهم و اولئک هم المفلحون در رسان شاید که یک دولت و بشر الذین
 آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم در رسد و بشارت چنین وارسا ند که ان الله بالنااس لکفیم و اسرار نامه
 قد جاء کهم بصائر من ربهم ^{لا بدست} تو و نبند چون بر موز و اشارات آن اطلاع یابی و در حال از شوق
 سرا قدم سازی سبیل لسلام و هذا صراط ربک مستقیما پیش گیری و قصد ترشگاه هم جنات تجری
 من تحتها الانهار کنی و از جنات نعیم خلد لهم درجات عند ربهم و صفقره و رزق کسیم خرمای
 تر جینی و بشر عنایت ان الذین سبقت لهم منا الحسنه در رسد و از ملکوت هم دار السلام رضی الله
 عنهم و رضوا عنه داعی شود و باز گوید که و من لا فی بلایه علیه الله فسیقی ^{بوعظ} الکتوب ^{هم} هم ^{عزیز}

چون لامع انوار الله نور السموات والارض به نرنگاه منظر لایع شود و در جاج قلب تا شیرین نوازی گردد
 المصباح فی زجاجة الزجاجة کاخا کو کب دری بوارق کشوف یوقد من شجره مبارکه زیتونه از
 شرفات غمام لاشرقیه ولا غریبه در معان آید و قنادیل فکرت یکا دزینها یضغ و لو لم تمسسه نار
 ففرزان گرد و آسمان سر از نجوم حکمت و بالجمله هو یعتد و انت سر بر حله نرین گرد که انا زینا السیام
 الدنيا بزینة الکواکب واقفا رضوا زانق نور علی نور و برامج شعله عروج نماید که والفقر قفاه مناول
 حتی عاد کالهر چون القدیم وغشا الیالی غفلت که واللیل اذا یغشی صفت والنهار اذا تجلی
 بنشد و یاصین گلزار نیمک و المستغفرین بالاسحار تافه بر شد و بلابل سهار کا نوا قلبیامن اللیل الیه یجیون
 بنمات اخزان آهنگ عشق بر کشد صبح دولت یکتا الله لنوره من یشاء و درود و شمسو معارفنا یطالع
 من یهتک الله ففی المهند طلع کند اسرار لا الشمس یبغی لها ان تذکر القمر لا اللیل سابق النهار
 وکل فی فکک یسبحون بظهور انجاد و لطائف و غوامض اسرار و یضرب الله الامثال للناس الله بكل
 شیء علیم و از خفا می شکل کشوف شود و الله علم بالصواب مکتوب یا زو اهل من عزیز چون
 در سپهر معرفت بارون کمال ایوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی عروج کن بوارق انوار
 و رضیت لکم الاسلام دینا در معان آید و شواهد آثار افضن شرح الله صلهه للاسلام فهو علی
 نور من ربه و مشارق لقد جاءک الحق من ربک بعین الیقین مشاهد شود و بر دقایق نفاس اهل
 و لله خزائن السموات والارض غرور و بند و بر دقایق و قاتق فی الارض آیات اللعینین و فی انفسکم
 افلا تبصرون مطلع گردند و بر سر و اشارات فایده نوا فتم وجه الله محرمت کند ریح فیض
 و ارسلنا الریح لوافق بار و اخی فصل یضیب بر حمتنا من نشاء از مسب عاصیت الله لطیف بجاده
 در سبایتن انا لا نضیع احد من احسن عملا و روزین آید و شجار ریاضان الله مع الذین
 اتقوا و الذین هم محسنون و ارق شود و شمار تجلی همه سر بر و بار و در و دنیا میج و حصول ک فضل الله
 یومئذیه من یشاء از شول من حال والله ذوالفضل العظیم در نسل او و یقارب مبارکی شود
 منجز احوال چنین بشارت رساند که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیمجل لهم الرحمن و دا
 بشارت بشارت چنین رساند یا عبادک لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون رضوان و یارب بلدة

طبیعة و رب غفوا رب ارحم رحمت سلام قول من رب جیور در رسد و ابواب جنت هست حصول
 باز کند و ماده نعیم رضی الله عنهم در پیش کشد و بگوید دل که فیما تشکله انفسکم و دل که فیما مانتد عون
 نزل من غفور رحیم مکتوب و از واکم اسعیز چون بروق شهود از خرق غام فیض عیدی الله
 لم یولد من پیشاء در نشین گیر و در وایح حصول از سب عنایت یختص بر حننه من پیشاء در وزین
 آید و ریاضین انس در ریاض قلوب بشکفته و بلبل شوق در سباطین ارجح نبغات یا اسفیه علی یوسف
 چون هزار داستان در ترنم آید و نهران شتیاق در کواکین سر رشته بزند و اطمینان فکار در فضا غنیمت از
 طیران پی پشود و فحول و رواوی معرفت پی گم کند و قواعد انان افهام از صد دست هبیت در ترنزل آید و
 سفن عزائم در بارجا باذن و الله حق قد رده بریاح و هی تجری بهم فی موج کالجبال و کج حیرت فروماند
 امواج دریای عشق پیچید و محبوبه در تلاطم آید هر یک زبان حال نکند رب نزلنی منزل مبارک ان
 خیر المذللین سابقه عنایت ان الذین سبقتم منا الحسنه در رسد و ایشان را بر ساحل جودی فی
 مقعد مسدق فرو و در و مجلس مستان باد است رساند ماده نعیم للذین احسنوا الحسنه و زیاده
 را در پیش کشد و کوس حصول از جام قرب یابیدی سفره و سقا هم دهم شل با طهورا گزوان شود و ملک
 ابدی و دولت سرمدی و اذ ارایت ثم رایت نیا و ملکا کبیرا مشاهد گردد مکتوب سین و بهم
 ای عزیز قلبی سلیم باید که تا بر موز فاعتبار و ایا اذلی الابداد اطلاع یابد و عقلی کامل باید اذواقی را
 سنن بهم ایا تنافی لا فاق و فی انفسهم را واک کند و یقینی صادق آشوا به معرفت و ان من یقی الا
 یسبح بحمد و لکن لا یفقهون تسبیحهم البعین قلب مشاهد میند و باعی حصول اذ اسألك عبتا کنی فانی
 قریب حبیب عقی الدام اذ ادعان استقبال شود و از رواج بر بنیه الحسبتم انما خلقنکم عبثا و انکم الینا
 لا ترجعون از خواب غفلت یلهیهم الامل فستق یعلمون بیدار گرد و دو بعرة الوثقی و مالک من دون
 الله من ولی لا نصیر چنگ در زند و بر سفینه فقره الی الله سوار گرد و در ریای معرفت و ما خلقت الجن
 و الانس الا ليعبدن مرآت و اربوا صی فرو و آید اگر گوهر مقصود چنگ افتد فقد فاز فی اعطیها و اگر
 جان طلب و در فقد و فم احسن علی الله مکتوب چهارم و بهم ای عزیز چون عساکر جذبات الله یجیب الله
 من پیشاء برو لایت قلوب در تاز و طواف نفوس اماره را بلجام ریاضت و جاهل فی الله حق جهاده

مکتوبات حضرت پیران بیار

مترانس و نخل گرواند و جباریه فراغند و او مجلس تقوی بسلاسل مجاهده و کشتن غیره با اعدای طایعین الله
و اطیعین الله رسول بیرون گرداند و اعمال ارادات و اختیارات را بتاویذین من عمل مشتغال ذره خیر ایرید
سزاوارده و انبیه رسوم و عادات و قواعد کارگان تمبیس و طامات را بجلی از میان بردارد و منادی حال بزبان
صدوق مقال مذکرت که ان الملک اذا دخلوا قرية افسدوها وجعلوا اعزاهلها اذلة و چون اراضی
صفائی قلوب از لوث و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مصفا گردد و حدائق ارواح از زنا
الطاف من یحک الله فهو المهدتد سراسر معطر و مروح شود و صفحات او راق سراسر از نفاس رقوم لطیف
اولئک کتب فی قلبیهم الایمان مرقوم گردد و شهو و یوم تبدیل الارض غیر الارض صفت حال گردد
و روایی اشواق چون هباء مشتولما و در هوا شود و بزبان حال صدا بازگوید و ترنای الجبال تخصیه با جمل
و هی غمر السحاب اسرافیل عشق صبور دردد و نفخ فی الصور تاثیر صاعقه فضعف من فی
السحوات و من فی الارض یظنوا یجادو بشیر قبیل لا یخینهم الفرج الا کذب و در رسد و ایشان را
تمکین و یطیبن فی مقعد صدق عند ملک مقتدر داعی شود و ضوآن بشارت بشیر که الیوم
پیش آید و ابواب جنات نعیم بکشاید و گوید سلام علیکم طیبتم فادخلوا خلدین و ایشان بگویند الحمد لله
الذی هدانا لهذا و اورشنا الارض یتوکل من الجنة حیث نشاء فقم اجر العالمین مکتوب پاتر و هم اے
غزیریکی از وایسته شہوات و لا تتبع الهی فیض ملک عن سبیل الله اعراض کن و از سواطن غفلت و لا تقم
من احقق قلبه عن ذکرنا برون آی و صحبت اهل فسوق که فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله
پرستیز و انساوی استقیبوا الیکم من قبل ان یاتی یوم لا مرج له من الله ناسی الم یان للذین امنوا ان
تختتم قلوبهم لذلک الله بگوشت هوش استیاء کن و تبغیه ایحسب ان ان یترک سدی شبنم زخواب
غور و لا یغیر که با الله انضمد سیدار شود و از مقامات اهل حضور رجال لا یلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله
پرس و از برای کعبه متصور و پای از سه ساز و با وی سرانق طلع کن و قبتل الیه تبیت لیلان باز آو تجرید قل الله
نتم درهم و لا تأتوا فیض افوض امری الی الله با قافل اهل صدق کونوا مع الله و لا تأتوا فیض افوض امری الی الله
از مسکن زخارف دنیا که انا جعلنا ما علی الارض زینة لها عبور کن و از سبیل مساکنه و لا تأتوا فیض افوض امری الی الله
و اولئک کتب فتنه بسلاست بگذرد و از مساج سالک ہی ان هذه تغاکفة فمن شیاء اتخنی نالی

ربه سبیل را همی پیش گیر و باسان حضرت ارمن مجیب المصداق ۱۱ ماهه بالتضرع و زاری برخوان
 اهل ناصیه المستقیم تا بمشرف غایت قدیم الا ان اولیاء الله لا یحزنون باشارات
 تحیت سلام قول امن رب رحیم پیش برو و بر جنبیه نصر من الله و فتح قریب و بشرف المئین سوار
 شو و نجات خطه فاقبلوا بینه من الله و فضل داعی شود نسیم عز وصال از هر طرف درو زمین آید
 و اقدار شراب محبت بایدی سقا غیب گردان مشاهد شود و آنگاه از کفر جزاء و کان سعیکم
 مشکو بر کشد و بمقام انس فسانه و کلام الله موسی تکلیما آغا ز کند و در بیاضه فلیتجسس رب للجبیل اطنا
 و ده و نواظر عیون بصائر از سکرات حالات و خموشی صیغقا خبر باز ده و وجع یومئذ ناخضاة الی رجا
 ناظره اسمائیکه و معجز معرفت آید و زبان حال باز گوید لا تدرک الا بصار و هی یلک الا بصار

فصل دوم از کتاب کلمات طیبات در کاتب مرزا صاحب شهید قدس سره الشید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتوب اول بر غرور و اگر التماس تحریر حسب نسب از فقیر کرده اند چون فائده مقدمات بران مترتب
 بنود و تافیل مینویسم اکنون که سماجت از حد گذشت مجلی محرر میگردد و در بیانند که در حقیقت سراینه وجود
 فقیر در آغاز قطره آبی و در انجام مشت خاکست و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار بر بست و هشت و طم
 توسط محمد بن حنفیه بشیر بنیه کبریا علی رضی علیه التحیته و التناسیه سید امیر کمال الدین نام یکی از اجداد فقیر
 و هشت صد هجری تقویمی از بلده طائف در ملک ترکستان افتاد و با صیغه یکی از حکامان آن حدودش
 که سردار الواس قافشالان بود و حمله دست داد چون او را پسری بنود و حکومت آن ناحیه تعلق با ولاد
 ایشان گرفت و قلیکه بایون با و شاه مملکت هندوستان را از دست افغانه شور مستخلص گردانید از ان
 خاندان دو برادر محبوب خان و بابا خان نام را که به سه واسطه بامیر نکور میر سید همراهِ آور و احوال این هم
 در تاریخ کبری مطبوع است و نسب درسی این بزرگان خاندان بامیر صاحبقران میر سید و نسب فقیر بچار
 واسطه ببابان نهی میگردد و پدرم بحیرم خان مذکور که در عهد کبری مصدق شده بود و بعدا کم نهی گرفتار
 بود و عمری و خدمت او رنگ زیب با و شاه گدازنده آخر بدولت ترک دنیا سفر و فرخ و دید و بخداست بزرگی

از خلفای طریقه قادریه پنداشته نموده در سال هزار و صد و سی و هجری انتقال ازین عالم فرموده در هزار
و صد و سی و نه ولادت فقیر اتفاق افتاد و در عمر شانزده سالگی گردنمی برداشت و در بیت کمر بست
و دست از دنیا برداشت و پایی سبی از سر ساخته در راه فقر گذاشت علوم متعارف در عهد پدر خواند بود و کتب
حدیث و حدیث حاجی محمد فضل سیالکوئی تلمیذ شیخ الحدیث شیخ عبدالعزیز بن سالمی گزیده و قرآن مجید را
از حافظ عبدالرسول و بلوی تلمیذ شیخ القرائین عبدالخالق شونی سند کرد و در طریقه نقشبندی به باخره و اجازت
مطلقه از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد یزدانی رضی الله تعالی عنه که پدر واسطه بحضرت قیوم ربانی
محمد و الفشانی رضی الله تعالی عنه میسرند گرفت و عمری و خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از
مشایخ متعدده این طریقه پنداشته نموده و آخر باستان فیض آشیانه حضرت شیخ الشیخ شیخ محمد عابد سامی رضی الله
تعالی عنه که ایشان نیز پدر واسطه بحضرت محمد و رضی الله تعالی عنه میسرند جبهه نیاز سود مدتی خدمت ایشان
کرده خرقه اجازت طریقه قادریه و سهروردیه و چشتیه حاصل نمود تا امروز که هزار و صد و شصت و پنج هجری است
بحکم این حضرات از سی سال تبریت طالبان خدا مشغول است خداوند بفرموده حضرت جدی علیهم السلام
مکتوب و مخدوم و این بار و شبیه نوشته اند یکی آنکه خلفای حضرت سرهند دعوی کمالات و مقامات
بلند میکنند و آثار آن مثل اولیای متقدمین ازینها بطور غیر سدید و آنگاه مریدان خود را بشمارهای عاقل
میدهند و حالات آنها دلالت بر آن بشمارهای نمیکند و نیز مساوات آن درویشان با کابر سابقین بلکه افضل
بر آنها لازم می آید و این معنی مستبعد بنماید **جواب شبه اول** بدانند که بزرگان پیشین هم با وجود تحقق
قنا و عوای کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین مقالات مملوست غایب مافی الباب جماعه از آن طائفه
بانظار این امور با تصور بوده اند و فقر بحکم غلبه سکر معذور پس در شان ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکی
را تجویز میتوان کرد و هیچ کمالی غیر از نبوت بالا صلاحتهم نگزیده و در مبدأ فیاض نخل درج ممکن نیست پس
در حق بزرگان حسن ظن را چه مانعت آخر از صلاحتهم سلیمین اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت است
که فوق کرامت است پس این معنی خود از اقبای این طریقه بقوت ظاهر میگردد و ضعف را اعتباری نیست
و اگر مقصود از آثار صد و خرق عادات و مگاشفت است که منظور عوام است پس این مقدمات باجماع
صوفیه نازشرط ولایت اند و از لوازم آن مخفی نیست که صحابه کرام که افضل از جمیع افراد است مرحومانند

اکثر مصداقین امور گشته و چون مجامعات و ریاضات این طریق بطور صحیح بکرام و تابعین با تباع کتاب و
 سنت است از ذوق و سوا حید اهل این طریق نیز مشابه از ذوق همان جماعت است فلا تکن من المعتبرین
 چو اب تشبیه و هم آنکه دریافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسان نیست علی الخصوص در آن نسبت بی کیف
 این طریق کار هر عمر و زنده اما از باب فراست صحیح مخفی نیست و بنیانه و در آثار ظاهر هر که کثرت طاعت
 و ریاضت و افراط از ذوق و شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد اهل خلاص و ریا و از باب حق و باطل شریک
 اند و از حد و معاصی احیاناً غیر محصوین بچکس محفوظ نیست و حق نیست که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب
 قیامت ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارت های حقیقی نیست و مقصود این
 شایخ از بشارت آنست که مریدان از آن مقام نصیبی یافته است نه مثل اولیای مشهوره قوت و قوت در آن
 مقام هم رسانیده تا مساوات با آنها لازم آید و اگر مدخوش استعداد عمری درین کار جد و جهد بکار برود و شریک
 دولت آن بزرگان شود احتمال ندارد فیض روح القدس از باز مدو فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میگرد
 بدانند که نسبت این حضرات انعکاسی است مثل انطباع نور شمس در آینه و فرستی ستونی میباید که انوار باطن
 نیز لازم مرآت گردد و انعکاس سبب تحقیق شود و مرید بر تبه کمال و تکمیل رسد و بعض اوقات عکس مقام
 نیز در آینه باطن مریدی افتد و هنوز آن مقام تحقیق نرسیده و پیش شک و دقیق و نظر تحقیق را کار نفرموده
 آن مرید بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت پیران نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود و باستان
 آرویس آثار آن اگر ظهور نمایند بجاست و این اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران
 نسبت گشایی کیا بستم و مریدان بنا بر ضعف همت با التماس بشارت مقام و اجازت ارشاد در خط آن
 والسلام مکتوب سوم پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد و بدانند که نسبت لغت
 عرب عبارتست از علاقه بین الطرفين و در اصطلاح این قوم مرادست از علاقه که میان حق و جانشان خلق و است
 که تکلیف تعبیر میکنند از آن بهمانیت و مصنوعیت چون نسبت کلال با کوزه و زلفا به کتاب و سنت همین
 معلوم میشود و صوفی اگر بگوید یا تعبیر از آن نسبت بظهور وحدت و کثرت میکنند مثل ظهور آب و موج
 و حباب میگوند که این کثرت مزاج وحدت حقیقی ما مطلق نیست و اصل این تعبیر ثبات عنایت تعلق است
 با حق و این معنی ابتادیات و تمثیلات شروع و محلول میسازند و اگر شود و بدانند نسبت اصل باطل چون نسبت

بضوای بنسبت شمس با شمس میفرمایند و ظل اینها بعضی تجلی است یعنی خودیست در مرتبه ثانیه و ظاهر است که این کثرت
 وجودات ظلی محل وحدت وجود حقیقی اصل نمیتواند شد اینقدر فرق است میان تعبیر اول و ثانی که هر چند ظل را
 حقیقی و دیگر غیر حقیقی است اصل او نیست همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظل او نموده است اما محل سواد
 یکی بر دیگری بنیاد نیست و در اسواج و در اینجا هیچ است پس شهودیه باین تعبیر من وجه اثبات غیرت میکنند بطوریکه
 در توحید وجود حقیقی خلل نکند و این معنی از کتاب و سنت آسانی میتوان استنباط کرد و تصویر معنی نسبت بطور
 اول از کتب صوفیه وجودیه باید دریافت و بطور شهودیه اینست که نزد ایشان حقایق ممکنات در مرتبه علم
 الهی مرکب اند از عدم وجود و باین معنی که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم که معبرست بجهل و عدم القدرة که معبرست
 بمعجز و غیره با که مفهومات متمایزه دارند و ثبوتی در مرتبه علم الهی پیدا کرده اند و برای صفات تحقیقه که مقابل
 آن عبادات اند که دیده و انوار آن صفات در آن مرایا منعکس گشته و این مخلوطها سبب تعیینات عالم
 شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابتیه فی العلم مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات تحقیقه و در برای
 خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است مصداق آثار خارجیه گشته پس اعیان خارجیه نزد ایشان بوجود ظلی موجود اند
 نه بوجود حقیقی و در خارج ظلی تحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی است و در عالم هر چه است
 از وجود و توابع آن ظلاً و انعکاساً مستفاد است از حضرات وجود جل شانۀ فلما موجود بالوجود و تحقیق فی الخارج
 تحقیقی الا الله فهذا هو التوحید و چون عدم نشأ نشأ نقص است و وجود مبدأ خیر و کمال عالم مرکب است
 از عدم وجود بلکه عدم ذاتی است و وجود عاریتی و وجود حق سید و غیره حسن محض است و عین عالم نمی تواند شد چنانچه عالم مجموع حسن
 و قبح خواهد بود اما وجه حسن بزم متفاوت است از حضرت وجود و هر قبحی حاصل از طرف عدم پس هرگاه سالک بقوت اتحاد خود و جلا
 مشایخ که ظل جذبه الهی است بسیر علی از حقیقت امکان با وجوب قطع مسافت که عبارت است از خرق حجب ظلماتی
 و نورانی که موافق حدیث در میان حق و خلق واقع است فرماید فیوض و برکات آن نسبت محاذاة که
 در میان ظاهر و منظر تحقق بوده برقع این حجب که مانع ظهور انوار شمس حقیقی و در مراتب تعیین سالک بودند
 تمام بظهور رسید و استیلا می آن انوار آن آئینه است و میسر از درجات را به نسبت فنا سے تعبیر میکنند و بعد
 فنا لازم است که وجود موجود از جناب قدس مناسب هر مقام عطا میفرمایند تا سالک بآن وجوه
 کارخانه بشیریت و احکام شریعت را برپا تواند داشت از آن نسبت بقا سے میگویند پس سالک اگر خرق

کلمات
 طبیات

کلمات
 طبیات

حجب ظلماتی و نورانی تمام کرده و از تجلیات صفات و شیونات گذشته تجلی ذات بخت مشرف شده
 و زمان نبوت باقیست نبی میگردد و بدین وجهت که عبارتست از عدم احتمال صدور شر پس بدو گزین
 بقدری مسافت از امکان بسوی وجوب از عدم که شر صرف است و در تری اقتد و لوجود حق که خیر محض
 نزدیک تر میگردد و چون ظلمات عدم در استیلائی انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدر خیر می شود اما
 با احتمال وقوع شر احیاناً ولی و ناب نبی میگردد و تربیت و صلاح نبی نوع خود میکند این است معنی آنچه
 میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ و این است معنی ظهور نسبت که در مصطلح این قوم است بزیل
 ایچا بر بشر صوفیه سهویدیه مجددیه رحم الله و السلام مکتوب چهارم نموده و ما سوال شما که بعد
 حصول فنا که مستلزم دوام حضور است گاه غفلتی از جناب حق تعالی روید و بسبب چیست پدید
 که بنای این شبهه بر تباهاست بیانش آنکه علم بر دو قسم است حضوری و حصولی حضوری
 لازم نفس عالم است یا عین اوست چنانچه علم نفس بخود و عوارض خود و حصولی حصول صور معلومات
 در مراتب ذهن بتوسط عقل و حواس و سالک که بسیر علمی از حقیقت امکان با وجوب عروج نماید
 این علم از قبیل علم حضوری است نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که
 نزد صوفیه وجود اشیا ظلی است نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد و ظلال حضرت وجود حقیقی اند و در خارج
 غیر وجود واحد متحقق نیست و تعدد و کثر شیونات وجود دست و ظل تا وقتی که از اصل خود غافل است و از
 طلیقه خود آگاه نیست وجود مستقل برای خود در پندارتابست میکند و در همین تکلم بلفظنا اشاره بهمان وجود
 و جمعی بنمایند چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارتست از رفع حجب نورانی و ظلماتی بین الحق
 و الخلق که از حدیث ثابت است میسر تر میگردد و باصل خود واصل میشود و خود را پیش از ظل آن اصل نه
 بنیة وجود خود را توابع آنرا مستعار از اصل میداند و در میاید که ظل حقیقی علمیه نیست بلکه همان اصل
 در مرتبه ثانی تبیین ظلی ظهور کرده است واضح میشود که مشار الیه مرجع انوار نفس الامر اصل است نه ظل آنگاه
 علم حضوری او که لازم این تبیین ظلی او بود متعلق باصل میگردد و اشاره بلفظنا اولاً راجع میشود و اصل
 و چون این اعتباری است از اعتبارات اصل ثانیاً آن امار جمع بظل میکند و چون این حالت مستمر میگردد
 از دوام حضور گویند و این حضور را بعد متحقق فنا زوال نیست و اگر گاهی فتوری در خیالات روید هر

و نه یعنی اولی

یعنی معصومیت
 بنیاد کمال نیست اولیاء

سجده

قدرت و علم و علم واقع می شود در عین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام الناس باقی می مانند تا
 حواس باقیست که تشبیه امور بشری موقوف بر آنست و این علم را اصلا در جناب قدس با نیست که
 حواس را در آن بارگاه دخلی نه نشا این اشتباهات اینست که در بول علم را فتور علم حضوری دانست
 منکر و اوم حضور میشود حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه که فرموده است **أصله** و **أجله** الجلیلی
 اشاء و باین هر دو علم است که تجزیه جیش تعلق بعلم حصولی دارد و حضور و صلوة از قبیل علم حضوری است
 و ظاهر هر صلوة آنجناب البته بی حضور نخواهد بود و تدبیر جمادی تصور با سبب صورت نیکی پس تلخیص قسم
 علم جمیع نشوند این هر دو کار که داخل عبادتین است و یک جزو زمان از نفس است و نشی نمیتواند گشت
 و معنی قول خلیفه ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم و السلام مکتوب پنجم بر خود دارا زاجو به
 شبهاست که بر مقالات کر است آیات قیوم ربانی مجد و الف ثانی رضی الله تعالی عنه بر علم خیر دان و انک
 شوند متفلسا کرده اند بطالع در آورید و یابند که بناس این اعتراضات بر جعل است یا بر حسد این ستم
 از کار معمول قدیم است اهل تعصب در تکفیر شیخ اکبر رحمه الله علیه اکابر دیگر رساله با نوشته اند و حضرت مجدد
 در کتاب خود جوابهاست همه شبهاست بطریق دفع دخل تحریر فرموده و از اولاد امجاد ایشان حضرت
 شاه یحیی رحمه الله علیه رساله مفصل در میناب و حضرت مولوی فرخ شاه رحمه الله علیه رساله میسے
 به کشف الخطا عن وجه الخطا بطریق اجمال تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب مولانا محمد بیگ ترکی
 ثم الکی رساله میسے به عطیة الوباب فافصل بین الخطا و الاصول مثل بر اصول و اجوبه در رساله محمد بزنجی
 تمییز شیخ ابراهیم کردی ثم المدنی نوشته و بهر بابی علمای مذاهبل ربیع و یار عربی متجمل و مسلم گردانیده
 و ماده حسد ظهور معارف غیر متعارف است از جناب ایشان که در قرون او سید شیع داشته و بعد قرون
 ثلثه مشهور با نیچ و پرده کمون رفته از خصوصیت طینت مطهره ایشان که بقیه طینت بمقدسه جناب سالست
 بوده بر دزد نموده اند انصاف آنست که اول در شان قائل مقالات نظر کنند اگر تبیح کتاب و منست است
 و اکثر اعمال و اقوال و اموزون بمیزان شریعت پس تشابهات کلام او را موافق محکات کلام او تا و یل
 کنند یا بعالم السوء العلانیه و گذارند و او را سعد و در اندر چه اگر این قوم را عذر بای بسیار عارض میشوند
 نگاه در غلبه حال عبادات ایشان بجزایات ایشان مسامحت نمیکند و نگاه در معلومات کشفی بنا بخواهیم

و خیال و خطا واقع میشود در آن خطا شمل خطای اجتهادی معذورانه و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان بیسر
 نمی آید پس بر رعایت این امور ترک اعتراض لازمست مخصوصاً اعتراض بر کلامی که است تمام حضرت
 مجدد و محض فضولیست که بنامی طریقه ایشان بر اتباع سنت و صفات ایشان مشحون به همین نصیبت
 و معظمتست و بیشتر سبب اینجانب این فتنه انکار توحید و جود است و اثبات توحید شهودی
 چه که از چهار صد سال یعنی از محمد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی رحمه الله علیه تا محمد مبارک ایشان اودعیه
 اجماع و اذیان مردم از مسکه وحدت وجود مملو بوده است و انکار حضرت مجدد بر توحید و جود نیست
 انکار علمای ظاهرست بلکه از مقام میکه وجودی تکلم میکنند تصدیق و تسلیم آن نمی نمایند اینقدر هست که
 مقصود اصلی رافوق این مقام میفرمایند و غیرتی فی الجمله بین الحق و الخلق پنجمی که محل وحدت وجود
 حقیقی که تحقق در خارج حقیقیست نگر و ثابت میکنند بخلاف وجودیه که در میان حق و خلق منبیت اثبات
 میکنند و تصور بر سبک وحدت وجود و شهود و در مکتوبی دیگر نوشته شده والسلام مکتوب ششم
 بعد حمد و صلوة از فقیر خا خا خان مولوی صاحب مهربان سلمه الرحمن بطالع فرماید که انتفات نامطلوبانی
 مشتمل بر شبهات چند که همه متوجه بهقالاتی است که است سمات حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه بود
 و در فرمود منی و ما این شبهات از عدم اطلاع بر اصطلاحات انجیاب ناشی شده اگر میسر شود مجلدات
 نشانه مکاتیب حضرت ایشان مطالعه فرمایند و خاطر جمع خواهد شد و فقیر تشالا لام حریفی چند می نگار و باید دانست
 که حضرت صوفیه لفظ وجود را بر معنی اطلاق می نمایند یکی وجود یعنی کون و حصول که امر انشعاعی و موقوف
 ثانویست دوم وجود منبسط که انتشار است یعنی اول و معبر بظاهر وجود و بصدا اول است و بدیسی
 که این هر دو وجود از حضرت ذات تعالی و تقدست متنازند و ذات باین هر دو وجود و مصدر آثار میگویند
 شد رسوم وجودیکه اول الاوائل و سبب المبادیست و نیز عم قوم عین ذات است و ذات بآن وجود و مصدر
 آثار است و حضرت ایشان میگویند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود است و هرگاه وجود ذات هر دو حقیقت
 یکی باشد مصدر آثار را خواهد بود و منسوب باید کرد خواه بذات مطلب واحد است پس اختلاف لایح تنزاع
 لفظیست تسلسل را اینجا چه دخل است تسلسل آنگاه لازم آید که وجود حق تعالی مستفاد از موجود دیگر باشد
 و بآن وجود و مصدر آثار گردد و حال آن موجود نیز چنین باشد و تماشای حضرت ایشان از اطلاق لفظ

وجود بذات او تعالیٰ و تجنیب از حمل بالمواطاة یکی بردگیری از راه احتیاط است که در لسان شرع این
اطلاق وارد نشده و صفات و هموار الهی توقیفی اند و دوشبه دیگر که در محبت حقیقت محمدی و فصل حقیقت
کعبه حقیقت محمدی است صلی الله علیه و سلم از مکتوبات جلد نهم دفع میشود و تحریر بواسطه مناظری دارد
و آنچه تاویل قول حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه فذی همدی علی رقبته کل ولی لله
نوشته اند اگر مخصوص بمعاصرین و از چند نقصان عابد بجناب آنحضرت می شود و مستغنا و مقیدین خود
ازین حکم بحکم ادب لازم است که بعضی از اینها اجداد و مشایخ آنحضرت اند و بحکم حدیث (ایدی رای اوله
خیر) ام اخبر استثنای تاخرین نیز مجوز است چرا که تقدیم و تاخیر از نبی است و هر تلافی را تاخر است
پس ممکن است که تاخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد و کمالات غیر کمالات نبوت بالا صاله تتم نشده است
افقیق و رفیق حق و باطل و انتفات نامه مسور بودم و الحمد لله رب العالمین تعالی تعالی ایا طلاله السلام
مکتوب است بمقام بعد و صلوة از فقیر جانمان مطالعه نمایند که انتفات نامه شتبر فصل یکی بر دیگر
ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجد و الفضا ثانی و محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله
تعالی عنهما رسید و ما فضل برد قسم است جزئی و کلی ظاهر است که سوال از فضل خبری نیست و مناظر
فضل کلی زیادت قرب الیه است و این یعنی امر باطنی است عقل را باین مقوله کاری نیست مگر لذت کثرت
و قلت مناقب سمرغی بمطلب می تواند برد اما افاده قطع غیبه اند کرد و نقل عبارت از کتاب سنت و جماع
قرن اول است و بدی است که وجود مبارک این هر دو از زمان ورود کتاب بحدیث و وقوع اجماع تا تاخر
و اصول شمشع ازین امر ساکت گشته و تحمل خطاست و بر مخالف محبت نیست و اقوال مریدان که خالی
از غلو محبت پیران نبی باشد از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات این حضرات بکنده حکم
بجزم بفضل کلی طرفی از نظرفین نماید بطرفی آید پس طریق اسلم تفویض امر بعلم الهی و سکوت ازین فضو لیه است
و مقرفضائل این هر دو بزرگان باید بود و در نیاب لب را بواب نباید که شود و در این سلسله از ضروریات
و مبنی نیست که تکلم در آن ضرر باشد از دیوانگیهای عشقی که ما بجناب حضرت مجدد دست و دم زدن مناسب
نیست که حرف از عالم عقل می رود و هرگز در پیش و کم نباید زده از حد میردن قدم نباید زده عالم
همه مراتب جمال ازلی است و بیاید و دید و دم نباید زده و اسلام مکتوب است بمقام ششم و نهم و دهم

که مکتوب حضرت مجدد و مسند حقائق ممکنات آنست که در مرتبه واحدیت که عبارت از تفصیل کمالات الهیه و رفاذ علم الهی است و در مقابل هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و تمام نیری پیدا کرده است و تا با صفت علم عدم العلم که معجز کمال است و در مقابل صفت قدرت عدم القدرت که معجز کمال است و قس علی هذا و آن اعدام تمازیه بنا بر مقابله و محاذات مزایا و مجالی التوار و ظلال آن صفات گشته است مبادی تعینات عالم حقائق ممکنات شده اند آن اعدام بجای مواد آن حقائق اند و آن عکوس و ظلال بجای صور حال اند و آن دنیا بر همین اعیان خارجی ممکنات که بر مبطآن حقائق مصدر آثار شده است وجود عدم هر دو قبول میکنند و همین وجه مصدر خیر و شر میگردند و نیز مکتوب حضرت است که مبادی تعینات انبیاء علیهم السلام و الصلوة صفات اند که حصول ظلال مذکوره اند و وجود و جوی دارند پس باید که در حقائق این حضرات عدم داخل نباشد و حال آنکه این حضرات نیز از ممکنات اند و حقیقت ممکن بودن تحقیق ایشان بی خلط عدم نمیداشد و به تطبیق چیست محذور و ما چون مقابله و محاذات در میان اعدام تمازیه و وجودات صفات مقدسه در مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام مجالی صفات گشته اند صفات نیز سرایای آن اعدام گردیده اند اما اینها معالیه بالعکس است در اینجا صفات بجای ماده و اعدام بجای صور حال اند جهت عدم و در صورت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی و به همین حضرات انبیاء علیهم السلام معصوم اند و مصدر شر نمیگردند اما وجود خارجی ایشان عدم و وجود هر دو را قبول میکنند و اینقدر دخل عدم در حقائق این حضرات برای ثبوت امکان کافی است و السلام مکتوب نهم بریده بود که بزرگی میگوید که صوفی تا خود را از کافر رنگا بدتر نداند از کافر رنگا بدتر است این سخن چگونه است آید که صوفی البته مؤمن است و گاه عالم متقی میباشد و در حالت صحو و افاقه علم باوصاف و اعراض خود دارد و مناسط تفصل فردی بر فرد دیگر از افراد یک نوع بعین اوصاف اعراض اند نه ذات و حقیقت پس صوفی با وجود علم با تصاف کافر رنگا بکفر و معاصی و علم با تصاف خود با بیان فضائل دیگر چگونه خود را بدتر از او میتواند دانست و اگر تکلف چنین بدانند آن فضائل را از آن رد ائیل بدتر دانسته باشند و فساد این عقیده شرعاً و عقلاً بدیهی است محذور و ما بنده سبب حضرت مجددیه حقائق ممکنات مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تقابل سماء و صفات در علم الهی

تربیتی پیدا کرده و مراپای انوار اسما و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند و در خارج غایتی که حاصل
خارج حقیقی است بصنع خداوندی بوجود ظلی موجود شده و بنا برین ترکیب مصدر را به شرح و تفسیر انداخته اند
عدم ذاتی کسب شمری نمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر و منفی نیست که در عالم حس شش و احوال و کمالی باشد
انوار شمس نظر میکند بظلمت اولی همان انوار را می بیند نه مرآت را چنانکه مرآت در شعشع انوار و تحقیقی و مستور
گشته است و هرگاه بذات نگاه کند بلحاظ اول همان تعین مرآت خود را خواهد دید نه انوار را چنانکه نظر و بظهور نیست
پس نظر صوفی بر ظاهر شریف و خفیه و حسیه و حجت وجود که در آن مظاهر است و مصدر خیر شده است می افتد و چون
وجود نظر میکند نگاه او بر حجت عدم که ذاتی اوست و منشأ شمس است خواهد افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری
خواهد دید و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت تا چاره خود را از کاف و فریاد دیگر
اشیای خفیه بدتر خواهد فهمید از اینجا معلوم شد که مقصود قائل این قول آنست که صوفی کمال خیر و کمال
اصلا بخود منسوب ننماید و مستعار رسیده و همین است معنی فنای نام و وصل مشهور و صحیح و اگر صوفی را نظر
بر حجت وجود و انوار مستعار خود می افتد و جهت مرآتیت او که عدم است مستور میشود و از وجودی انکار شمس
سر بر می زند و همین است سرانجامی گفتن حسین بن منصور رحمه الله اگر چه آنجناب در ردید خود معذره در بود
اما در این خطا که از غلبه سکر و حجت وجود و جهت عدم تمیز نتوانست نمود و بسیاری از سالکان این راه
را اینچنین اخطا واقع میشود الا حسن عسکری علیه السلام بکبر حیدیه صلی الله علیه و آله و سلم مکتوب بهم نوشته
بودند که بزرگی به بلای شدیدی مشابه بلای حضرت ایوب علیه السلام مبتلا بودند و دیگر بیاد است آنوقت
و پرسید چه حال داری جواب داد که حال ظاهر است و هنوز رب انی مسینه البصیر گفته ام یعنی مثل
ایوب علیه السلام بستوه نیامده ام و اما در اینها رنج خواسته و در صورت مقام صبر این ولی ارفع از مقام
صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر بر رفیع است تفصیل وی بر منی لازم می آید و انجمنی خلاص
اجماع است جواب فخر و مادر یادی النظر این شبه دارد و میشود و اگر تامل کنند محل شبه نیست بیاننش
آنکه حضرت ایوب علیه السلام رب انی مسینه البصیر و انی مسینه البصیر و انی مسینه البصیر و انی مسینه البصیر
الشیطان بنصب و عذاب گفته و این آیات بطریق ولایت بر منی تالی می صبری دارد و دیگران او
سبحانه جل شانکه عالم السوء الضمیر است میفرماید انا و جدنا ه صابر انعم العبد انی و اب

پس معلوم شد که این بصیرتی آنجناب نیز متضمن لطیفه دیگر از صبر بود و اگر نه حق تعالی با وجود نمودن بصیرتی
اثبات صبر آنحضرت نمیکرد و سرش انیت که نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلاها از بلاک
اسوال اولاد و شدت مرض و فقر و ایامات و حقارت مردم نسبت بوی و اهل و می صبر نمود چون وقت
تردد رحمت رسید و دانست که کشف این کرد و البته تضرع و زاری است و ادب آنوقت بصیرتی
ترقی از مقام صبر کرده به مقام رضا که فوق جمیع مقامات قرب است رسید و بر عار بصیرتی صبر فرمود
و تضرع و زاری در آمد و در صله این ادب ممدوح به لغو العبد گردید و خلعت منسوب به ادب
پوشید که ادب شتوق از ادب است بمعنی رجوع یعنی رجوع به دامن نفس خود که رعایت صبر چندین ساله
باشد نکرد بلکه برضای حق تعالی که اظهار بصیرتی در آنوقت مرضی بود و رجوع نمود و الحمد لله که حق تعالی با این
رسیده و با وجود بصیرتی ظاهر حال باطن او را منطور داشته اثبات صبر او فرمود و گفت انا وجدته
صابرا نعم العبد انه اواب و آنچه حضرت شیخ اکبر رحمه الله در فیض ایوبی میفرماید اله صبر
حبس النفس عن الشکوک الى الغیر و حضرت ایوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرد و بجناب خداوندی
عرض حال نمود و پس ترک صبر ننموده جواب این شبهه نتواند شد چه که چون این ولی بجناب الهی
نیز در بیاب زاری نگزیده و دم ترده زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی هنوز باقیست و اینجا مقصود
وقع فضل ولی است بر نبی و آن ولی بپاره که از مذاق کمالات نبوت و حقیقت عبودیت و کمال
مقام رضا خبر نداشته از غلبه سکر ولایت هر چه گفته در آن معذور بوده و السلام مکتوب یازدهم
بعد حمد و صلوة مخفی نماید که طائفه از مقامات حقیقه در انکار ذکر جبر غلو نموده فتوی بحرست داده اند و بعضی
از محدثین اثبات مشروعیست ذکر جبر کرده و بر پی فضل جبر خفی افتادند و هر دو فریق بر راه تفریط و افراط
رفتند و از سبوت انصاف سخن نگفتند و این مقام تنقیح میخواهد و محاکمی طلبیده باید دانست که معنی لفظ
ذکر که عبارت از یاد کردن است منحصرست در سه قسم یکی ذکر سانی پی ضمیمه آگاهی قلب این معنی از اعتبار
ساقط است و داخل اقسام غفلت دوم ذکر قلبی است چه حرکت سانی و این معنی در اصطلاح معتبرست
بنکرختی و بنامی مراقبات این قوم برانست و معمول است در جمیع طرق و آن بر دو وجه است گاه حضور
ذات بحت مذکور است پی ملاحظه حقیقی و یا بملاحظه صفات او و ما خود است از آیه کریمه و اذکر ربک

فی نفسک تقهر عا و حقیقه و دون الجهر من القوی بالغفر و الاصل دوم آنحضرت که در است
 با ملاحظه منسوبات او از آلاء و نعمات و این طریق استدلال است از اثر مبعوث و این معنی درسان شریع معبر
 بفکر است و مفید است زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن مملوست و قسم سوم ازین
 اقسام ششمه ذکر سانی است با ذکر قلبی معا و این اکمل اقسام ذکر است و این تیر دو وجه دارد یکی که تقوا
 ذکر است و ذکر کردن بر اسماع نفس خود و همین است ذکر خفی در زبان شریع و ما خود است از آیه کریمه
 ادعوا ربکم تفتخروا و خفیة انه لا یحبب المعتدین و وجه اسماع غیر است که در شریع ستم
 بجهر است و در مواقع خاص افضل است از خفی بنا بر حکمتی نه مطلقا چنانچه افان و اقامه و قراة بجهر در
 صلوة جهریه که ایقانا نمین و تنبیه غافلین از آن تصور است و حکمتی که در ذکر خفی است سلامت
 نفس عمل است از فساد سمع و ریا که مانع است قبول عمل را فضل ذکر خفی بر ذکر جهر بنصوص کتاب و سنت
 ثابت است مطلقا بلکه از فحای حدیث آنکه لا تدعون اهل اولاد غائبا منع جهر معلوم میشود و
 ذکر جهر با کیفیات مخصوصه و تیر مراقبات با طوایر معموله که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب و سنت
 ما خود نیست بلکه حضرت مشایخ بطریق الهام و اعلام از مبدأ فیاض اخذ نموده اند و شریع از این است
 و داخل دائره اباحت و فائده با داران متحقق و انکار آن ضروری و ظاهراست که آنچه از کتاب سنت ثابت
 بود و فصل است از غیر آن اگر چه مباح باشد و من وجه مفید بود و تعلیم ذکر کلمه طیب از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 حضرت علی بن ابی طالب راضی الله تعالی عنه بجهر که از شد او بن اوس ثابت شده است بجهر متوسط خواهد بود
 نه بجهر که الی چه اگر در اول این حدیث است که آنحضرت بپشتن در امر فرمود و این معنی نیز شریع است
 با تخفافی انجمه و گفتگو در جواز و عدم جواز جهر نیست بلکه در فضل یکی بر دیگری است پس دعوی فضل ذکر
 جهر مطلقا بر ذکر خفی از کار نصوص است و انکار جمیع اقسام ذکر جهر نیز بجهنم چه که جهر در بعضی مواقع شریع
 و اثبات مسنونیت ذکر خفی یعنی مراقبات معموله و تیر اثبات مشروعیته ذکر جهری که در متاخرین مروج است
 ممکن نه چه جای اثبات فضل آن و آنچه بعضی انبای بشر مکاره می نمایند از طرفین قبول نیست و لائق
 التفات نه و فراط و تفریط در همه امور مستقیم است و اعتدال مستحسن و خیر الکلام ماقبل و دل و السلام علی من
 اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه التحمید و الثناء - مکتوب دوازدهم محمد و مادر مسئله

سماع و میان اسماء فقها و حضرات صوفیه رحمه الله علیه جمیع اختلاف قوی است فرقه اولی میگویند
 که سماع مطلقاً حرام است بنا بر مصلحت سداب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند که باطلاق حلال است
 باقتضای غلبه ذوق و اصل و انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی که محل فتنه
 نباشد کلامی موزون با محنی موزون بے مداخلت مخد و شرعی انشاء نماید و فساد از آن در بیان
 مستمعین نراید بلکه سرور و یا خرنی در قلب پیدا ید این قسم سماع البته مباح است که مرکب از دو امر
 مباح که کلام موزون و نشید موزون باشد و چراغ مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشرعو
 مثل نکاح و قدوم اکابر معمول بوده و انقیاد علماء است احیاناً از کتاب آن نموده اند چنانچه از کتب
 احادیث ظاهر میشود اما این عمل از آن بزرگان بر سبیل اتفاق وارد میشد نه بطریق الترام - قسم دوم
 آنست که غایبان متأخرین رواج داده اند و آنرا بجد گرفته و امور غیر مشرعه را در آن خلط نموده اند
 این قسم بقدر مداخلت امور غیر مباح اگر گاه است بجزمت خواهد رسید و اعتقاد با بحث محرمات مستفق
 علیها بکفر خواهد رسید و اینکه جماعتی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز ندارند از خصوصیات ذوقی
 است نه از احکام شرعی مثلاً شارب خمر میل فقیل شیرین نمیکند و آنکه معتاد با فیون است رغبت بنقل
 تمکین نمی نماید یا آنکه یکی نقل دیگری را حرام نمیداند همچنین حضرات سلسله چشتیه که نشاء نسبت اینها
 بر نشاء خمر شباهت است از شور نعمات مستلذذ میشوند بسکوت و حضرات طریقه نقشبندیه که نشاء نسبت
 بر بودگی فایون مناسب است از سکوت حظ بر میدارند نه از شور و هنگامه پس نشاء این خلاف
 ذوق و طبع است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حقه تابع دین و ملت اند نه متبع هوا و طبیعت
 و همه در اجتناب از غیر مباح مستفق و جهلای هر دو طرف از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است
 و تفصیل این مسئله از کتب بسوط محققین مثل امام حجة الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سهروردی و غیره
 باید طلبید و الحمد لله که فقیر از سماع غیر مباح تأنب و سماع مباح را تارک است و در عقیده اباحت و غیر
 اباحت آن تابع کتاب و سنت است و تکلم از ذوق و وجدان زیاده ازین خرد نیست از کتب قوم
 ظاهر است که ارباب احوال صحیح و مقامات مینیه در سماع مباح جاها داده اند و هر که از مذاق علماء خصوصاً
 واقف است و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد و در این تحریر میداند و بس خیر الکلام ماقبل و دول و السلام

بمکتوب سیر و با هم نمزد و ما در سلمه حیر و اختیار علما سخنها گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقیست چرا
که عقل در ادراک بعض مقدمات دینی کافی نیست و گرنه در صلاح امور عباد حاجت بنسرت و وحی
نخیه افتاد باید دانست که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است
زیر که اعمال عباد مثل اعیان اینها بحکم نفس جلی مخلوق است سبحانه و تعالی پس اختیار تام کجا
و نیز مواخذه از مجبور صرف ظلم است و ظلم بحکم عقل شرع مسلوب است از جناب او تعالی شأنه پس
جبر محض چرا بدیهی است که افعال ما مثل حرکات مترتبه نیست بلکه مسبوق بعلم و اراده و قدرت است
و همین است حصه اختیار و معنی فعل اختیاری لیکن ظهور این هر سه قوت با اختیار مانیت هر گاه بخواهند
از سبب رافض میکنند و همین است حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض متحقق نشد
پس امریست متوسط چنانچه از جواب مشهور حضرت امامین العابدین رضی الله عنه که در مقابل سوال
حسن بصری رحمه الله فرموده است تفا و میگردد لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین امرین و همین
امر متوسط بسان شرع معبرست بلفظ کسب این لفظ را جز بر فعل عباد اطلاق نمیکند پس معلوم
شد که افعال ما مخلوط جبر و اختیار است و همین قدر اختیار ضعیف مناط تکلیف است و پس ظاهر
بر رعایت ضعف اختیار عباد بنانها ده اند که رحمت را بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ صفتی
از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد و هر گاه افعال او تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرت
و بعلاقه مسبوقیت این هر سه صفت افعال عباد شایسته من وجه بافعال او تعالی دارند و بجز کما
مترتبه که مجبور محض است اصلا مناسبت ندارند اگر محاسبه باین افعال متوجه شود منافی عدالت نیست
و بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه میتوان کرد که نزد ایشان ظهور حضرت وجود در هر ذره از ذرات
کائنات تمام است با کمالات مندمجه اوند ظهور جزو است از اجزای آن چرا که حضرت وجود بسیط حقیقی
متجزی نمیکرد ازین راه میفرمایند کل مثنی فیه کل مثنی و چون اختیار نیز صفتی و شالی است
از صفات و شیدونات حضرت وجود پس باید که در هر مظهری از مظاهر خصوصاً و انسان که مشرف است
بمنصب خلافت حصه از صفات اختیار هم متحقق باشد و بنای تکلیف امر و نهی بر آن بود و السلام
علی من اتبع الهدی و بالصلوة علی خیر الوری مکتوب چهارم و دهم پرسیده بودند که کفایت نمیشد

مشرکان عرب دین بے اصل دارند یا از اصل بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینیان آنها چه اعتقاد
 باید کرد و مختصری از روی تحقیق و انصاف مرقوم میگردد و بدانند آنچه از کتب قدیمه اهل هند معلوم میشود
 نیست که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش و معاشات
 کتابی مسجیه بید که چهار فرقه را در تعلیم احکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل متوسط ملکی بر همانام
 که آله و جارج ایجاد عالم است فرستاد و مجتهدان اینها از آن کتاب شنش مذاهب استخراج نموده بناس
 اصول عقاید بران گذاشته این فن را در هر شاستر نامیده اند یعنی فن ایمانیات که علم کلام باشد
 و افراد نوع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده و چهار مسلک از آن کتاب بر آورده برای هر فرقه مسکله قرار داده
 بنای فرعی اعمال را بران نهاده این فن را کرم شاستر خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون
 نسخ احکام را منکر اند و بکلم عقل مناسب طبائع اهل هر مدت و زمان تجویز تغییر اعمال ضرور است عمر
 طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یکی را جگ نام کرده برای اهل هر جگ طور علی ازان هر چهار فرقه اخذ
 نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصرفات کرده اند از اعتبار ساقط است و جمیع فرق اینها در توحید با اشتیاق
 اتفاق دارند و عالم را حادث و مخلوق او میدانند و اقرار ببقای عالم و حشر جهانی و جزای اعمال
 نیک و بد بینانید و در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات اینها را بد
 ملوی است و کتاب خانه پاناما موجود در رسم بت پرستی اینها نه از راه اشراک در الوهیت است بلکه
 حقیقت دیگر دارد و عقلا اینها فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول در تحصیل علوم و آداب
 و دوم در تحصیل معاش و اولاد و سوم در تصحیح اعمال و صلاح نفس و چهارم در شوق انقطاع و تجرد
 که غایت کمال انسانی است و نجات کبری که از اینها مملکت میگویند بران موقوف است صرف
 بینمایند و قواعد و ضوابط دین اینها نظم و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین مرتبی بوده است
 و نسخ نشده از ادیان منسوخ نموده نیز دین پیروان پیروان پیروان پیروان پیروان پیروان پیروان پیروان
 نسخ بیهیاسی از ادیان واقع شده و دین با سبب بسیار در معرض محو و اثبات آمده و باید
 که بکلمه یکریه و ان بمن افلا فیها من ذلیر و کرمیه و لکل افلا رسول و آیات دیگر
 در ممالک بتنا نیز پشت اندیا و رسل واقع شده است و احوال آنها در کتب اینها مضمیمه است و از آثار

آنها که باقی است ظاهر میشود که مرتبه کمال و تکمیل داشته اند و رحمت عامه رعایت مصالح عباد و دین
 مملکت وسیع فرودگذاشته و مشهور است که پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم در هر قومی پیغمبری
 مبعوث شده و اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بران قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد ظهور
 پیغمبر مکه خاتم المرسلین است صلی الله علیه و سلم و مبعوث است بکافران و دین او ناسخ او بیان است
 شرعاً و غیراً احدی را تا انقضای زمان مجال عدم انقیاد و سئ نموده پس از آغاز بعثت او تا امروز که
 دو هزار و صد و هشتاد سال است هر که با دمی نگر و یدیه کافرست نه پیشینیان و چون شرع بحکم آیه که هیچ
 منہم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک از بیان احوال اکثر انبیاء ساکت است و نشان
 آنها سکوت اولست نه ما از هر مکه و هلاک اتباع آنها لازم است و نه یقین به نجات آنها بر ما واجب
 و ما در حقن متحقق است بشرط آنکه تعصب در میان نباشد و در حق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که
 پیش از ظهور خاتم الرسل گذشته اند و لسان شرح از احوال آنها ساکت است همین عقیده اولی است و کافر
 گفتن کسی را بلبه دلیل قطعی آسان نباید دانست و تحقیق بت پستی اینها آنست که بعضی ملائکه که
 با امر الهی در عالم کون و فساد تصرف دارند یا بعضی ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد آنها را درین
 نشاء تصرفی باقیست یا بعضی افراد احیاء که بزعم اینها مثل حضرت خضر علیه السلام زنده جاوید اند و صواب
 آنها ساخته متوجریان میشوند و سبب این توجیه بعد مدتی مناسبه بصاحب آن صورت بهم میرسانند
 و بنا بر آن مناسبت حوائج معاشی و معادی خود را و او میسازند و این عمل مشابیهی مذکور رابطه دارد که
 معمول صوفیه اسلامیه است که صورت پیر را تصور میکنند و فیضها بر میدارند اینقدر فرق است که
 در ظاهر صورت شیخ نمی تراشند و این معنی مناسبتی بعقیده کفار عرب ندارد که آنها بتان را متصرف و موش
 بالذات میگفتند نه آنکه تصرف الهی و اینها را خدای زمین میدادند و خدای تعالی را خدای آسمان و این
 است در الوهیت و سجده اینها سجده تحیت است نه سجده عبودیت که در آئین اینها جاودید و پیر و پادشاه
 بجای سلام همین سجده مرسوم و معمول است که از آئین دوت میگویند و اعتقاد تا نسخ مستلزم کفر نیست
 و السلام مکتوب پانزدهم نوشته بودند که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبی
 از مکتوبات خود منع رفع سبایه کرده اند و توباد و محبت بجناب ایشان رفع سبایه میکنی موجب راتباع

محبوب لازم است محمد و ما او بجهان جلشنا تباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید و ما کان
 ملو من و لا مؤمنة اذا قطنه الله و رسول الله ان یكون لهم الخبیة من اصل هم
 و رسول علیه السلام میفرماید لا یؤمن احدکم حقاً بیکون هواه تبعاً لما جئت به و حضرت مجید
 الف ثانی رضی الله تعالی عنه که نائب کامل آنحضرت اند بنکے طریقہ خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند
 و علماء و انبیا رفیع سابع رساله با شتمل بر احادیث صحیح و روایات تقصیه خفیه تصنیف کرده اند تا بجا بیک
 حضرت شاه یحیی رحمة الله علیه فرزند اصغر حضرت مجید نیز درین باب رساله تحریر نموده اند و در نفی رفع یک
 حدیث به ثبوت رسیده و ترک رفع از جناب حضرت مجید بنا بر اجتهاد واقع شده و سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد
 مجتهد مقدم است و بعد ثبوت سنت رفع ترک آن باین جهت که حضرت مجید ترک فرموده اند معقول نیست
 و حضرت مجید و ترک سنت تحذیر کثیر فرموده اند و حضرت مجید و هم نه سب خفی داشتند و امام ابو حنیفه
 رضی الله عنه گفته اند اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی و ان ترکوا قولی بقول رسول الله
 صلی الله علیه و سلم پس امید آنست که حضرت مجید و از ترک این امر اجتهادی و اخذ با حدیث صحیح
 متغیر نشوند و اگر گویند که حضرت مجید بان علم اوسع از احادیث ثبوت رفع سابع مگر آگاه نبودند گوئیم باین
 مبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل و رویارند شهرت نیافته بود و از نظر مبارک ایشان نگذشت
 که ترک نموده اند و اگر نه هرگز ترک رفع نمی فرمودند که ایشان خالص ترین اکابر این امت بر اتباع سنت
 بوده اند و اگر گویند عدم رضای حضرت رسالت علیه تعجیه را باین عمل از کشف و ریافت ترک نموده باشند
 اگر گوئیم که کشف و راسخ و طریقت معتبر است و در احکام شریعت حجت نیست مع هذا و ان مکتوب احتجاج
 بکشف نکرده اند و امید آنست که این مخالفت جزئی بر عایت قاعده کلی ایشان که سید تمام ترغیب بر
 اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند شمر نتایج گردد و والسلام مکتوب شایسته و احکم پرسیده بودند که در
 عمل بحدیث و انتحال از مذنبی بجهنمی چومی فرمایند محمد و ما در عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث مدنی
 رساله نوشته شخص آن بفارسی محرز میشود قال الله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
 یحبکم الله و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حقاً بیکون هواه تبعاً لما
 جئت به حدیث صحیح است روایت کرده است آنرا ابو القاسم ابن اسمعیل بن فضل اصغمانی و

کتاب آنچه ذکر کرده و در فقهت العلماء که امام ابوحنیفه رضی الله عنه فرموده ان ترکوا قولی بخبر رسول الله صلی الله علیه و سلم و قول الصحابة رضی الله عنهم و قول مشهورست از امام که فرموده اذا صح الحدیث فهو مذهبی پس کیسه مهارتی و رفتن حدیث دارد و مانع از فسوح و قوی از ضعیف میشود اگر بحديث ثابت عمل نماید از مذاهب امام بر نمی آید چه که قول امام اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی نصست در زیات اگر با وجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل نکند این قول امام را ترکوا قولی بخبر الرسول خلاف کرده باشد مخفی نیست که هیچ یکی از علماء اهل بیت جمیع احادیث را حاطه نگرفته چنانچه قول ان ترکوا قولی بخبر الرسول نصست بر آن که جمیع احادیث با امام رسیده بلکه بعضی از آنها فوت شده و چرا فوت نشود که مثل خلفاء راشدین که اعلم اهل امت و ملازم صحبت جناب سالت صلی الله علیه و سلم بودند بعضی احادیث از ایشان نیز فوت شده و میدانند بمعنی راه که معرفی بعضی حدیث دارد و ظاهرست که بر فراد است اتباع پیغمبر واجبست و اتباع هیچ یکی ازین ائمه واجب نیست و اهل امت مختارند مذاهب هر کدام را خواهند اختیار نمایند و هر که میگوید عمل بحديث از مذاهب امام بر می آرد اگر بر مانی برین دعوی دارد و بیار و اما انتقال از مذاهبی بمنتهی ازین مذاهب مشهوره تفصیل میخواهد امام سیوطی رساله اسمی بخبر اهل المواسفیه انتقال از مذاهب تا لیف کرده خلاصه آن انست که انتقال از مذاهبی بمنتهی جائزست و جزم کرده بر آن امام را نصی و در پی او فقهست امام نووی و در روضه گفته که بعدند وین مذاهب آیا جائزست مقلد را که انتقال از مذاهب بمنتهی دیگر کند - گوئیم که لازمست هر مقلد را که طلب علم باحوال هر دو مجتهد نماید چون غایب شدن او که طرف ثانی اعلمست جائزست و در بلکه واجب و اگر مخیر کنیم نیز جائز است و مقلد را حالات اند و بصیر عقل انچه احوال خالی نه چه که مقلد یا عامیست یا عالم و این هر دو را باعث بر انتقال یا غرض دینیست یا دنیوی پس اگر عامی و عاریست از معرفت فقه و از مذاهب خود جز اسم نمیداند و انتقال باراده حصول مال و جاه کرده پس امر و انفسست که تحقیقت انتقال و استنیافست و اگر عالم و فقیه بود و برای دنیاست انتقال میکند پس امر و اشدست زیرا که تلاعب مذاهب میکند براس غرض دنیوی و اینم نیز غیر جائزست و اگر دیند مذاهب خود فقیهست و باعث انتقال و سبب دینیست و مذاهب دیگر تر و اتر جمیع یافته است بقوت اول پس برین چنین کس انتقال واجبست و بر وایتی جائز و اگر عاری از فقهست و در مذاهب

خود بتفقه مشغول شده و جاهل مانده و مذہب غیر را بر خود سهل و سریع الادراک دانسته و ادراک تفقه درین مذہب
 سرچشمه برین چنین کس نیز انتقال واجب است زیرا که تفقه در مذہبی بهتر است از جهل در جمیع مذہب
 که غالباً عبادت جاهل صحیح نبود و اگر انتقال را هیچ سبب دینی و دنیوی نیست بلکه از هر دو مذہب قصد مجرد
 عمل بود پس جائز است عامی را در ممنوع است فقیه را زیرا که او در مدتی فقہ این مذہب حاصل کرده چون
 به مذہب دیگر انتقال کند غمخیز دیگر باید برے تفقه در آن مذہب و از عمل که مقصود دست باز ماند پس او را
 ترک انتقال او معنی است و آنکه گویند که اگر غیر حقیقی مذہب حقیقی انتقال کند جائز است و عکس آن جائز نیست
 حکم و تعصب است دلیل ندارد زیرا که اسم کلمه در حقیقت برابر اند و اگر در تقدیم مذہب حقیقی یا مذہب دیگر
 بر مذہبی نصی آتایه و حدیث وارد بود و تقلید آن مذہب بر هر فرد واجب شدی و تقلید دیگری جائز
 نبود و یا یعنی خلاف اجماع است و صاحب جامع الفتوی که حقیقی مذہب است گفته که جائز است مرد
 یا زن را انتقال از مذہب شافعی به مذہب حنفی و عکس آن اما باید که بکلیت مذہب اختیار کنند و در بعض
 مسائل بسیار کس از خلف و سلف انتقال نموده اند اگر جائز بودی نکردی و هر کس برخلاف آن گوید
 قول بے دلیل است و غیر معقول و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب هفتادم نوشته بودند که در حق
 معاویه بن ابی سفیان اموی صحابی و تابع و اعوان او عفا الله عنهم چه اعتقاد باید کرد - بدانند
 که علما از مذہب اهل سنت منازعات حضرات صحابه را بنا بر حسن ظن که در شان خیر القرون لازم است
 تا وایل می کنند و اگر قابل تا وایل نباشد تفویض بجناب لای می نمایند و جزای بدم وطن ممنوع میدانند
 چرا که در قرون ثلثه شهود با تحریف یکی از علما و محدثین و مجتهدین با وجود قرب زمان و اطلاع تام بر احوال
 ایشان و با وجود قرابت خطاب با آن حضرت علی مرتضی علیه السلام نتوانست بر ایشان نکرده و اگر
 چند روز میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربه و ملاعنه واقع شده اند شدت تعصب بوده نه بنا بر عقیده
 کفر بلکه بر مادی تعصب و کتب معتبره مذکور است و مبدأ این فتنه شهادت امیر المومنین عثمان
 رضی الله عنه و طریق اسلام همین است زیرا که در وقت نزاع عسکرین حضرت صحابه سه فرقه شده بودند
 جماعه جانب جناب خلیفه بر حق علی بن ابیطالب رضی الله عنه گرفتند و جماعه دوم بطرف امیر شام
 رفتند و فرقه سوم توقف نمودند و شک نیست که محدثان و مجتهدان آن قرون در اخذ حدیث بر مردانیت

بر سه فرقه و توفیق مساوی داشتند اگر احدی را ازین فرقه ملته مطعون بکفر و فسق میدانستند قبول رد آید
ازان فرقه نمیکردند و بنا بر اجتماع و استنباط بران نمیکذاشتند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت دین
اسلام برانم بخور و پس در کف لسان از مطاعن آنها حکمت دینی است و حرمت صحبت خیر البشر علی الصلوات
و السلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که حفظ حرمت و رعایت قرابت آنحضرت ضرورت قبول است
لیکن از اهل قرابت تفریق بکنیم سازمان ثابت نیست و دشت و لغت خود لازم نزاع است مع هذا
صد و این چنین خطا از اهل خیر القرون خیلی مستبعد است که اگر چه آن خطا خطای اجتماعیه باشد
که مروت و دوی القربا آنحضرت واجب است بر جمیع اعدا است و اگر اشکراه نیز در میان نباشد رضا
بذات اهل قرابت رسول الله صلی الله علیه و سلم لازم می آید و دیگر بحث ازین مسئله مناسب نیست سکوت
یا افسوس تمام دین مقام اولی است و فرقه شیعه چون از مسلک اعتدال انحراف ورزیده اند و عقاید
بر اخباری بیجصل کرده و آن نفوس زکیه را بر نفوس جنینه خود قیاس نمودند رفته رفت بکنیف صحاب که بعد
تو از خبر نبوت و ما قلان کتاب و سنت اند بکلا گردیدند و نفهمیدند که پیغمبری که حق تعالی نبوت برو
ختم کرده و بکافران نام مبعوث ساخته و دین او مانع ادیان و باقی تا انقضای زمان است و ما
اوسلناک الاربعة للعالمین نازل در شان او جماعت که در طول عهد نبوت او صحبت باو داشته
باشند و دقیقه از بذل ارواح و اموال در خدمت او تاحیات او و در ترجیح شریعت او بعد ممات
او فرو نگذاشته بدستگیری او از ورطه کفر غم نرستند و بسا حل نجات نه پیوستند طرفه حسن ظنی بخدا
در رسول دارند خدا نخواست اگر حقیقت کار اینچنین باشد کما زعموا فی شان السابقین پس لاحقین
را از چنین خدا چه امید رحمت است و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال پیغمبران سابق
و اعم النیان پوشیده نیست و اوقات اولیا این امت تیر نهان نه هرگز نه دیده و نه شنیده که بعد
از انحال یکی ازین بزرگان همه مخلصان او مترد و منکر گردیده و با اولاد و آل او عداوت ورزیده
باشند درین صورت بر جنت پیغمبر که مقصود از ان اصلاح امت است کدام فایده مترتب شد تیر
باین حساب خیر القرون شر القرون میگردد و نه لایم شر لایم میشود خدا انصاف نصیب کند لایم
علی بن ابی طالب الهدی مکتوب پیغمبر و حکم حاکم او مصلیا نوشته بودند که از اختلاف شیعه

و سنی در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین خاطر جمع نمیشود چنانکه بنا بر اعتقاد اهل ملت
بر اخبار است و خبر محتمل صدق و کذب است مگر متواتر که افاده یقین نمایند و این قسم خبرها درین باب
کمتر است پس علاج تحصیل اطمینان چیست مخدوما این سلسله از ضروریات دین و ارکان ایمان نیست
توحید الهی و تصدیق نبوت برای نجات کافیهست و ایمان مجمل منجی و مضمون کلیه کتب تصدیق و اقرار آن
آدمی مسلمان میشود و همین است و در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم نیز حسن ظن مجمل و محبت بر عایت
شرف صحبت چون خدمت آنها و قرب قرابت آنها با جناب رسالت علیه الصلوٰه و التحیات پس است و
مطالعه تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب بهیجان فتنه است چه اگر منصب عصمت به حسب
اهل سنت مخصوص و مسلم جناب حضرات انبیاست علیهم التحیه و الثناء و ممنوع است از غیر آنها اگر چه بعضی
و اولیا باشند پس گاهی از ایشان در معاملات ظهور بعضی مخالقات اتفاق می افتد و آنهم فیما بین خود مقرون
بعفو میگردد و از غایت صفای باطن به تصفیه می انجامد و اینکار با باب نفوس خبیثه قیاس بر خود کرده اثبات
کینه و عداوت بالاتر و در میان آن کار بر میکنند و بر آن تفریعات کرده نقطه را و آره می نمایند از اعتبار
ساقط است و بدانند که انکار آن طبقه مستلزم انکار تاثیر وجود مبارک است و مستوجب نفی فائده بعثت
معتمد فقیر روزی درین سلسله متامل بودم و از سبب فیاض سلسله طریق نجات از مملکت این شکوک
می نمودم این عبارت بر باطن فقیر وارد شد قل امنت بالله کما هو عند نفسه و بر رسول
الله کما هو عند الله و باله و اصحابه کما هم عند نبیهم و بهیبت که این مطالب
علیا فوق مرتبه جمیع اختلافات است و تفویض امر بجناب الهیت جلشانه که مرتبه نفس الامر است و هیچ
فرقه را درین مقام مجال دم زدن نیست و الحمد لله علی نواله و الصلوٰه و السلام علی رسول محمد و آله
مکتوب نوزدهم نوشته بودند که در حدیث شریف وارد است که آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام فرموده
که بعد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود اهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه که متصدی
خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافته اند و چهار کفار و اعلا
کلمه الحق کرده اند و میگردانند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را میگویند و معتقد حق و درین مسئله
که اسم جانب است مخدوما حق بجانب اهل سنت معلوم میشود و بدانند که لفظ خلافت اعم است از آنکه

ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلایقین باشند و خلیفه آنرا میگویند که امر خلافت را
 متمشی سازد و تمثیلت خلافت ظاهر موقوف بر قدرت و هندطاعت است یعنی خزان و افواج که شرط نفاذ
 حکم است و ظاهر است که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن علیه السلام تا شش ماه
 از حضرت ائمه اطهار پیچ یکی و هر پنج وقتی قادر برین امر نبود و تعبیر آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام که خلفا از
 قریش باشند نیز شش بر همین است و اگر نه از اهل بیت یا از بنی هاشم میفرمود و در جمیع بین المذاهبین باین
 وجه میتوان کرد که ترویج ظاهر دین که موقوف بر سباب ظاهر است و بسجای قالب اسلام است از آنها و قوی
 یافته و تقویت باطن دین که حقیقت اسلام بجای آن روح آن قالب است از نفوس منزهه حضرت ائمه
 علیهم السلام واقع شده چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطبیت و وارده امام صلوات الله علیه متفق
 اند و در ذات بابرکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم و حضرت امام حسن سلام الله علیه هر دو معنی صحیح بود
 و بعد صلح در میان امیر شام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت امام مهدی صاحب الزمان خلافت
 باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی متحقق خواهد بود و خلافت
 ظاهری بخلفای دیگر اما تعین عداوت با عشر و نیز صورت تکلفی میجوهد و السلام مکتوب است
 بودند که با حدیث هیچجه ملالت حضرت صدیق رضی الله عنهما از جناب مرتضوی رضی الله عنه در عهد مبارک
 بنوی صلی الله علیه و سلم و بعد از آن نیز بقطع نظر از واقعه حرب جمل که بواعث دیگر داشت ثابت است و نمایی
 خالی از اشکال نیست که از جناب صدیق بسیار بعید است بمراحل که انحراف از حضرت مرتضی علی فخر یابند
 با آنکه حضرت صدیق خود روایت میکند که حضرت مرتضی وفاطمه زهرا و دست ترین مردم بودند پیش آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و ما گاه در خلاف و نزاع طرفین معذور میباشند و حق بهر دو جانب میداشد
 چنانچه در نیکام است شخصی نماند که در قضیه آنک حضرت مرتضی چون مضطرب جناب رسالت آب علیه الصلوٰه
 و التسلیات احساس نمود با قضای استیلائی محبت و بغتوا می مصلحت وقت بنا بر تسکین و تسلیه آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بعض الفاظ که باعث دلی سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیق گرد و معروض
 داشت و اجماع این خبر حضرت صدیق را بوشت آورد و چون نیارود که تکلم مقربان بارگاه بانچنین کلمات
 در چنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و ظاهر است که بالاتر ازین اذیت نمیداشد

پس اینها را حضرت صدیقه از حضرت تفری رضی الله عنهما بحکم غیرت محبت و اقصای بشریت است که از آن چاره نیست نه از راه دیگر و اما محبت با قیست این وحشت با قیست و تکلم حضرت تفری باین کلمات نیز نه از جهت عداوت حضرت صدیقه بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب میباشد بلکه محبت محبت پیغمبر بوده است صلی الله علیه و سلم که از آن نیز گزیر نبوده و نیز صورت بهر دو طرف ثابت است و هر دو معذورند بلکه ما جو که بنای هر دو بر محبت پیغمبر است علیه الصلوٰه و السلام چنانچه وحشت و ملالت حضرت خیر النساء علیه و السلام و الشنا با جناب صدیق اکبر رضی الله عنهما از احادیث صحیحیه به ثبوت رسیده و این محل دو شبهه است یکی آنکه حضرت بتول با وجود قتل و انقطاع از دنیا بقدر قلیلی از مال با وجود تمایع جواب معقول از حضرت صدیق چنانچه اراکار فرمودند و دوم آنکه حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی الله علیه و سلم درین امر سهل چرا مسامحت نمودند جواب آنکه طلب مال میراث که حلال تر از آن مالی در عالم نیست باشد سنائی ترک دنیا و بعد از تقوی نیست بلکه قدر مال حلال راستی بیشتر شناسد و اما بشیریت با قیست از احتیاج چاره نیست و منع حضرت صدیق بخت حدیث شریف است سخن محاشرا الانبیاء لا نورث و چون حضرت صدیق از زبان مبارک ابنی معصوم این حدیث را شنیده باشند در حق حضرت صدیق نص قطعی است و مسامحت و چنین امور جائز نیست و تسلی نشدن حضرت خیر النساء باین جواب یا بانجست خواهد بود که ثبوت ارث باین تفسیر واقع شده و این حدیث تا آنوقت ظاهر باشد شهرت نرسیده باشد تا بر حضرت فاطمه حجت تواند شد یا از راه تازک مزاجی خواهد بود که لازم صاحب مزاج و گویاست و بحکم لا یتبدیل الخلق الله هیچ کمالی خصوصیات مزاجی را تغییر نمی تواند داد و شدت غضب حضرت موسی علیه السلام تا دم و الپسین زائل نشد و قصه طایفه زدن آنحضرت بر روی ملک الموت علیه السلام مشهور است پس در نیصورت هر دو معذورند و بهر دو طرف حق ثابت میشود و اهل سنت را حسن ظن و تاویل حسن و دشمنان طرفین واجب است - و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب است و یکم مخد و آنچه از ضعف اعتقاد طالبان این زمان و طلب کشف و کرامت اینها از درویشان و عدم مبالاة به نسبت اهل قرن اول نوشته اند معلوم شد چنانکه گفته اند مثل مشایخ و دیگر مدبران فتن چهره و دست و از عقلای مخلصان هر که التماس امورند کوره نماید تسلی او باین مطالب باید کرد که او بجهان اجل شانه که حکیم حقیقی است منطبق آید که میفرماید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی

بجیب کماله بنای حب رضای خود را که مقصود صوفیان جمیع طرق است بر اتباع پیغمبر
 علیه السلام و الصلوة نهاده و آن لطیف حاذق را با امور اتی و منشیاتی چند که بجای دوا و پیرایه برای
 اصلاح است در عرصه که بعلمت غفلت و معصیت مبتلا بودند فرستاده هر که این نسخه بکار بست و صحبت و شفا بر او
 خود کشود و آنکه با کار خود در اضلاع و تلف نمود این نسخه را صورتی است و تحقیقی صورتش نصیب عوام ملایم است
 و آن بعد تصحیح اعتقادات بر حسب کتاب سنت استعمال جوارح است و مانند مثال امرونی و جزا را این عقاید
 و اعمال تنجیات حس است و پس که صورت نجات است و تحقیق این نسخه حصه خواص است و آن تنویر قلوب
 و تزکیه نفوس است بر ریاضات و مجاہدات با رعایت صورت مذکوره و حاصل آن ظهور تجلیات و کاشفتن
 است صورت مجسمه را بیان و اسلام است و تحقیق عبارت از احسان آنکه در حدیث آمده آن تقدیر است
 کانت له من ذلک و صورت بجهت تحقیق در مرتبه دوا و امراض ظاهر و پدید است از قبیل درام و جروح
 و بطالار و ضما و از آل آن کرده میشود و بیفایده نیست مثل ظهور تحقیق بجهت صورتی که غیر مفید است بلکه
 تحقیق نیست استدرک و مگر آنکه است اعادنا الله منہا و تحقیق بجای تنقیه است که اخراج مواد فاسد
 بران موقوف است تا احتمال نکس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض معمو و بجز اجتماع این هر دو نیست
 ازین بیان باید دریافت که از مساجد آنجناب علیه الصلوة و السلام در طبائع صحاب کرام چه آثار صحت و شفا
 بظهور رسیده نمی نیست که غیر از غلبه محبت حق جل و علا و بذل محمود و در اتباع و استرضای رسول علیه السلام
 ولدت از طاعت و نفرت از معصیت باطن و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و ماده ظهور این آثار دوام
 حضور قلبی تهذیب نفس بوده است که از برکت محبت آنحضرت و استعمال نسخه شریعت او حاصل شده بود
 و از اذواق و مواجید قرون متاخره تکلم نموده اند و با وجود حصول کمال صورت و تحقیق که زیاده بران
 تصور نیست بیشتر اہتمام ب حفظ آن صورت که محافظت تحقیق است و فایده آن شامل خواص و عوام
 رده اند و اعتنا بشان کشف و کرامت نفرموده اند و این امور را از لوازم و شرائط کمال ندانسته پس بمرکز
 لطایف صحت کامله یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اتباع سنت نبوی را بهتر از جمیع مجاہدات و ریاضات
 شناسند و انوار و برکاتی که بران مترتب گردد و فصل از همه فیوضات دوز و به اذواق و مواجید متعارفات
 در جزئیات تنبیہ تا باطن دوام حضور و اعتباری نهند و در صحبت عزیزانی که ازین امور شری دریابد و را

استخراج آنکه در نزدیکی
 درون آنرا با قوت آن است
 نسبت دحل نسبت
 دیگران به حکایتی بنظر

انساب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آنته قدش لازم گیر و بجز و موز این راه فرقیته نشود و اگر چه از نیاشته السلام
 مکتوب است و دوم التفات نامه سامی از خدمت مخدوم زاده گرامی بعد عمری رسید جان تازه
 رسانید و باعث تجدید و تقویت نسبت اخلاص گردید آنچه از آغاز و انجام سلوک نوشته اند بطلعه در آید این
 اطوار و آثار که بظهور میرسد امید هست علی الخصوص این امور حاصله را که با و غرور اکثر مردم می شود قدر و
 قیمت ندادن و در طلب خدا جیل و علما بما فقر نامرادر آوردن و دست بدر و زهره کشادن و از تملایم و محرمات
 وجود برکنار بودن و نسبت حضرات ماکر ریاضات ایشان اتباع سنت سینه و معارف شان اسرار حق
 شریعت علیه ست آرزو نمودن و لیل طهارت طلب و علوهست ست بارگانه فی برکاتکم و اعلی در جا تکم
 مخدوم و آنچه ثمرات افادات حضرت والد ماجد حضرت میان همت خان صاحب از واردات غریبه احوالات
 عمیده استیلا غیب ظهور وحدت تحریر پدید آمدن تلویحات لطیفه قلب است و مقام تکلیف و منتهای این
 لطیفه از تنگ نای امکان برآمده بوسعت آبا و مقدمه و جوب رسیدن است و در دایره ظلال ساد صفا
 که سبای تعینات عالم ست سیر کردن و در ظل خاص که مبداء تعین امرست فانی شدن و بهمان ظل بقا حاصل
 نمودن است و این معنی معبرست در اصطلاح قوم بقای قلب و ولایت صغری که ولایت اولیا است
 و معارف وحدت وجود از ولایت ظلی که محل سکرست ناشی است و درین مقام در ضمن قلب
 نفس را هم رنگی از قنایس میگرد و و اثر حصول این ولایت دوام حضورست با حق جل شانته بمرتب که غفلت
 عارض نشود و تعلق با سوانمانه مطلقا و بالا این مقام نیست که سیر سالک در حصول این ظلال که سیم
 با ساد صفا اند و قیام میشود و معامله با لطیفه نفس می افتد که از عالم خلق ست چنانچه در مقام سابق
 با قلب لطائف اربعه دیگر که از عالم امر اند و عروج آنها تا بمرکز ظلال ست کار افتاده بود و درینجا نفس حقیقت
 قنا حاصل میشود و ماده مطمئه میگردد و عذوی مخالف محب موافق میشود و استحقاق دعوت و ارشاد و هم بیان
 و چون این مقام فرق بعد الجمع ست تیسریم صبح جیل کرده سر وحدت شهودی که خبر از غیریت حق از خلق
 سید مفهوم نیاید و حصول باین مقام عالی مکرر مرضیات محبوب حقیقی جل شانته بود و اجتناب از مضای
 او نمودن ست بحدیکه کلفت از میان بر خیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل حسب
 کتاب و سنت هلا تامل و کلفت میسر آید و این مقام معبرست بقای نفس و ولایت کبری که ولایت

نموده است که این مقام از مقام اولیای صغری است و در این مقام نفس حقیقت قنا حاصل میشود و ماده مطمئه میگردد و عذوی مخالف محب موافق میشود و استحقاق دعوت و ارشاد و هم بیان و چون این مقام فرق بعد الجمع ست تیسریم صبح جیل کرده سر وحدت شهودی که خبر از غیریت حق از خلق سید مفهوم نیاید و حصول باین مقام عالی مکرر مرضیات محبوب حقیقی جل شانته بود و اجتناب از مضای او نمودن ست بحدیکه کلفت از میان بر خیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل حسب کتاب و سنت هلا تامل و کلفت میسر آید و این مقام معبرست بقای نفس و ولایت کبری که ولایت

انبیاست علیه الصلوٰۃ و برکت اتبع آنحضرت خواص است را نیز حاصل است و در اینجا سیر سالک رکعات است
 اسما و صفات که تعلق با اسم هو الظاهر دارند واقع است و فوق آن دلالت و ولایت ملائکه است که مبرور است
 علیاست و در اینجا سیر در کمالات متعاقبه به الباطن است و فائده حصول آن ولایت قابلیت تجلی
 ذات بهم رسانیدن است و عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت است اینجا با وجود عدم جواز
 انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالی و تقدست تجلی مجرد ذات مشهود عارف میگردد و اینجا
 سرور کار بعناصرا ربه که حصول لطیفه نفس اندمی اقتضای در ولایت علیا بعناصرا ثلثه سوامی خاک در کمالات
 نبوت بعنصر خاک فقط و هرگاه ذات عالی را اعتبارات و شیوئات بسیار است بالاتر ازین کمالات نیز شایسته
 ثابت اند و در محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فناء قلب و قنای نفس است و ملتزم بیک
 بنی برین هر دو قناست و در هر مقامی ازین مقامات مسطوره عروجی و ترویجی است و فنا و بقا انچه محرر
 گردیده موافق تحقیق حضرات مجددیه رضوان الله علیهم اجمعین و مناسبت مذاق اکابر متقدمین است اما
 مثلث و دیگر احتمالات در نیاب و دارند که باعث شوق سالکان میگردد و این طور تقدیم جذبه بر سلوک است
 و هر چند تاثیر نفس مفید شیخ را در باطن مرید باطل تمام است متعدد و مستفید نیز شرط است و آرزوی
 صحبت های بسیارست قداباد ما و شمار بسد و السلام

مکتوبات سوم بر خورار تصویر مسئله وحدت وجود حسب التماس شما مرقوم میگردد
 بدانند که در شرح کتاب مراتب منه مینویسد که حقیقی بعلم قدیم خویش حقائق کلیه و جزئی را میدانست و علم
 بشی مستلزم وجود آن شیئی است در علم پس باید که اشیا بنما موجود و وجود علمی ازلی باشند و ازین راه است
 که صوفیه با عیان ثابته فی العلم قائل اند و چون در وجودات اشیا در مرتبه علم که نزد قوم سنیست باطن
 وجود تقدیم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدیم و تاخر و زمان بدیهی است باید که وجود علمی غیر وجود
 خارجی باشد و باید که مقدم بر آن بود مانند تقدم اصل بر فرع و تقدم ذی غل بر غل و کیفیت صدور وجود
 خارجی اشیا از وجود علمی آنهاست که چون حق تعالی میخواهد که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارت است
 از وجود مبسوط و بسیج است نزد قوم بظاهر وجود موجود گرداند و آثار مطلوبه آن صورت را از آن صورت
 بظهور آورد و در میان آن صورت و نور این وجود نسبتی معلوم الاینتیه محمول الکیفیتیه پیدا میکند و مرتبه وجود

و در اینجا سیر در کمالات متعاقبه به الباطن است و فائده حصول آن ولایت قابلیت تجلی
 ذات بهم رسانیدن است و عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت است اینجا با وجود عدم جواز
 انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالی و تقدست تجلی مجرد ذات مشهود عارف میگردد و اینجا
 سرور کار بعناصرا ربه که حصول لطیفه نفس اندمی اقتضای در ولایت علیا بعناصرا ثلثه سوامی خاک در کمالات
 نبوت بعنصر خاک فقط و هرگاه ذات عالی را اعتبارات و شیوئات بسیار است بالاتر ازین کمالات نیز شایسته
 ثابت اند و در محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فناء قلب و قنای نفس است و ملتزم بیک
 بنی برین هر دو قناست و در هر مقامی ازین مقامات مسطوره عروجی و ترویجی است و فنا و بقا انچه محرر
 گردیده موافق تحقیق حضرات مجددیه رضوان الله علیهم اجمعین و مناسبت مذاق اکابر متقدمین است اما
 مثلث و دیگر احتمالات در نیاب و دارند که باعث شوق سالکان میگردد و این طور تقدیم جذبه بر سلوک است
 و هر چند تاثیر نفس مفید شیخ را در باطن مرید باطل تمام است متعدد و مستفید نیز شرط است و آرزوی
 صحبت های بسیارست قداباد ما و شمار بسد و السلام

هزاران سال خطوط همدگر میسر شود توقع زندگی کجاست که رنج تحریه بر بایک کشید و خود را بیاورد و سستان
 باید داد و خد اعزیزان یاد آور سلامت دارا اگر آن شفق بحید را با دشمنی خواهند برداشت قیاق فقیر و
 سلام زبانی خواهند فرمود و سوانح اینجایین است که و نیم ماه گذشته که هر روز مکرده می تازه بروی کاری
 آید و حق تعالی رخص میفرماید اللہ تعالی فتوحات ظاہری و باطنی کرامت فرماید متوقع رحمت الهی باشند
 والسلام مکتوب است و ششم فقیر روز شنبه نهم چادوی الاخری روانه دلی گردید خدا برساند
 و داغ جدایی آنجناب با خود همراه می برد خدا قادر است که باین ضعف پیر بهیای طرفین باز هم سعادت
 ملاقات سراپا برکات میسر سازد عنایت نامه مخفیه معترف می رسید بارک اللہ فی رزقکم و عمرکم و از
 دعا می خاتمه و حفظ و امان از آفات و مکر و هات و تواتر فتوحات صوری و معنوی برای آنجناب و خان
 عزیز تر از جهان که با این همه ملاتعام و وض مرض از خط ایشان معلوم شده و این فخر جلی مشوش ساخته مقید
 می باشم خدا اجابت کند از خوبی فیض اللہ فانه صاحب چه نگارم مناقبه محاسن تمام عالم در نسخه وجود این
 نوجوان جمیع ساخته اند خدایش باقصی مراتب دین و دنیا برساند از فقیر سلام و اشتیاق فراوان فسر مایند
 و با ولاد ایشان و عا و رفیقان شان نیز نواب ارشاد خان مغفور از نیجا و آخر نصف سفر کرده در حد و مراد آباد
 بادشاه را در یافتند و همراه لشکر قصد دلی کردند و میسر دهم ربیع آخر داخل شهر شده بعد از تفت و دو گطری آید
 سمرقانی خود زند و سر و شدند و جهان بقی سپردند و در جوی ملی قدیم بجاک سودند و داغی بر دل گذاشتند که مرهی
 نذر و در برادران و پسبران ایشان بوطن مراجعت کردند ظفر علیخان در حضور ماند و سر داران بگو تعلقات
 بجال ایشان داشتند و در هنگام ماتم و تشویش معاش یاران اینجار فرصت و فاسد و عده یعنی تحریر
 اشعرا را تحاسب و غیره کجاست دیگر تشریف فرمودن سید جیون صاحب که از طبقه عالیہ
 اند بر اسے صاحبان آن شهر فتوح است سلام نیاز فقیر رسانند و شیخ احمد و عا خوانند و با خدا
 مشغول باشند و میر حسین در سنین بجهد و جد تمام کار را تا کمالات نبوت رسانند و نسبت
 ارشادے یافته و بر دراز جازت ارشاد و خرقة هم یافت خدا برکت دها و والسلام -
 مکتوب است و ششم جامد و مصلیاً و مسلماً حضرت میر صاحب شفق من
 هزاران سال سلامت باشی که بیک مرگ و نومیدی وصال باب حیات نوید قدم

و بنویسند خود را بیاورد و سستان
 باید داد و خد اعزیزان یاد آور سلامت دارا اگر آن شفق بحید را با دشمنی خواهند برداشت قیاق فقیر و
 سلام زبانی خواهند فرمود و سوانح اینجایین است که و نیم ماه گذشته که هر روز مکرده می تازه بروی کاری
 آید و حق تعالی رخص میفرماید اللہ تعالی فتوحات ظاہری و باطنی کرامت فرماید متوقع رحمت الهی باشند
 والسلام مکتوب است و ششم فقیر روز شنبه نهم چادوی الاخری روانه دلی گردید خدا برساند
 و داغ جدایی آنجناب با خود همراه می برد خدا قادر است که باین ضعف پیر بهیای طرفین باز هم سعادت
 ملاقات سراپا برکات میسر سازد عنایت نامه مخفیه معترف می رسید بارک اللہ فی رزقکم و عمرکم و از
 دعا می خاتمه و حفظ و امان از آفات و مکر و هات و تواتر فتوحات صوری و معنوی برای آنجناب و خان
 عزیز تر از جهان که با این همه ملاتعام و وض مرض از خط ایشان معلوم شده و این فخر جلی مشوش ساخته مقید
 می باشم خدا اجابت کند از خوبی فیض اللہ فانه صاحب چه نگارم مناقبه محاسن تمام عالم در نسخه وجود این
 نوجوان جمیع ساخته اند خدایش باقصی مراتب دین و دنیا برساند از فقیر سلام و اشتیاق فراوان فسر مایند
 و با ولاد ایشان و عا و رفیقان شان نیز نواب ارشاد خان مغفور از نیجا و آخر نصف سفر کرده در حد و مراد آباد
 بادشاه را در یافتند و همراه لشکر قصد دلی کردند و میسر دهم ربیع آخر داخل شهر شده بعد از تفت و دو گطری آید
 سمرقانی خود زند و سر و شدند و جهان بقی سپردند و در جوی ملی قدیم بجاک سودند و داغی بر دل گذاشتند که مرهی
 نذر و در برادران و پسبران ایشان بوطن مراجعت کردند ظفر علیخان در حضور ماند و سر داران بگو تعلقات
 بجال ایشان داشتند و در هنگام ماتم و تشویش معاش یاران اینجار فرصت و فاسد و عده یعنی تحریر
 اشعرا را تحاسب و غیره کجاست دیگر تشریف فرمودن سید جیون صاحب که از طبقه عالیہ
 اند بر اسے صاحبان آن شهر فتوح است سلام نیاز فقیر رسانند و شیخ احمد و عا خوانند و با خدا
 مشغول باشند و میر حسین در سنین بجهد و جد تمام کار را تا کمالات نبوت رسانند و نسبت
 ارشادے یافته و بر دراز جازت ارشاد و خرقة هم یافت خدا برکت دها و والسلام -
 مکتوب است و ششم جامد و مصلیاً و مسلماً حضرت میر صاحب شفق من
 هزاران سال سلامت باشی که بیک مرگ و نومیدی وصال باب حیات نوید قدم

شهرت از نورانی شود و در طریقت وقتی بالغ شود که وی از منی برآید فقیر و سرسخت آنست که در این پیر
 نبود و در طریقت فقیر کسی باشد که در باطن او یعنی در دل او غیر از خدائی تعالی هیچ چیز نبود این فقرست که
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدو فخر کرده است فقر فخری و السلام مکتوب سی و چهارم
 حال مردم این شهر از روی یک نجف خان آمده است از شاه آگاه است که در خلاص مجلد دله بزرگان
 خاص عام است خدای تعالی زود ظهور آورد و در خط شما رسید بسیار شوش گردانید فقیر هم دعا میکند
 و بیاران حلقه و بمیان محمد مراد حبیب تقید در باب حصول مقاصد شما کرده ایم امید تو نیست که با جابت رسد
 و اثر بخشند خاطر جمع دارید که فقیر از طرف شما هرگز غافل نیست و هرگاه که با قای خود در و شویید یا مقلب
 القلوب و الا بصبار و آخر در و یک بار خوانده بر هر دو کف دست و میده بر روی خود گردانیده
 رو بر و میشد و سوره لایلاف را یک صد بار با بسم الله هر روز بخوانید اول و آخر در و پنج بار به نیت
 دفع شر از هیچ ضرر شما نخواهد رسید انشاء الله و چاقوی خور و تری که لعب طفل است رسید بطفلی داده شد
 بعد از این در پنج باب برای مافکار سال تحفه نخواهید نمود که از ناسازی آب هوای آنجا هوش شما بجای
 خود نمانده است فقیر از همه ناامیدم میدانم اما امید داران شما از شعور شما شکایت دارند درین مدت مدید و سفر
 و راز تحفه که باقر با فرستاده اید همه بدریگ و بد قماش نرودادن و جنس بد خریدن از شما عجب است و ملال
 فقر مثل مشت خاشاکی است بر روی دریا حالا اثر از و نمانده و معذرت که شما درین خط از حد گذرانیده اید
 خیلی شست و شوی آن غبار نمود و خاطر جمع دارید در رمضان مبارک بر سر رسیده یاران طریقه و حافظان
 قرآن مجید این بار در پنج بسیار فراهم آمده انشاء الله تعالی این ماه مبارک را جمعیت و برکات گذرانیده بعد
 عید میرسم - و السلام - مکتوب سی و پنجم خط شما که طومار ملال بود ملول گردانید - برادر من مکرر نوشته ام
 که فقیر در دمای خیر شما تقصیری نمیکنم تا شرمه و توف بر وقت است اینهمه ضعف و ناتوانی که همیشه در خطوط
 شما مرقوم میگردد و مرا شوش بسیار که تصحان شدید و ارم سوره لایلاف که برای دفع شر به از و نشسته است
 و دعای حزب البحر بخین بخوانند و مولوی نعیم الله صاحب فقیر دعا مقید ایم تا حال که از شرمه و مکتوب نمانده
 اثر بهین سبب است و بعد از این هم متوقع حفظ و امان باشند جزئیات را نوشتن که فلانی با شما چنین سلوک
 بد نمود و فلان چنان کرد چه ضرر دست و تحریر جواب خطوط از ضعف نمی توانم نمود حالا بدو ستان نوشته ام

عشر که زنده
 یک سبب نیست از آن غنی
 طریقه طبعی که در دین
 نفس تمیز کرد که در دین
 سبب این بود و طریقه طاعت
 عالم سر از سر از خدا
 در و پنج در و پنج کمال
 حاصل شد و در دین
 خود به نیت و نیت
 ذات سمیع از حضرت ایشان
 و معمول است از ایشان
 حرکت قای چنان فقر نیست
 مقصود و نیت
 معاد است
 حالت شعله فقر
 قوه قاده لا اله الا الله
 و همه عید شما از در و رساله
 و ادب به نیت که سعادت
 یاد داران و من دست و مبارک
 و نیت و نیت از ایشان
 علی الله و نیت و نیت
 از آن قای چنان فقر نیست
 نیت از ایشان را نیت
 چهارده نفر

از خاطر شما تشویش نخواهد رفت نگاه داشته ایم جامه وارسی و نیم سیر که برای مردم اندرون نوشته این خبر نیست
 و در خانه شما خیرست والسلام مکتوب سی و ششم ظهور اثر توجیه بر قلب مستوره شما در او امل که مقرر
 بود معلوم شد بعد از این اتفاق توجیه نیفتاد که فقیر نیسان مسافر دارد کسی یا دمی دهد بهر حال نخی پاک در
 خاک آن عقیقه کاشته ایم بر وقت مقدر سر سبز خواهد شد باید که آن بر خور دار بظاہر مقید بشروع و در باطن
 مشغول بکار طریقہ باشد که فلاح و دهمان درین کار منحصرست و ایشان تیر باید که بذکر قلبی مقید باشند
 و التزم شریعت و محبت مشایخ و دوام شغل باطن واجب اند و از صحبت مردم نا اهل اشغال مناسب
 احترام لازم شناسند و خدمت علما و مشایخ متدین و متشرع عقیدت شمرند و آنچه از قصد خود و مردم خانه
 بجانب شما بجهان آباد نوشته اند بشرط امن مبارک هست و ما رسیدن شما فقیر انشاء الله تعالی بعد نماز
 یکدو گفتم روز برآمده پیش از حلقه یا بعد آن بجانب مستوره شما متوجه خواهد شد باید که هر روز منتظر و
 متوقع فیض ربوبانظر طرف کرده بعد نماز صبح بنشیند که محبت این عقیقه که فرزند است در دل فقیر تاثیر
 کرده است و استعداد خوب دارد و هرگاه توجیه میشود ترقی معلوم میگردد و الله تعالی هر جا که دارد محفوظ و
 محفوظ دارد و اخلاص شما بر من ثابت است و داغ واقعه مولوی غلام کبیری مرهم ندارد والسلام -

مکتوب سی و ششم فقیر در معامله معلوم کردم که والد شما در باطن ناخوش اند ناخوشی او
 موجب خسارت دنیا و آخرت است خصوصاً والد شفقہ انیم یعنی را استفسار نموده اگر اصلی داشته
 باشد کفارت و مکافات بعمل آرند الله تعالی عواقب امورشان مقرون بخیر گرداند و از دعا غافل نام
 اما ملاقاتها موقوف بر وقت مقدر است و عمر خیرست اگر در زندگی میسر نشد انشاء الله تعالی بشرط سلامت
 ایمان و بر پشت بر خور دایمی خاطر خواه خواهم کرد بدعای خیر خاتمه یادوارند و با وجود بی سامانی در حال
 بر شغال بر آمدن شما برای تفحص احوال فرزند مفقود انچه غیر از ریخ فائده ندارد با امید رحمت الهی منتظر
 باید بود اگر عمر ایشان باقیست دیر یا شباب می آیند - والسلام - **مکتوب سی و هفتم** او سباجل شانه
 مهربان صاحب ما را از کمروها و دین محفوظ و از مرغوبات کونین محفوظ دارد و اخلاق کریمه ایشان
 بر فقیر فسونی و میدهد است که دل از استیلائی شوق بجان رسیده کردی نگوییم حیران تو
 اگر دیدیم های کاش نمیدیدی ای کاش نمیدیدم به شکل اینگونه طریقین را موانع حرکت بسیار است

از آن طرف شغل ملک واری و ازین سو غلبه ناتوانی و تزاری خدا بدو و لها برسد تا بر خود یار میسر شود اگر
 رسم مراسلات که نیمه ملاقات است مسلوک باشد غنیمت است زیاده عمر و مفره عمر از زانی با و مکتوب
 چهلیم بجنب قسمت و جاذبه احباب فقیر از دلی بسپارید و امر و بهر و مراد با در احم وید تا با تحاک و از و
 که رخت آقا است در کجا اندازد و متعلقان را طلبیده نگاهدارد که از تشویشات هر روز و دلی تنگ آمده ام
 و دلی و شا بهما پوز خود و دست آخر اینجا رسیدم مردم بسپارید مراد با در و امر و بهر که سه بلاد سماعت نمود
 که اینجا باید بود جاذبه و حقوق نواب را شاد خان بهادر علیه ره نگذاشت که قصد جای دیگر کنم و طالبان
 طریقه نیز دین شهر بسیار اند غرضم اقامت نموده آمدم برای طلب متعلقان غرضم آنها عذرهای سموع
 نوشتند ناچار بمرحمت دلی اتفاق اقامت می باقی مابقی باقی بهار بتوصد حساب باقی +
 وقت کشف کرب و قریب است حزب البحر خود پیش ایشان خواهد بود اجازت است برای حل مشکلات
 بخواند و طور خواندن آن حضرت میر سلمان صاحب ند کنند اگر این دعا آنجا نباشد نبیند که آن نوشته
 سه طور دعوت آن ارسال دارم و شعر مناسبت از محمد علی سلیم آمد **منصوبه** وصال میسر نشد درین
 به شرط پنج عشق بازی ما فانیانه ماند و السلام مکتوب چهل و یکم الحمد لله علی نواله و سجان و
 تعالی شمار از مملکت بسلامت آورد و توسل بپادشاه حال که نموده مال آن خوب نیست و احوال این
 دنیا داران ماکور باطن را کی مفصل معلوم میشود اگر شود و تحریک آن موجب فساد است اینقدر هم برت
 خاطر شما گاه می نویسم و خوبی میان عظیم الدین زیاده تر است که نوشته آید بقطع نظر از رسم طریقه فقیر را و را
 شناخته آشنا گرفته ام که مراد است مرافقه در هر سیدان معالیه دینی باشد یا دنیوی خدا و را زنده دارد
 و بمقصودش برساند پس آمدن مادران حد و اگر چه برای ترویج طریقه است که طالبان دین شهر دین
 نمانده و آنجا بسیارند و مهماندار و غمگسار شما ند اگر شما در آنجا نباشید و حشمت نخواهم کرد و بهر چند فرزندان
 و رفقای شما خدمت مینمایند لیکن شما بدیل و نظیر ندارید که کسی قائم مقام شما تواند شد فتوح حکم عتقا
 دارد درین شهر قرض حکم کیما بهر حال هر چه تقاضای وقت کند زود بعمل باید آورد یا اطلاع زود باید داد
 که خار خار سیر و سفر از سینه بدر کرده شود و دلی حضرت مولوی شاد الله صاحب که یادگار فقیرانه ضرور
 دانید و السلام مکتوب چهل و دوم جان من سلامت باشی و دین مدت سفارت و در وقت و در وقت

رسید و جز جهان گزیده روح تازه در تن ناتوان و مسیبه بهر حال با همه بد معالجه گی با فقیر با آن همه حقوق و
 خصوصیت و تخریب دادن شما با فقیر و اوضاع قدیم که میان آن طول دار و مناسب حال فقیر غیر از فاعفو و دعا هیچ
 باید دید که انتظار با ما چه میکند شما را با خدا سپردیم و ما را بخدا سپارید و از احوال سفر نجیب آباد و حال یاران سنبه
 و اخوان و اخوة و اعمام و والدات و صاحبان انصاری و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان
 بنویسد و هر صبح بعد نماز مشوجه بفقیر نشینید به ناله توجیه میدهم از کسی توجیه نگیرد و اطاعت والدین واجب اند
 و کیفیت معالجه با بزرگان و حال معیشت خود بر نگارید و اشتیاق بفرصت فانی دل مخفی نیست و خدا حافظ و این
 و نیای شماست زیاده عمر و فرزند عمر با و مکتوب چهل و سوم مخدوم و با فقیر را بیش از مرده تصور نباید نمود
 و مرده بر سلام سبقت نمی تواند کرد و اگر موافق خبر صحیح جواب سلام تواند داد و بشنوند یا نه اکنون که رسم مراسلات
 تازه کرده اند فقیر نیز خود را در ادای رسم دوستی با مقصود نخواهد داشت و حقوق صحتهما فرو نخواهد گذاشت و این بانی
 و بستان تحقیق استعداد تصنیف کتاب ندارد و بعضی مسائل شریعت و طریقت بطریق جواب که احباب و اهل
 کرده اند بطور کاتبی مرقوم شده عزیزان آنها را فراموش کرده اند بعضی اجزای آن متعاقب مرسل میشود
 خدا کند بقبول رسد و بهر علی خان صاحب که بجای برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و باوصاف حمیده
 مستحلی اند بقرری قصد سیلی بهیئت نموده اند معرفتی با مردم آن بلده ندارند بوسیله رتبه فقیر اگر خدمت برسد
 سور و مرهم خواهند شد و اشتفاق و عنایتی که با ایشان مبذول خواهند شد بعینه عائد بفقیر خواهد گشت ملاقات
 که نظر با اسباب جنلی معذری نماید خدا آسان فرماید و اللهم ان الطاف خفیه به مستفیدان مجلس شریف
 سلام قبول نمایند مکتوب چهل و چهارم باعث تحریر آنکه ظفر علی خان سلمه ربه خلف نوابه تفصلاً
 ارشاد خان بهادر نسیره نوابا مین الدوله مغفور است انا و اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام عبداللہ انصاری
 رضی اللہ تعالی عنہ و ترسیت ظاهری و باطنی از فقیر یافته نسخه سلطانی او صوره و معنی بصحت رسیده
 موافق و عده حافظ رحمت خان صاحب که در بسولی در مجلس کتبی الخالی نصیبه دوزخیان در باب بافت
 و روزگار این خان بر نور دارد داده بودند قصد سیلی بهیئت کرده بنابرین خدمت تصدیع میدهم که بحق
 دوستی های قدیم و التفاتی که بفرقه مبذول است شفقتی که لائق بزرگیهای آن مهربان باشد در حق این
 جگر گوشه که مرا عزیز تر از جان است بذل فرمایند و اگر احتیاجی بکلمه انجیر باشد مرا نیز خود داری منظور داشته

بطوری بفرمایند که مستمع متاثر گردد و در گزند خود یا معذور دارند که سپاسهای سرسری فائده ندارد و تنها عنایت ایشان کافیست و فیقر را در دو دریایی بجهت گاهی بخیاں نگذاشته به قریب بودن این نوشتم در آن محرم و سه احتمال صورت نمیشد قویست والسلام مکتوب چهل و پنجم شدتیاق و شفقت با مجال شما همانست که بود و خاطر جمع دارید میرسد الله صاحب پیرزاده ما و شما و عیال مندرج به معاش در آن شهر واقع شده اند بشرح مقدمه و بر تطلعات و توفیق خدمت ایشان غنیمت دانید الله تعالی شما را بر اعدا و منصوص و بر احباب مسرور و ارا و دنیا ز شمار سید و بوقت رسیدن آنجا و خدا قبول کند و از ارسال بر قائم که حکم نصف الملاقات دارد و در بیغ نباید و هر جا که باشد با خدا باشد ضعف مستولیست خدا خانه بخیر کند والسلام مکتوب چهل و ششم اسعد الله حمدی که اگر امید قویست که او سبحانه جل شانه صاحبان و دوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شهر محفوظ از آفات دارد تلاوت سوره لایلاف صبح و شام لازم گیرند و همه دوستان و متوسلان را بفرمایند و از آشوب هنگامه که درین حدود بسبب غلبه فوج جنوبی و فرار قوم رومیله واقع شده و قصبات و دیورات سالیج رفته چه نویزند فصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد الحمد لله که از اولیای خان صاحب ازین مملکت نجات یافته تا اینجا رسیده اند ان شاء الله تعالی بوطن و بخدمت تیر میسرند و التقات نامبر رسیده و ممنون گردانید و از اخبار صاحبان آنجا اطمینان بهر سید الله تعالی همه را سلامت دارد و سر داران از خود و توفیق نیک که ارمست فرماید و اشتیاق از دل صفا منترل خود در یابند و خبر جانگاه واقعه حضرت مولوی غلام یحیی صاحب رسیدند آتش زوز هر بابی گردانیده اند ان شاء الله و انا لیه راجعون و سر مایه تسلی اینست که فردا ما هم میرسیم والسلام مکتوب چهل و هفتم صاحب من بر خود و عزیز الله مع والد خود در قید فرنگ است و از دست و پند این وصلت و عبید خان حرف کسی را گوش نمیکند و در میان فقیر و آن عزیز بطبی نمانده و از مدتی بجانب جازاد خود رفته اثری و خبری از او اینجا نیست فقیر در تدبیر آوردن و طلبیدن والد آن بر خود واری بلی معذور است اگر چه حاصل این شکل شود و از دادرش نخواهم نمود و آن ستوره در مصیبتی بتلاست که تحریر راست نمی آید اگر با اختیار خود می بود بر آورده تا بشما میرسانید - والسلام - مکتوب چهل و هشتم معلوم است که برادر بدخط خود خط نمی نویسد بنویسند که مینویسد بگویند که لقب بتدل تحاق و معارف آگاه موقوف دارو که در خصوصیت ما و شما این نقطه گنجایش ندارد و سلیقه تحریر مردم آنجا معلوم تکلف بیزه را دخیل ندهند

صاحبان این شهر
بمنازل سالک و گدای
بابه الله از
عقده خفا
بصاحب

بعد از این با شیطان بنویسند که از میرزا اجنبی میرزا جانان مطاعه نمایند پس مطلب بنویسند باعث تحریر آنکه
 میرزا صاحب از فرزندان خواجه احوار قدس الله سره هم پیرزاده فقیر و هم قرابت با فقیر دارند و مرابجای فرزند
 همیشه بجهت بوده اند اگر گوش روزگار قصد پورب کرده اند بخدمت خواهند رسید و در ایشان اینست
 دانسته بقدر مقدور در تلاش روزگار و معاش ایشان توجه خواهند نمود - والسلام مکتوب چهل و نهم
 یاران طریق را الله تعالی در یاد خود مشغول و در بیان نعت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم متغرق دارد و حال غیبه
 محمد شاه از یاران حلقه است و کسب کمال کرده اگر چه بظاهراً علم و فضل خالیست اما از انوار طریق باطن او
 معجوسست و با وجود عیال مندی و بجهت معیشتی ندارد و میخواهد که درین حدود اقامت نماید اگر وجه معاش قلیلی
 که در آن مقدار زندگی مع حلقه تواند کرد و از سر کار دنیا داران این مملکت بسی شمایسرایید هم موجب
 اجر عظیم و هم سبب رضامندی درویشانست و خدمت سخی و طیفه معاش صاحبزاده عالی قدر میان
 مرید حسین صاحب فرزند حضرت مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سرسپیدی رضی الله تعالی عنه که
 با علایق بسیار علاقه روزگار و وجه معیشتی ندارند و سه متعلقان در شاهجهانپور تهرانی میباشد موجب شنودی
 پیرانست و تاریدن فقیر یاران طریق که در پستی بجهت اند بخدمت مولوی عبدالرزاق که بظاهراً باطن
 لیاقت ارشاد و تعلیم طریق دارند رجوع نمایند و صحبت ایشان را غنیمت دانند عزیزان دیگر که از حق استفاده
 کرده اند و اجازت یافته صحبت آنها هم خالی از فائده نیست اما بخت را مصالح بسیار در کارست و اگر فقیر
 در حق شخصی پاشی بنویسد بقدر طاقت سخی در آن امر می نموده باشد که برای شما سفید خواهد شد و تا شیراز
 تقدیرست - والسلام - مکتوب پنجاهم کاری غیر از ترویج شریعت و طریقت از زندگی مقصود نیست
 و یاران طریق پیش فقیران را درانستی عزیزان حق تعالی ما و شمار براتباع سنت نبویه علیه الصلوٰه و التحیة
 استقامت روزی کند باعث تحریر آنکه از علم و ستم کافران سکه خدایم الله تعالی بلده متبرکه سزید ویران
 و عزرات حضرات علیم الرضوان شهادت رسید و صاحبزاده با آواره شهر و دیار شد بجماعت قصد آن
 طرفها کرده اند خصوصاً حضرت میرزا صاحب که با فقیر خصوصیت بسیار دارند تشریف می آرند اگر چه
 احوال آن ملک و مردم آنجا نمیست لیکن بضرورت مرقوم میگردد که اهل طریق را بقدر مقدور بدست و
 زبان در خدمت ایشان مقصود میاید و خصوصاً در نیوقت که صد مه غارت و جلاد و ظن باین بزرگان

رسیده است زیاده زیاده است والسلام مکتوب پنجاه و یکم میان محمد اکبر از یاران طریق بقدری آتجا
 می رسند تا نصف واره امرکان رسیده اند اگر التماس توجه از شما بکنند البته توجه بدهند و در امور موجوده نیکی
 ایشان نیز سعی نمایند و از کلمه اخیر تا مقدر در پنج نفر نمایند و دعای حسن خاتمه در حق فقیر لازم دانند که وقت
 رحلت نزدیک رسیده عمر از شتادتجا در نموده و توقع ملاقات نیست که ملاقات سیه سفر نمائند و شمار فرصت
 نه والسلام مکتوب پنجاه و دوم فقیر از سیر مرده و مراد آباد فارغ شده است و قصد تماشا شای شاهجهانپور
 دار و انشاء الله تعالی عنقریب می رسد و سه مقام در بریلی کرده روانه پیشتر میشود و پنج و شش مقام در
 شاهجهانپور نموده مراجعت بنهبل مینماید بعد از آن بدیلی می رود و با وجود ضعف پیری این حرکت عینف
 را بر خود پسندیدن بنا بر اغراض صحیح اخرویه است که خدا میداند اشتیاق بقدر اشتیاق صاحبان است از
 عزیزان مشتاق هر که در بریلی باشد او را اطلاع اینمندی باید داد که فقیر بعد ورود آتجا با عهده خبر کردن مقدوم
 نیست که از مساکن احباب واقف نه مبادا که ملاقات میسر نگردد والسلام مکتوب پنجاه و سوم
 حال مردم انجم و دتبا هست خدا رحمی بر است محمدیه فرماید علی صاحبها الصلوة والسلام باعث تحریک است
 که حضرت میر سلمان صاحب بارک الله فی برکاتهم با همه ناتوانی و بی سامانی تحریک بهمت قوی قصد
 سفر حج با جماعه فقه فرموده اند اگر عمو ایشان در آن حدود واقع شود و صاحب اطلاع رسد استراک
 دولت ملاقات سر با برکات این بزرگ را البته دریابند و خود را از خدمت پیچیده معذورند که فاسد
 شریف ایشان جامع کمالات ظاهری و باطنی است و کسب مقامات از حضرت سید السادات پیر فقیر
 و تئیم مایک از جناب شیخ الشیخ مرشد فقیر نموده اند و این مضمون بخدمت نواب صاحب سینه
 قاسم علی خان او صلعم الله تعالی الی غایت مایمنه اطلاع باید کرد بلکه رقع فقیر از نظر باید گزرا نی که تحریک
 علیده درین باب و چنین وقت مناسب نمود والسلام مکتوب پنجاه و چهارم انچه از عالم تبسیر
 معاش نوشته اند چنانچه است اما فقیر اطاق حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز نمائند برای پرواخت یاران
 طریق که از اطراف بچگونگی کرده اند آمده ام بعد دو ماه بدیلی میروم که متعلقان در آنجا هستند و از هر طرف
 فتنه قصد بدلی میکنند با این همه دنیا داران این حدود با فقیر معرفتی ندارند عقیدت معلوم شما یاد ندارند
 که روز ملاقات این قصد را با شما مفصل اقسام که خانه سامان و بخشی یعنی فتح خان و سرور خان را در تمام

نو و گاهی ندیده ام و ندیدم آن که اراده ملاقات فقیر داشت منع کردم که نیاید و حافظ رحمت خان که پیش فقیر
 حاضر شده بود صحبت او با فقیر نادرست افتاد و پسران علی محمد خان را نمی توانسم ربط کجا پارس معلوم
 و می دانم که شما درین دیار بیگانه و بی معاش و عیال مند واقع شده اید بقطع نظر از حقوق آشنائی سعی و جرت
 چنین شخصی عبادت است اما حقیقت این است آنچه نوشته ام و دنیا داران تعلق سنبهیل بحال خود را
 در مانده اند و اگر نه این خانه خانه شما بود و السلام مکتوب پنجاه و پنجم از خبر جاگداز رحلت میر سلمان
 صاحب چه نویسم که بر من گذشت یار رفت و ما چون نقش پاشاک افتاده ایم و سایه میگردیم
 کاش این نار ساقا دوگی با محمد بنده ایم بر سر راهیم و خبر فوت مغفور و مرحومه مغلامی بیگم از خط میسر
 و میر محمد معین خان صاحب سلمه الله تعالی پیش ازین دل را داغ و جان را بی دلغ کرده بود و اندیشه
 ملالت بیگم جان صاحب زهره آب میکند بهر حال همه مصیبتها میگذرد و ما هم خواهیم گذشت نفسی که
 دریا و خدا میگذرد و غنیمت است از نوید بجائی آنچه از طرف سردار خان بخشی برای خرج صوفیان خانقاه شیر
 و از روزی چند در توقف افتاده بود و مسرت حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث بی عیبتی
 میشود و اسرار لعل صوفیه بهم جمعیت است و ناسازی و بی وفائی یاران زمانه محل شکایت نیست
 ما و بی تشویشی قطع امید است عدم و وجود احباب را یکی باید دانست و آنچه در خدمت احباب است
 بتقدیم میر سراج آن از جناب حضرت حق سبحانه باید طلبید و کیفیت واقعه میر سلمان صاحب که بچه خاصه
 رحلت نمودند و در کجا آسودند بنویسد چند نفر که باقی است حق تعالی در رضای خود بگذراند و داغ رحلت
 باقی ماند با دل درد منترل ز ساند و فتوحات باطنی روز افزون است درین بقیه هم قریب صد کس را
 صبح و شام توجه میشود شمار بلکه همه را خدا کافی است و زرق و برق موقوف بر آبادی ملک نیست خاطر جمع
 دارید که خدا کار ساز است و درین مملکت خیریت منظر لطیفه غیبی باشد خدای تعالی شمار را مغفرت و غنی
 خواهد داشت و اگر حرکتی واقع شود باقتضای وقت و حال بعد از تجاره مسنون هر طرف که میسر شود باید رفت
 و باید که طرفین از دعای خیر یکره غافل نباشند بیهوده از چند روز اینجا آمده التزم حضور حلقه کرده فتح
 باب فیض او خوب نمی شود و معلوم شده که آن برادر از وزیر باراند برای غذا تقصیر پوشیده رفته فقیر
 میرسد معاف فرماید که عفو کار کریمان است در روز رحمت نماید که عزم سفر دارد و نواب شاد خان

مفقور رحلت نمودند و آدمیت را بجاک بردند خدا یا مژده و تنائی ما را تا شما باید کرد و آنچه را با جان و دل سینه
سخت در دهر بود و آخر از ناسازی طالع بان هم ساختیم - مکتوب پنجاه و ششم فقیر سراج
متعلقان بجافیت ست و بدعای دوستان مشغول اما اجابت دعا در وقت ست کار شما را خدا ناظر
می سازد که از دلتی رنج می کشید ان مع العنصرین یعنی او عواقب امور شما بنحی میگرداند خاطر جمع باد وضعف در
مترابست که حلقه در حالت ضطباع اتفاق می افتد اگر چه خطی از زندگی مانده اما حیات جوفی نیست ست هم
از بر وجود او و هم از برای دیگران و مردم محل شما را بقاعده طفره تا ولایت کبری خدا تعالی رسانیده طفره
عفیقه خوش استعدادی ست و در عالم عقیدت و اخلاص پیش رو مردان ست میسر که مکتوبات مبادی کلمات
نبوت رسیده اند و میان بگنن قریب تمامی دایره اسکان و میرزمین خود شیخ مقرر است و حلقه درین ایام
صبح و شام خوب میشود و مردم خوش استعداد فرا هم آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک مصلحتی
بتامی رسانند جای شما خالی ست درین آخر عمر بجوم فیض و برکات بمرتب است که در تحریر نمی آید الحمد لله
علی نواله و الصلوة علی رسولہ و آله از اشتیاق دیدن بر خور دار و این کاسیاب نشانتین فرزندان بر جند میر
عبد العلی آنچه نویسم کم ست خدا او را بمقاصد قصی دروین و دنیا رساناد و از فطر محبت او و خجالت میکشتم ای
حقوق اخلاص و اوزمانی اید خدا کند که بالشکر پادشاهی وارد شهر شود که بعد ازین از خود جدا کنم قدر اول
سپارند آداب آدمیت که از شما بنظم و میرسد دیگری را شریک شما کردن ظلمی ست نمایان حق تعالی بنده و ج
شمار ازین هم هیچ تر گرداند و فقیر مرور که دهم شوال ست بتقریب تعزیت حضرت خان صاحب یعنی والده
بزرگوار شما که جاسع هزاران مناقب بودند و از انتقال ازین عالم داغی بیادگار گذاشتند در آنوله حاضر ام
و بعد توقف سه شبانه روز فر و امر اجست سببیل خواهم نمود و تحریر عبارت عزای پرسی خللی از تکلف نیست که ما
و ایشان بعلاقه هم عمری مد وقت قدم باین خاکدان بتقدیم و تاخیر چند قدم هم سفر بودیم حالانکه وقت
رجوع بوطن اصلی ست نیز بقاصله چند نفس هم فائده ایم بامر و زگر از رفته جریبان خبری نیست +
فرماست درین بزم ز ما هم اثری نیست - والسلام - مکتوب پنجاه و هفتم عمر خست و ضعف
پیری از حد زیاد خدا خاتم النبیین گرداند توقع ملاقاتنا ضعیف ست اما از قوت الهی امید قوی ست دهم
درین ماه خط آن فرزند سعه یک مجلد کتاب که مرا از جان عزیز ترست رسید خدای تعالی جزای خیر دهد و اقامه

میر محمد کین خان صاحب مرحوم پیشتر شنیده بودم خدا هر سه برادران را بیا مژد و اغهای پے در پی بر دل یادگار
گذاشتند و رفتند و لا و آنها را خدا توفیق نیک دهد و محمد امین بسیار یاد می آید و در حق ستوره میر علی صغر خداش
بیا مژد و ختمها کند برانیده خواهد شد باید که باقی عمر را در یاد الهی صرف نمایند که اعتماد بر حیات نیست و فقیر خود را بچ
با کمال ضعف و ناتوانی زنده هست و هنوز قریب صد کس را هر دو وقت توجه میسر می آید و توفیقی الا باشد
والسلام مکتوب پنجاه و هشتم ذوق سخن از یاد زنده بعد عمری غزل تازه بر زبان رفت دوسه
بیتی مرقوم شد باین فرصت چه حظ باشد ز سیر گلستان مارا چه که رفتن لازم افتاد دست چون آب
روان مارا بقیض و انیم و بس راه چین از ما چینی پر سی که پیش از بال و پر برداشتن از ایشان مارا به
نفس تا می کشم از سینه صد جا بگسله تا شش به چه زار و ناتوان کرد دست آن موسی میان مارا و السلام
مکتوب پنجاه و نهم الله تعالی بے عرض حاجت امور سرکار بسزایان رساند میسر بدیزوان
مراد متقی به آنچه از تحریر فقیر بجا نوب مذکور مرقوم شده بود این حرکت باین ربط ضعیف و مفید دانسته
اقدام ننمود و معاف فرمایند چرا که آن بزرگ خریدار جنس و روشنی مانیت رجوع او بطریق دیگر است و
اخلاص او بر بزرگان دیگر یکایمی آنها به از حد و فقر فقیر است و آن بزرگان را بخدمت آن مهربان هم
سعر فنی است و آنچه از تأییدات مقالات حضرات ازان مهربان ببقیه میسر سراج غزاد جهاد دارد و تقبل
الله منکم و جن اکرم خدای الجزاء والسلام مکتوب سی و هشتم ایام بکام صاحبان یاد
این هیچ کاره از بس تمهائی و گمانائی که خوش دارد و خود را بیا و صاحبان نمید و چنانچه باین روابطه بقیه گامی
تکلیف امری یا ایمای ملاقاتی یا اظهار اشتیاقی بخدمت گرامی نکرده مگر امر و بر یعنی فقیر پیشتر از یاد دارم هر چند
کمالاتی ندارند خالی از آدمیت نیستند اما باقتضای زمانه پریشان روزگار واقع شده اند خصوصاً یکی از آنها
بجالت مضطرب اگر فترت تفصیل احوال آنها توسط صاحب عزیز تر از جان ارشاد خان بهادر بر عرض خواهد
رسید فردا این بر خود دارد که تمنای جاگیر سرکار بسیار دارد و بخدمت خواهیم فرستاد اگر تقدیر مساعدت
باین تدبیر خواهد فرمود بقیض است که دستخط مناسب بلا توقف خواهند نمود و اگر نه سماجتی در میان است
و نه شکایتی یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید اینقدر هست که رفاقت این نوجوان که باعث
امداد و اعانت درویشان است تعویذ بازوی فتح و نصرت خواهند فهمید والسلام -

مکتوب شصت و یکم آنکه این جهان را باید که با سلاطین آسمان یعنی فقر با ادب باشند
 مخصوصاً در اوقات اتحاد و هتاعت که دل فقرا ملتفت گردد و در چنین اوقات بی پروایی کردن و تحریر مطالب
 بعده بے ادبان گذاشتن ضرر دارد اگر حسن ظنی در میانست ادب واجب است و اگر نیست رجوع و انابت
 چه ضرورت باندیشه همین امور احتیاط و رسم مراسلات ترک نموده ایم و دو عالمه ایم ز خلق گنده
 و ماغی چگونه بردارم به باین دماغ که از بوی گل تر کام کند و میداند که فیض بهشت و آفتاب بهشتی
 ندارم اما تقاضای امر مننون است اگر چه از مصحف حمید فال زدن و در حدیث شریف نیامده اما ممنوع نیست
 اگر کسی زند مضائقه ندارد و اشعار آبدار سرکار از نظر گذشت درست و با فخر است و فارسی بهتر از هندی
 حاجت اصلاح نداشت محمد باقر چاکر تخلص قدیمی صمیمی سرکار بنابر عذرهای سموع دور و مجبور از خدمت
 اما در کفارت آن تقصیر خطاری همیشه در خدمت فقر حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان بولکات
 متمسک به علو توجه میباشد و السلام - مکتوب شصت و دوم معلوم کرده ام که بعضی از کلمنان
 انجا با ایشان موافق اند و بعضی نه بنحوی خطور امر معهود دست بضرورت آنهاست متعال ساخته باری را پیش
 باید بروید با حریفان رنگ مصاحبه ریخته نقش مراد بدست باید آورد و مطالب عمده که بدستخط رسیده در انهای
 آن باید کوشید ورنه بر حوصله نمی آید آن گران خواهد آمد و از سبک سمری عرق حسد آنها خواهد چنبید و تخیل در بکا
 تدبیر خواهد یافت و فقیر بر خلاف طبع و وضع مکرر نوشتم که از شرسته تدبیر خود آگاه سازند تا بناهای مفید
 و قوی گذاشته شود و احتیاطی محل را کار فرمودند و احتیاط نمودند مصلحت نیست که از پرده بیرون افتند
 و در نه در مجلس ندان خبری نیست که نیست و اسد یار خان که نصری ایشانست اگر حرکت خطاری رود
 چند از خدمت جدا شده حقوق دیرینه او فراموش کردن و بیک جرمی که هزار عذر داشته باشد انتقام ببقوت
 بے التفاتی کشیدن و در از نشان کرمانست بلکه بعد از انصاف و مرادوستی سرکار برین آورد که دوسه حرفه
 درین باب رقم کردم اگر تقویت بنای دولت و اساس نیکنامی منظور است همراه جواب این خط بنام خان
 منظور عنایت نامه شمل بر حسن طلب مرسل شود و زیاده توفیق مهربانی رفیق بود و السلام مکتوب
 شصت و سوم میر حسین خان صاحب تخلص رشید خیمت خان صاحب که نسخه وجود ایشان
 بصحت اصول و فروع رسیده است و رساله استعدادشان با تمام و اکمال انجامیده باقتضای بشریت

این کتاب بنویس
 خان خانان طغوزا
 قزاقان خان دیر است
 نویسنده که در این کتاب
 بوی نام و از کتب اوراق
 با سواد و دانا
 نویسنده
 میر حسین
 در مشهد ۱۲۵۵

که اهل کمال! هم از آن گزین نیست خصوصاً ارباب عیال را با همه ناتوانی و بی سامانی حرکتی کرده اند و نظر بر
حقوق خصوصیت قدیم رو بخدمت ایشان آورده یقین است که بملاحظه مراتب عنایات موردی و مطالعه
حیثیات شخصی در علم ترسیم و تعمیر دل شکسته و جزای آنکه هیچ سوائتفات نگذرد احرام آن سده عیدیه بماندیم
با کرام و احترام و بهم ترسیم و انعام در بیخ نخواهد رفت و این آثار اگر چه از راه قدر دانی که لازم بزرگی است بظهور خواهد
رسید فقیر را هم باین عمل نبر خواهند خرید و در باب خانصاحب شفق مهربان والد بزرگوار این نوجوان نوستن
فضولی است ظاهر مفصل احوال این خاندان عالی شان بسمع ملازمان نرسیده ورنه باین روابط قدیم نبد
و فراموشی این همه بے پروائی نغیشت اگر چه درین ایام حال ملازمان سرکار هم معلوم است والسلام -
مکتوب شصت و چهارم مخدوم زاده کمالات دست گاه سیان احسان الله احمدی رخصت
کردیم که باره ایت ادا بر یافت بودن در خدمت ارباب نسبت موجب جلب فتوحات و دفع مضرت
و اندیادند باید که با خصوصان ما چه در امر معاش و چه التفات زبانی توجه احسن مری داشته باشند که انجی
باعث خوشنودی فقیر است در ضای این قوم سبب ترقی و در دین و دنیا بشروط حسن ظن و صدق عقیدت
بقیام که میر بین خان که بعلامه محبت و بهم بملاحظه کمال نسبت طریقہ مار عزیز تر از جهان است شمول
الطاف خاص حواء بود و معلوم نیست که قدر میرزا محمد علی بیگ معلوم ملازمان شده است چنانچه پیشتر فک
که بجان مخلص ایشانست و عزیز تر از جهان و در صفات شریکانه میا و وفادار و اصدق و صفاد حسن
فرست و پاکی طینت نظیر ندارد و آنکه حاکمان زمان کارهای عمده بساجت تقویض او میشود و نظر بر وفای
عهد و اخلاص و عقیدت فاضله لازم است اگر دیده - سابقین است که از سربس قدر دانی و عشق شناسی و دقیقه
فر و نخواهند گذشت انشاء الله تعالی زود ایام بزرگ مناجاج و افتوحات خواهد شد بهم تدبیر و بهم
بتاثر چون میسر شود غارتبای میگوید و نیزه ارتعاش ایستار کشید و مذاق استطاعت ندارد و در خبر گیرش تا
ظلم است و السلام مکتوب شصت و پنجم فقیر بنابر نسبت حاجت ملکی در امر مسعود کرده با آنکه خلاف
من بود اکنون شکله و تمیم آن ضرورتها اگر چه میدانم که ایشان بایسته شدد و فرست بقبول مشرت ارباب
اغراض نخواهد کرد اندک بشنوی یا شنوی من گفتگوی میگویم مسعود شده است که اقران و امثال آن
بزرگ یعنی سلاطین دیگر توسط اغراض اسلالت در امر مسعود یعنی در امر خلافت ایشان و از بهر تبار سلطنت

در جواب برتری بقبول و اجابت پیش می آیند در عالم دنیا داری مصافقه نیست یقین است که از استحقاق
 امر و عدم آن غافل نخواهند بود و نسخه بندی که ایشان مناسب زندگی خود دانسته بقبول مطالب لایطاق
 آقا را تکلیف میکنند اقبال بآن نمی تواند کرد و کرد و کس یکی سیفه که حکم نفس همی خورد خواب چند روز در فتنه
 دانسته تنگ حکومتی با وجود تمت حکومت بر بندد بهوید است که از بچنین کس چه توقع است فردا دست که باغوا
 سنها بنای نفاق حکم شده و عهد و پیمان بر هم خورده است بعد از آن اگر تدارک بعمل خواهد آمد جهان بدنامی
 سابق در پیش است و اگر از حیا و وفا تغافل خواهند نمود نجات متصور نه دوم بنمغنی را تملقی بقبول خواهد کرد
 شخصی که موصوف بعلم و دیانت و بعقل و فراست باشد و ترسم بر خلق خدا منظور داشته و قدر مثل شما میسر
 شناخته با خود یکی ساخته با قضای نفس ملکی مقاصد نفسانی را یکسو داشته در اصلاح عالم و عالمیان کوشید
 عبادت و سعادت دانسته بهر طلبی که تکلیف کند بلاخط این مراتب قبال بقبول فرماید اگر چه جمعیت بر تباد
 و این خصوصیات امروز درین فرد خاص جمع است و منحصر و فقیه با همه بیگانی از حال یکی مطلع است پس و ق
 عمدا زین بزرگ توقع باید داشت و کم خدمت این چنین عزیز می باید بست و السلام مکتوب حضرت
 و ششم فقیر از روی آرزوی نواب یعنی عماد الملک نجفاتی دارم بخاطر است که وقت مراجعت بخانه از راه
 مستقر بگذرم و در مستقر توقف نموده خبر ورود خود برسانم و ایشان در مستقر بمانند و بیکد روز ملاقات نموده فقیر
 رخصت نمایند بشرط آنکه فقیر در قلعات جات هرگز داخل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تا دم آب مدا می
 نواب قبول نخواهم نمود راضی باشند یا نه اگر شمارا میسر شود و نواب را باین شرط راضی ساخته اطلاع دهید اگر
 بانحوه واقع نشود و از بعض آثار توقع ملاقات ضعیف است خدا بر طریقه حضرت شمارا مستقیم دارد که شغال
 و نیاداری و صحبت بیگانگان طریقه بلای عظیم است و افسوس آنست که برای معاش سعاد را و عا گفته آید
 و بدست نمی آید اگر چه بوجه معاش بنای معاشرت اگر میسر شود و مسموع شد که نواب و طائف قلیله فیما
 خود را که وجود هر یکی از اینها فایده دیگر دارد بنابر غیر حاضری موقوف نمایند چنانچه وظیفه شاه محمد که از یاران طریقه
 است داخل ذیل موقوفان شده اگر توانید بگویند که بنابر دولت خواهی این قاعده را موقوف نمایند که ضرر
 دارد و اندیشه آنست که وظیفه محمد احسان احمدی نیز موقوف خواهد شد قس علی هذا و السلام - مکتوب
 شصت و هفتم بسم میسر که متبرمان نواب تقرب اشخاص دیگر از اقارن و امثال آن بزرگ

معمود که با او عهد و پیمان موکد بقسم در میانست با نواب در میان می آرند و در وقت خاص نواب را از بیعتی
متنبه ساخته جواب گرفته نبویسد اگر چه بر جواب دنیا داران اعتمادی نیست که اینها آنچه در آن صرفه خودی بینند
اگر چه آخر کار ضرر باشد بعمل می آرند و عهد و پیمان بر طاق نیان میگذازند و بنواب باید گفت که سمیع شده
که باز جابجاء کدورت واقع شده است اگر نفس امر پنجین است بمعنی رافتوح دانند و کارها از آن هند گیرند
که باز در مین عرصه کسی بنظر نمی آید و باز از آرزو سازند و از گفته در فلکویان غرض پرست دلمان در دیده
کار را ضایع نکنند و بر عهد و پیمان استقامت نخواهند کرد و بمر دم بملای تا پیگیری نخواهند و حصول مطلب
محال است و نیز بگویند که تدبیری نگفته که مردم را اعتمادی بر قول فعل شان پیدا شود تا با امید و بیم رجوعی
باشان نماند و نیز بگویند که درین ایام عهد موکد با خدا نبندند که بعد ازین بدین و دیانت و پاد و عدالت
با خلق خدا پیش آیند از برکت این اگر از سر صدق باشند زود گره از کار داشود و هر امری که در وقت است
از تاخیر پلوس نشوند و از قلت خرق و خزانه نمانند و نگویند قاضی القضاة عالی و مجید الدین خان که در علم
کمال دارد و در دیانت و عدالت نظیر ندارد با فقیر ربط از برادری گذشته و پیش ازین هم در باب ایشان
بنواب خبر نگفته ام بعد تصرف بر مملکت بحالی ایشان اگر نخواهد شد بودن فقیر در شهر نخواهد شد که وجودی
آب رحمت است و نمینی از نفسانیت نوشته ام بلکه بحضرت الهیت است اگر چه بطن غالب بعد تصرف بلک
صحبت ما و ایشان بر آن نخواهد شد که مناسبت مزاجی در میان نیست لیکن کاسیانی ایشان بشهر طانکه وجود
شان از برای خلایق مفید باشد مقصود ماست والسلام مکتوب شصت و ششم خط شما
رسید و از مضامین و حشت آیین گذشت بر من آنچه گذشت چون غرض نفسانی نداریم و بنای عمل ما بر
نیت صالحه است صبر کردیم و از جاز قیتم و گرنه این بی اعتنالی که نواب با شما کرده اند گوی با فقیه ست می
بایستی که هر دو سر دنیا را آتش میکشیدم خوب شد آنچه شد حالا لطفی مانده گذشتیم ازین قصه ما را بهوس و سر
نیست خدا میداند که بچه اراده برخلاف طوع خود درین مقدمه تکلم کردم حالایی اتهام دست ازین کار دوخته
و گیریم نباید کشید و ندان بر بگراشته که روایات را باید دید شاید که اصلاح عالم درین صورت گیرد و اگر
آزردگی نواب تا اینجا کشد که روزمره شما همه موقوف شود بودن آنجا عبادت است ان الله هو ال ذاق
ذو القوّة المتین بقدر وسعت حوصله کار باید فرمود و بانک حرکت تا زمان از جانباید رفت

و مفاسد و استعانت و استمداد بنمود و توجیه قوی و تدبیر مفید برای خلق الله بکار می رود و اینها
 حرف عقلا و شرفا را اعتبار نیست الحمد لله که آنچه لائق شان مانده و بینی توجیه در امور ملکی و مالی از ما بوقوع نیاید
 اینقد که رعایت خاطر اغرض زبان را باین کلمات آلودیم انفعال کشیدیم و السلام مکتوب بهتقاد و دوم
 آنچه از احوال و شهود نوشته اند که در هر ذره ظهور ذات تعالی و تقدس معلوم میشود و این را توحید
 متعارف دانسته اند غلط است توحید که پیش از باب وحدت وجود است از مرتبه حقائق بالاتر است خواه
 بزرگم خود آن را توحید ذات دانند و ظهور واحد حقیقی در مرتبه کثرت انکار نمایند چنانچه پیر ما حضرت مجدد رضی الله
 تعالی عنه در مکتوبی فرموده است و آنی از کمالات نبوت بهره دارد و تجلی ذات بلی حیلولت صفات مشرف شده
 او را اگر شهود توحید میسر شود از عالم دیگر است شکر خدا باید کرد که مثل ما دشمنان کار ما را باین دولت شرف
 ساز نداده اصل تر از آن شهود و عبادیت خود و معبودیت حق است که مطابق ظاهر شریعت است و مناسب
 معرفت حضرات انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام مکتوب بهتقاد و سوم داخل نمودن حقا و
 سرور خان جیو در طبقه مضائقه ندارد و که دست شما دست نفیست و آنچه از اراده کسب طریق و التزام
 صحبت در ویشان کرده حق تعالی میسر گرداند دل فقیرم بسیار بطرف این عزیز میکش ظاهر انصیبی تو می
 دارد اگر چه فیض صحبت شما هم کافیت دیگر آنچه از التماس در تخلص از حبس این عزیز از سر کار احمد خان
 نوشته اید فقیر در نیاب چند بار قصد دعا و توجیه کرده ام هر بار بهین معلوم میشود که در حق مالک حبس
 محبوس بودن این حبس مفید است دعا نباید کرد معلوم نیست چه حکمت درین خواهد بود آخر ظاهر خواهد
 نسلی آن عزیز نباید کرد بعد نومیدی بسی امید هست و در پس ظلمت بسی خورشید هست و از فقیر
 دعا خانه آباد رسانید و از حال خانه ایشان نوشتن تحفه ملال ارسال داشتن است و بی خبری از حال
 تدوی الحقوق معصیت است والدۀ غلام عسکری خان و غیره از فاقه کشی غم فرخ آباد دارند خدا بحفظ
 امان خواهد رسانید و راست خواهد آورد که زرق هر کسی همراه اوست و السلام مکتوب بهتقاد و
 و چچهارم ایشان غم زن و فرزند نخورند خدا رزاق است هجوم رو سیله ما برای افتد طریق بجهت است که تمام
 روز از توجیه فرصت نیست طاقت طاق شده است اما سعادت خود میداند و زیاده ازین عبادتی
 نه احوال عجیب غریب درین قوم معاینه میشود و آثار غریبه بنظور می آید این حرکت ما بسیار بجا واقع شد

و از جور و دراز این مردم با تسلخ خسرو و فقیر احرام بسته می آیند از آدیت عربی کمتر آگاه اند و علوم علمای اینها
 زیاد هر دو نسخه فقه نه باجمعه حرکت باین طرفها از برای مردم اینچند و مفید واقع شده از سنبل و امر و به
 تا شا بهما پنور در جمیع منازل و سده و سده و جماعه جماعه مردم از قوم رو به سیه اکثر و از مردم بهندی کمتر اخذ طریق
 علیه نمودند و منور و متاثر گردیدند و جماعه از آنها بهره آمده اند بقصد رفاقت بهی برای کسب مقامات
 میروند و اکثر علمای اینچند و شرف بنسبت طریق شده و برای آنها که همراه فقیری توانستند بهی رفت
 میسر بین خان که از مقامات مصطلح گذشته و اجازت مطلقه یافته و در توجه گرمی بسیار دارد و اتفاقاً
 درین ایام از شهر برای دیدن فقیر رسیده بودند بجای خود درین بلاد گذاشته ام مردم از محبت این بزرگ
 زاده بسیار فیض میگیرند و خیلی رجوع کرده اند اما کار یک کس نیست که از عمده این قافله بر آید بخاطر دارم
 که شما هم طلبیده بعضی شهر را به شما و بعضی را بمیر حسین خان تقویض نمایم با اطاعت نمائید با همه بی طاعتی
 هر روز بشمار توجه می افتد زنی سعادت و حافظ سرور خان را خدا توفیق دهد که روزی چند ما با باشد که
 محبت او حق بسیار بر اثبات کرده ثمره و نتیجه بگیرد و السلام مکتوب به قضا و حکم بعد مد و صلوة
 از فقیر جانجنان جناب فضیلت و ولایت آتاب مولوی صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که حق تعالی
 آن مروج شریعت و منور طریقت و نور مجسم دین و دیانت کثر الله اشاکم دیسر لاکم استلا و در نیاید بشما
 نیکاید فقرست و وجود شما با عتقاد فقیر عزیزترین موجودات است و مصدر چندین انوار فیوض برکات
 در ذکر از شاعر عزیز تر و در انشا از بهر حیرت یعنی از اهل بیت شما مخلصه ندایم و ما را درین اواخر فقری بخرد
 مفرطی که صحبت کسی خوش نمی آید بهم رسیده یا یاران حلقه هم بقدر توجه می نشینم و پس از یاران زمانه توغنی
 نیست بر سبیل نفوذ پیروی میگویند و در صورت ایفای وعده باینست بسیار بگردن میگذرانند و بنگار
 بکار می برند من دیوانه تاب این کار و ندارم خبر دلگداز دوست و دشمن از آنچه بدل در دستل رسانید
 نصیب کس مباد و علامت سعادت زیاد برین چه خواهد بود که مثل شما صاحب کمال متکفل امور
 اخروی او گردید و از عمر عارضه بخورد و ارحم الله فقیر سخت تشویش دارد و عمر بی فقیر خیر شده و اگر نه از عمر خود
 باین بخور دانی تشدیدم که بخت بسیار این نسخه بصحت رسیده است خدا او را عمر روزی کند و پیر علی دنیا
 در جمل و نسیب بهر چند سر رنگ زند علی رضا خان چون طریق را از فقیر گرفته اند و ذکر لطائف خجسته را می

بجوئی تالیف
 بیانی

و نفی و اثبات شروع کرده اند بخدمت میرسند و در حلقه شما داخل خواهند شد توجیه بر طبقه قلب ایشان که اول
کار این لطیفه منطوقست ضرورت و هجوم ملالت و اندوه و فتوحات ظاهری در تحریرینی آید و شکر باطن نیز
مردم نیکو دین هر چه بشود یا سلامت مانده یا ران حلقه متوجه بمقصود اند و ترقیات میکنند مخصوصا
غائب در وصول فیوض دیرکات حکم حاضران دارند و السلام مکتوب هفتاد و هشتادم
فقیر از طور تحریر شمار ذری زیر بار بودم چون احتمال مضرت بود خود را برادر باز آوردم و دعای خیر در حق
شما کردم تا خاطر جمع شد الحال که شما از در عذر و آید صاف تر شدیم و معاف کردیم خاطر جمع و اید و بر طبقی
که فیما بین ما و شماست تقاضای آن میکنند که اگر خلاف معقول گفته شود بنا بر قاعده حسن ظن که لازم
این نسبت است تسلیم نمایند چه جای اظهار حجت و در مقابل حرف معقول فقیر را قدر کمالات و حقوق خلقت
شما همه مستطورست بنا بر خیر خواهی به نسبت تربیت اظهار ملایم اتفاق افتاد و خدا تعالی مفید گرداند خبر طبابت
اثر واقع هر چه لطف انسا رسید زهره را آب و دل را کباب گردانید خدای تعالی آن مرحومه را بیامرز و در بزرگی
توجه کرده الحمد لله که شمول افضال و الطاف الهی است و از بر خود دار احمد اندیشه داریم سلب غم الم کرده
میشود ان شاء الله تعالی زد و تسلی میشود و آخر نسبت طریق و لطیفان نفس کار خود خواهد کرد و خاطر جمع باد و
باخوان طریق و اخوات پانی پت بهمه سلام رسانند مکتوب هفتاد و هشتادم برادر من عجب کار نیست
که هر واحد از مردم پانی پت لبریز شکایت شما می آید معلوم نیست چه عمل از شما واقع میشود و اگر راستی و ویتا
شما باعث آزار مردم است از آن راستی بگذرید برای حفظ حرمت و باوایل هم خاطر مردم مرغی کردید که طریق
پیران طریق و نامیشوند برای خاطر لطیفان دیگران را آزار داده کردن و خود را بدنام ساختن با این کمالات ظاهری
و باطنی دوزخ عقل است انکار مردم باعث خرابی کارخانه ارشاد است شما میدانید و از پادشاه مر تو قعی
که باین مزاج که من دارم تمستی از زمین رسد و رفته از گلاوٹی رسید که سید نعیم السید مشرف بر هلاک اند
توقع حیات نموده معلوم نیست که اجل فقیر در کدام طوق و زنجیر است که نمیرسد و یا ران میروند و فقیر این
بی تحقیق و هیچ کاره یعنی دلیل اندر یابی اختیار و وسوسه میبارد و عکس محبت او و مرآت قلب
فقیر افتاده و گردن در باطن هرگز نشستی از نفوس صغیه کار نمی کشید و معرفت خاندان عالیشان این
صاحبان که در عرض آمده اند با فقیر مشهورست اما اهتمام اخلاص ایشان از نیامی توان دریافت که

جواب رقعات ما را نشنیدند اگر چه کثرت اشغال عذر میجوید اما من و دیوانه را تاب این لجه اتهامی نیست و
 بحکم انصاف اظهار جواب سفارش نباید کشید که جواب این مرسلات بعمل آوردن است الحمد للهِ که درین قاعده
 تقصیری راه نیافته جز اہم الشد منظر ازین تمہید است که مخدوم زاده میان فضل علی از یاران طریق و سیان
 شرف الدین آشنا زاده و آشنا کلہ انجیری از فقیر درخواستند جواب دادن کفر آئین آدمیت بود ناجایست
 تخریر مردم شاید که اثر کند و کار اینها که مقصود فقر است صورت گیر و السلام مکتوب ہفتاد و ہشتم
 رخصت مخدوم محل بجانب پانی پت موافق درخواست ایشان قرار یافته باید کہ بعد رسیدن ایشان در
 و بجوی و خاطر دایمی بمبالغہ تمام بگوئید و در وعظ و نصیحت خشونت نکنید و باستالت بسر برید اگر فقیر را در قفا
 بد بگویند ہرگز مقابلہ ننمایید و ہرگز نہ پرہیزید کہ خیر ما و شما درین است مگر کار از حد بگذرد آنوقت بمشورت پیر علی
 کہ با وجود جہتیت ایشان طرفدار فقیر است و تیر فرازدان ایشان ہر چه مناسب است باشد بعمل آرید و اگر
 ایشان بجنائے کس بروند ہرگز نگذارید و در امور مباحہ توسعی ضرورت کہ مباد از قسط سودا افتند پیدا شود
 پیر علی شور و دانی موروثی در سر دارد پس استالت او ہم ضرورت و اگر خواہید ننمایید کہ مباد از سودا
 والدہ خود تنگ آمدہ دور تر برود و دعا کنید کہ مزاج سوداگران بصلاح آید و فقیر را در پانی پت از خجست
 و اتفاق برادر شما خاطر جمع نیست کہ مراد فرط مجتہی کہ با خاندان شما ہست تاب تحمل این کردہات نیست این
 راہ در قصد آن طرف متردوم و کسی شمار نخواہد گذاشت کہ کنار گیرید چہ کہ عالمی بظاہر و باطن بدان شما
 آونجہ است از اندرون دعا خوانید از شما بسیار راضی اند نہی اقبال و طالع و السلام مکتوب
 ہفتاد و نہم نفس قدسی شخص علوی مہربان قدردان این بیچارہ ہیچدان فرید الدین خان صاحب
 بقطع نظر از کمالات خود قدر کمالات شما بسیار میداند و نسخہ مسائل طریقہ از موقوفات شما و خدمت ایشان
 بود برای استکتاب گرفته و نسخہ دیگر در ہین باب کہ برای حبیب شیریف میان منیر صاحب تالیف کردہ اند
 درین سفر سہیل از نظر گذشت برای متدیان بسیار مفیدست فرصت نقل در آنجا نیافتم اگر مسودہ آن
 پیش شما باشد ارسال دارید کہ نقل گرفته شود بطور ماریای مسودہ رسالہ تصوف بمعرفت مولوی غلام علی
 رسید و بمطالعہ این مطالب مسائل ارجمند مشرف شدہ از موہب عظمی و عطیات کبری دانست بچند
 بعد توضیح بجایانہ میشود و خطا برداشتم بارک اللہ فی برکاتکم باید کہ مسائل صغیر کہیر مصنفات

در مجلدی جمع نماید و تقاضا نکند و چهار مجلد سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد از آن حواله محمد عظیم کردم و مجلد
 ثالث را بعاریت روزی چند نزد خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر نسق اتباع سنت بسیار مستولی است
 و برای وزن اعمال بمنیزان سنت به ازین کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده می شود بشتر آنکه محتاج
 بعضی امورات آن بفارسی برداشته بمن بدید که اتباع سنت را به از دو سیله نیست اگر اراده تحریر نگردد
 خلاصه السیر در نظر برشان علم خود نموده سعی تمام بکار باید برد تا در زنی جلد اول پیچیده شود نسخه شرح
 سفر السعادت موجود است اما میان ما و شما وعده آن نبود هرگاه شما طلبید دست حق تری از شما کیست از این
 حواله محمد عظیم کردم این نسخه از درس مصنف گذشته و حواشی بدست مصنف دارد و خط شیخ عبدالحق رامی ششم
 قدر آنرا بداند و باب و تائب نگاه دارد چنانچه هست هر چند رخصت مولوی نعیم الشریف نیست نسخه
 سیف السلول را امر و زوال ایشان کردم در ساله خلاصه السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هر دو پیش
 فقیر بود نیز مرسل شده خدا برساند و السلام مکتوب هشتادم بر خوردار احمد الله و محمد جمیل رسیدند و
 بر عایت حرارت هوا چند مقام کرده بعد نزول باران بست و چهارم محرم رخصت مردم محل قرار یافت
 سواری و بار بردار و مردم بدرقه شام می کشند که بست و سوم این ماه بود در وازه فراهم آمده بودند که آثار
 ولادت در کارخانه پیر علی ظاهر شد و ورق تدبیر برگشت کوچ موقوف شد صبح که و شبانه بود احمد الله را
 رخصت نمودیم چون با احمد گنج رسید قریب بست سوار و هیله از آن طرف می آمدند بیکبار می خند برین
 جوان چون اینها مستعد جنگ شدند دست از یراق اینها برداشتند و بقیه پارچه مارا از محمد جمیل گرفته نگرفتند
 احمد الله بنابر تنگ و عار در قفای آنها روان شد هر چند محمد جمیل مانع آمده فائده نکرد بعد قطع مسافت
 بسیار در جای که آن سواران توقف کردند این بر خوردار بر سر آنها رسید بقیه طلب نمود و آخر کار بجنبگاه رسید
 و احمد الله مجروح گردید اما حق تعالی جان دآبروی او نگاه داشت و بخاطر سواران انداخت که بدو لیکن
 آفرین کرده پارچه را که فیما بین قسمت کرده بودند فراهم آورده حواله نمودند و رفتند و این بر خوردار با وجود
 شدت آفتاب و جراحات مسافت شش کرده طی کرده وقت عصر بفقیر خانه مراجعت نمود و یک زخم
 شمشیر بر شانه رسیده هفت بخیه دوخته اند مزاج خوب است و فقیر رقت خود تا غسل صحت این بر خوردار
 موقوف داشته انشاء الله تعالی در یک هفته می شود زخم عمیق نیست خاطر جمع دارند و کار رستمانه کرده

هزار آفرین و هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت داشت و السلام مکتوب هشتم و او یکم ساخته
 درین ایام نیست که امر فرمود که بست و تنم بهاموی الا فی است بعد زوال سگی صاحب یعنی والدۀ شمار علت
 نمودن بچین وقت یک سهریه آمد و خبر داد حکیم شریف خان صاحب تدبیر تکفین و تهییر نموده روانه پانی پت
 خواهند نمود اگر میسر شود فقیر برای نماز جنازه خواهم رفت و این وقت هر چه از ختمهای تهلیل و قرآن مجید
 و استغفار حاضر بود بنام آن مرحوم گذرانیده شد خدای تعالی رحمت کند و با وجود ضعف ربط بان مرحوم
 حالتی بر من گذشت که در تحریر نمی آید ان شاء الله و اما الیه راجعون اکنون تمنا این است که خدا بهوجیور یعنی
 متعلقان ایشان ازنده دارد که مستویۀ بزرگ تر از ایشان در آن خاندان نمانده و در فقیر نیز حالتی نمانده
 فردا پس فردا خبر انتقال بهم بسمع خواهد رسید شیخ عین الدین بخدمت حاضر خواهد شد از توجیه طریقه محروم ندانند
 و رقبه و تنویر حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده مرد شکسته دلی است و مورد رحم و مروت محل
 از غلبه نسبت طریقه که از مدتی در آن توجیه هر دو وقت الترام کرده اند مزاج ایشان تغییر یافته و از انقطاع
 از دنیا و اقبال با خیرت و محبت خدا و رسول اوصی الله علیه و سلم ترقیات نمایان معلوم میشود و زندگی
 صوفیانه در کمال متابعت میکنند و آثار قدر و قریب معلوم نمیشود و السلام مکتوب نهم و او دوم
 هر چه بامردم آزار دادیت میسر شد جزای اعمال است آنچه بر تو آید از ظلمات غم بهم زنی باکی و گشتن
 با اگر یا جزرگان با ادب و با خور و ان بهر شرفقت زندگی نمایند هیچ کس بدی با شما نمی تواند کرد و در اطاعت و
 خدمت شوهر که فلاح دین و دنیا در ضای او تعالی موقوف بر آن است باید کوشید و غضب غصه را باید
 خور و زبان را از کلمات نالائق باز باید داشت و تقید در نماز هم باید کرد بعد ازین کسی چه قدرت دارد که
 شما را رنجاند و از سفر حج که ام مسلمان مسلمان را منع خواهد کرد بشرط آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست اگر
 مستورات توفیق یابند و از شما توجیه خواهند البته توجیه بدیهه اجازت است تا شیر خواهد شد از جناب پیر
 امید قوی است و بهر گز آنی جل شانۀ و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم مقید باشید و رعایت
 ذوی الحقوق و اخلاق حسنۀ لازم گیرید موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد و السلام -
 مکتوب ششاد و سوم معلوم شد که مراد هیچ کرده آید از دیداری ظاهر و نسبت باطن بعید نمود
 که با وجود عدم فرصت حج حقوق والدین و اتلاف حق زوجه که بچندین غم و الحاح تمهلاست اختیار کردن

و مکتوب کبار برای امای متجی گردیدن از مثل شما با کمال مستبعد است باید که بر کردبات زمانه صبر نموده
مانند ارباب مقامات عالیه رضا بقضای کافر موده این خطر را ز دل بر آید که فقیر را آثار بسیار بدل خواهد
رسید و از درویشان ذی حق خوب نیست و آنچه از دم محبت غیر حق می باید نوشت شما خود نوشته آید حاجت
تخیر فقیر نیست با خدا مشغول باید بود که بقطع نظر از فائده اجر سعادت اخروی راحت و نیوی تیر درینست
سایح گنجی بے دو و بے دام نیست و جز بخلوت گاه حق آرام نیست و از فقیر در تخیر بر رسم غر پرستی
تاخیر از برای آن واقع شده که در غلبه حزن و اندوه تعزیت کردن باعث هيجان غم میگردد که تذکیر محاسن
متوفی را متضمن است در حق آن مرحومه توجه کرده بودیم شمول فضل و کرم الهی یافتیم و ختمانیز کریم خاطر
دارید و تهلیل هر قدر میسر آید بنام او خوانید و از شکر تزییات باطن که نوشته آید بیجا است فقیر هم معلوم
می نماید هر روز در حلقه صبح اول توجه بشماره شود و در مساوات کمالات نبوت دخول ظاهر میگردد و از خوبی
استعداد شماست و تقسیم اوقات بر طاعات و تقید توجه بپیاران لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر
میسر میشود و شکایتهای نایا و آوری گلزار بهای دوستی است رفته مثل بر عدم مراسلات رسید
و تقصیر بعفو انجا میدوچون این بے پروا و بیاجترابی ایتما می اخلاص میدهد و عهده خصوصیت آنرا
بر نمی تابد بعد ازین آگاه باشید و امیدوار فتوحات دو جهانی از درگاه و السلام مکتوب هشتاد
و چهارم آنچه نوشته آید که درین سنگدستی تصدیق نکند چه معنی دارد و در تنگی اندک و فزونی بسیار هر چه
میسر خواهد شد خواهم فرستاد خدا فی تعالی فقیر را از بحال نجات دهد که توقع شفقت و اعتماد دارد و کند
از ناسازی زمانه سعد و دم اگر فتوح مساعدت میکند و زندگی و فائده انشاء الله تعالی رعایت ما خواهم
کرد که شما را شفاق والدین فراموش خواهد شد باید که در اخلاص پیران و تقید سبق کتاب و توجه خدمت
والد بزرگوار خود و رضای والدین و جده شریفه بکوشید تا شما سواد خط بهر ساند یک شخص محترم را مقرر
نمایند که جواب ما را بنویسند یا هر کس را از خانه گفتن مناسب نیست و السلام مکتوب هشتاد و
پنجم خدا شما را هزار سال زنده دارد که بد سلوکی مردم محل بیاس خاطر فقیر تحمل میکنند و مقدمه با ارباب اصلاح
می آید باید که از نیک و بد اندرون غافل نباشید تا فقیر بخاطر جمع در نیجا تبریت طالبان خدا مشغول باشم
و شما نیز درین اجر شریک باشید و در خدمت مردم محل در عایت خاطر مرزا شاه علی بکوشید خدا شما را زنده

و این که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع است و فقیر فریب خوش آمد مردم محل خورده راضی بسفر حج بر فنا
 ایشان شده ام دوستان هندوستان را بجز اسپر دم و فیض طریق بطریق قسمت در هر جا خواهم بود خواهم
 رسانید اگر خدا اورا باز داشت ققوصت و گرنه هر چه با دایا د آخر سفر طاعت است و از غایت تجرد جدائی
 احباب آسان شده است و اکثر یاران مانوس خود رفتند و توفیق خدمت یاران دلی خود معلوم است
 و بر بیمار شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جماعه از مردم اینجا و جماعه از صوفیان شب در روز خدمت
 میکردند و تمام خانه مولوی صاحب در تدبیر و او غذا مشغول بود و تا کجا شکر انبیا بگویم بفضل الهی
 طیب و وایمه میسر شد عمر باقی بود و در نه توفیق نمانده بود و خدا ملاقات روزی کند مکتوب پیشش و
 و ششم احوال مردم شهر از بیماری عام و نایب منی تا کجا نویسد خدا ازین بلده مورد غضب الهی
 برآورد که نسبی در امور سلطنت نمانده خدا نیک کند و از زیارات مشایخ فراغ حاصل نموده بتعلیم طریق پرداخت
 احوال یاران حلقه صبح و شام مشغول است که ازین حرکت بهین مقصود بود و الحمد لله علی احسانه باید که شما
 موافق گفته فقیر بر سر و پویشی حاضر شده تسکین و تسلی میکردید و خدشتی اگر فرمایند که ضروری باشد
 نظر بحق فرزند می تقدیم خواهم رسانید زیاده برین از شما اسید است و بر اعتماد آن بر خود را خاطر جمع
 و السلام - مکتوب پیشش و و هفتم معلوم شد که بجهیز جنازه پادشاه بیکم یعنی دالده حضرت مولوی
 شار الله صاحب کرده روانه پانی پت خواهند نمود اطلاع باید داد که نماز جنازه کجا خواهند خواند اگر در
 مسجد جامع بیارند این ضعیف هم داخل ثواب نماز گرد که از شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جماعه
 کثیر درین مسجد داخل این حسنه خواهد شد و السلام مکتوب هشتم و و هشتم بعد حمد و صلوة از بیچاره
 بیچاره فقیر جانان صاحبان اینجا خصوصاً میان بدر علی صاحب سلمه الرحمن مطاعه نمایند که بمحرد
 ملا حظ خط مشتمل بر تاکید طلب مولوی نعیم الله صاحب او صلوات الهی منتهی منیته رخصت مراجعت
 بوطن و اوماد و سحانه جل شانه آنچه در حق ایشان بسودی دارند بظهور آرد و بوالده ماجده ایشان نوید
 این رخصت و سلام رسانند و السلام - بر حاشیه رساله مولوی غلام محیی انچه و نصلی
 علی رسول سر کرده علمای نحول جامع معقول و منقول سید غلام محیی او صلوات الهی مایمنی که نسبت
 اخوت طریقت باین بیچاره جانان دارند بحسب ایمای فقیر رساله مختصری در تصویر مسئله

اتساع برت الرقة والرقه تجلب بالرحمة پس آنچه موجب رحمت الهی باشد چه اسرار بود و در حرمت تفریس
 احتمالی نیست مگر در و اعراض مباح گفته اند و فی را کرده روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم در راهی
 میفرستد و آواز فی بسج مبارک رسید گوش خود بند فرمودند و عبد الله بن عمر عمره بود و در بعدم اجتماع امر
 نکرد پس معلوم شد که کمال تقوی و اخلاص از چنین آواز است بزرگان نقشندیه که عمل بعزیمت معمول
 دارند و از رخصت اجتناب از سماع پر سرخ می نمایند که در جو از غنا علما را اختلاف است و ترک مختلف فیه
 ادبی همچنین از کمال تقوی ذکر نفس اختیار نموده ذکر جبر موقوف داشته اند - مسئله توحید وجودی از ضروریات
 دین نیست لسان شرع ازان ساکت است صوفیه علیه از روی کشف و وجدان بیان آن نموده از غلبه
 احوال محبت معذورند و بهار است رسائل توحید و تحلیل معنی لاموجود الا الله توحید حاصل نمودن نزد
 ارباب معرفت و قبیله از علما و رسائی دید که علمای صوفیه بحدود سرور عالم صلی الله علیه و سلم حاضر اند
 علما از صوفیه شکایت می نمودند که یا رسول الله این عزیزان مسئله وحدت وجود شایع نموده و در شرع خلط
 پیدا شده بی باکان به اهانت افتخار کردند رسول خدا صلی الله علیه و سلم این اکابر را از غلبه محبت که بجناب
 حق سجانه دارند معذور دانسته سکوت داشتند - یکبار فقیر را عروجی واقع شد و نور مغیبه منکشف گشت نقوش
 تمام کائنات در آن منقش بود قول حضرت شیخ اکبر رحمه الله علیه یاد آمد الا نشیباء اعراض مجتعة
 فی عین واحد دریافتیم که عکس اسما و صفات در مرتبه علم که باطن وجود است امتیازی پیدا نموده
 در ظاهر وجود منعکس شده مصدر آثار مقصود گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود واحد متحقق است ناگاه
 متنبه ساختند که فوق این مرتبه مرتبه دیگر است چنانکه کبرائی صوفیه فرموده اند فوق عالم الوجوه
 عالم الملك الود و پس معارف توحید در آثار سلوک پیش می آید و علومی که بی تاویل موقی
 ظاهر شرع است بعد از آن واضح میگردد و آنرا اکابر اولیا که این علوم منقول است یقین است که ازان ترقیا
 فرموده باشند الله تعالی هر گاه میخواهد که مخلصان را در اخلاص ثبات و از دیار کرامت فرماید فاضله فیض
 و حل شکلات بصورت پیر و مرشد اینها در واقعات ینماید و گاهی بعضی لطائف آن بزرگ بصورت تش
 متمثل گشته واسطه برآمد کارهای شوند و آن بزرگ را گاهی اطلاع این معالیه هم نمی شود شخصی نزد فقیر
 گفت که شما از مکمل معطره که آمدید گفتیم من کعبه گاهی زرقه ام گفت من بشما در که شریف ملاقات

کرده ام و مصرع می‌تی که از یاد من رفته بود مرا شاد و گریه‌دیده پس باید که انجمن واقعات موجب عجب مسابقات
نگردد و از او شما بهانه بر ساخته اند و در حقیقت وکیل امور و تعالی است **س** او به الهامی نماید خویش را به
او بد و در خرقه درویش را به پیری و مریدی درین طریقه محض به بیعت و شجره و کلاه نیست تعلیم ذکر قلبی
و حصول جمیع و توجیه الی الله در صحبت مرشد ضرورت است - اختیار اشتغال طریقه بجهت حصول غلبه محبت
الهی است گاهی فرط محبت محض موهبت بود و الا دوام ذکر بشرط آن فرض طریقه دوستان خداست
تبرک جمیع مرادات کثرت ذکر می باید دل بی ذکر کشیر نیکشاید هرگاه در ذکر کثرتی و بنجودی دست دهد ب حفظ
آن باید پرداخت و اگر رو بخفازد و باز ذکر بفرغ و افتقار تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد و کیفیت
دوام پذیرد - اوقات را ب ذکر و عبادت محصور داشته مد که خود را از اتفاقات بما سوپاک باید داشت توجه
و بهمت جز بمفهوم اسم مبارک الله که بران ایمان آورده ایم هیچ نباید گذشت تا ملکه حضور را نسخ گردد
و دین کامل که اسلام و ایمان و احسان است حاصل شود هر وقتی که بدل متوجه شود دل را بجای سجانه
جمع یا بدرین اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مرید عنایت الهی است و الا اصل کار
حصول مرتبه حضور و آگاهی هست - دل سلیم از توجه ب تغییر پیدا باید نمود و واقعات و مناجات چندان
اعتبار را نشاید درین باب شتباه بسیار واقع میشود گاهی نور اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت
مرشد گاهی کثرت درود گاهی خدمت سادات گاهی درس حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت
رسول خدا صلی الله علیه و سلم در واقعات نمودار میشود و همچنین روابط مناسب است بخدمت اولیا بصورت
آن اکابر متصور میگردد و گاهی اخبار مشهوره و مقدرات راسخی بصورت واقعه پیدا میکند و این همه شتبه با
دل را سرور نمی بخشند و در تحقیقت هیچ نیست مگر زیارت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و دیدن
اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیاده گردد و واقعات مطابق نفس الامر باشد البته فوز
عظیم است - ویدن رسول خدا و رویت الهی که آنرا تجلی صورتی گفته اند نعمت خدای عز و جل است
بهر تمسکه باشد از مناسبت راسخ بشارت رسان است هذینا لا باب النعمه نفعیهما
در وقت غلبه خواطر التجار و تفرع بجناب الهی باید نمود و صورت مرشد نصیب الیقین داشته بواسطه او
التماس ازاله امراض باطنی باید فرمود - صفت افتقار را انکسار لازم باید گرفت و بر جفا و قفای

خلق تحمل و صبر عادت باید ساخت **س** بیت سراج قائم نیستی به عاشقان را نه هفت و نین منی به نظر
بلند باید داشت و مجازی امور از تقدیر و البته لب بچون و چرا نباید کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم
رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر در خدمتی تقصیر نمینمود و اهل بیت او را ملاست می نمودند رسول خدا صلی الله
علیه وسلم میفرمودند هیچ گویید اگر مقدور بود می چنان کردی حاصل اینهمه تکلفات تنذیب خلاق است
بر طبق مکارم صفات رسول کریم فانه لعن خلق عظیمه صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف است
بعثت لا اتهم مکارم الاخلاق از ورزش ذکر تقی و اثبات صفات بشریت کم شود و طریقی
آنست که هر فرسیده را جدا جدا بر تکرار کلمه طیبه بکلمه لا چند روز تقی باید کرد و بجای آن حب خدا ثابت باید نمود
تا آن زمینه زایل گردد و بر خلاف هوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد غالب است که دایم مجاهد
مبدل گردد حق نیست که زایل صفات بعد تصفیه و تزکیه منکسر میشود و اتصال دایم ممکن نیست در حد
وارد است اگر شنوید که از جانش قطع گشته تصدیق نایید و اگر شنوید که کسی از جملت خود برگشته باور نکنید
لا تَبْدِلْ يٰ خَلْقُ اللّٰهِ امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند غضب من رفت
مگر پیش ازین در کفر صرف میشد حالا در حمایت اسلام ظهور می نماید - بعد فنا و طینان نفس تسلیم و رضا
و صف سالک میگردد و در قنای قلب از غلبه محبت نسبت افعال از عیاد مسلوب میشود و جز فاعل
حقیقی در شهو و سالک نماند - توسط و جدا اعتدال در اکل و شرب و نوم و یقظ و اعمال و عبادت کلامی
بسی مشکل است جبهه باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر صلی الله علیه وسلم مضبوط گردد و تعجبت انبیا
علیهم السلام بجهت تحصیل اعتدال است در هر امر ليقوم الناس بالقسط نقص قاطع است
در نیاب از دوام توجه مبدأ فیاض آنکه رفیوض و برکات فائض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت
ببرنگه گوید و بریزان میگردد - قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت بیعت را دیدن کار گذار
رونده راه است هر چند عمل بسیار کند از صفت استخوان و کبر یا خالف بود و عذر تقصیر و امید و اشق و سیده
قبول سازد گناه آنکه که را بسیار داند و نعمت قلیل را بشمارد و دوام شکر و رضا لازم گیرد - کثرت در دو چیز را با
و استغفار لازم حال بر دهنده گان راه است بر درس مکتوبات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که بخوبی است
بر مسائل شریعت و اسرار طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک و دو قافق تصوف و فنون نسبت

مع الله بعد عصر مداومت باید نمود که درین امر کشاد و ابواب سعادت است و دعاى حزب البحر و طیفه صبح
 و شام و ختم حضرت خواجگان قدس الله سرهم هر روز بجهت حل مشکلات باید خواند نماز تجمید و دو ازانده
 رکعت هر قدر که آسان باشد بقرات سوره اخلاص یا سوره نیس و نماز اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا
 شش رکعت و فی زوال چهار رکعت یک سلام و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب چهار رکعت
 بعد سنت عشاء و سنت عصر و تحینه و ضو لازم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یکدو جز و کلمه تجمید و کلمه توحید
 صد بار و سبحان الله و بقره وقت صبح و وقت خواب صد بار و داعیه فو قیه که در حدیث صحیح ثابت است معین
 اندرین اعمال حضور قلبی ضرور است - حصول فنا که علامت آن بی شعوری از ماسوا و دوام توحید است
 اگر چه درین طریق زود میشود اما تحقق و ثبوت آن مرتبه عالی که نسیان ماسوا و قطع ملاقه علمی و حبی از دل گردد
 بعد مدت دراز دست میدهد سی سال از خدمت مشایخ کرام رحمه الله علیه کم مقامات طریق که دیم و زیاده
 از سی سال است که بطلبان حق عزوجل طریق یقین می نمایم شصت سال شده باشد که تبهجات حضرت
 سید رضی الله تعالی عنه بقا قلبی مشرف شده ایم درین مدت شغل باطن بجهت تمام داشته حالا آثار قلبی
 چنانچه باید ظاهر میشود - از ظهور کمال فنا بار یقین میشود که ما ازین جهان انتقال کرده ایم و اگر در آن وقت
 کسی آمده سلام میگوید معلوم میشود گو یا بر قبر آمده نتیجه سلام گفته است یکبار از آن حالت اخافت میشود
 گمان می بریم که هنوز نده ایم و ازین تجارت سفر بر بسته - در وقت ظهور فنا انقدر دید تصور غالب می آید که
 خدمت و تعظیم مردم موجب تعجب میگرد چنانچه فقیر روزی در حضور حضرت شیخ مرحوم جنبانی میگرد و بختون
 تمام منع کردند روز دوم خود را منمودند که بر خیزید مردم جنبانید و فرمودند ویر و نسبت فنا نیه ظهور میداشت
 پنداشتم که شما از وی بهتر یا دی نمایند پس بختون منع نمودم و در وقت نسبت بقایه ظاهر است و تجلی
 عظمت و کبریا الهی بر باطن جلوه گرفته اگر تمام عالم تعظیم بر خیزد حق این مرتبه ادا نکرده باشد شناخت
 تجلیات الهیه که متصل بر باطن ارباب محبت و معرفت دارد می شود امری و شوارست نظر بهیرت نیز فی
 تا کیفیات و تجلیات جدا معلوم گردد - بعد حصول مقامات طریق احوال سالک مثل موقع تصویرات
 مختلف میگرد و گاهی نسبت مقامی ظهور نموده و کیفیات خودش محفوظ میدارد و گاهی نسبت مقامی
 دیگر بر توار گردیده حالتی دیگر بر روی وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان خاندان احمدیه بکلمات

از سلوک مقامات کوتاهی نموده بمقصود رسیدن اینها متغذی گردیده پیش ازین قریب سی سال شده باشد
 که سیر طالبان بسیرت بود و کشف و وجدان نیک داشتند فی الحال اگر طالبی صادق از صاحب فقیر باطل
 و قدم می کسب فیوض طریقه نماید بعد مدت دراز بولایت قلبی یا فوق آن فائز گردد و بمقامات عالیله مجددیه
 رسیدن سخت تعذر دارد کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم میشود بسیار نادرست پسر
 بگفتن بشارت بر خدا افر است و سالک را مغرور نماید نمود تغییر حالات و دور و دورات و دوام توجه الی الله
 و جمعیت خاطر و تعلیم و قنات بوظائف عبادات عمده نهائی الهی است نسبت ارباب شوق و ذوق تاثیر گرم
 و تیز دارد و اهل قلب را بسیار محظوظ می نماید و در جمیع طرق اهل التذکیفات و تصرفات همان نسبت
 شریفه جذب فرمای ارباب طلب است لیکن از نسبت اهل اطمینان و جمعیت که تجربه کمالات نبوت
 و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریقه مجددیه است انوار سیار می آید و سالک زودتر ترقی می نماید تاثیر
 گرم که بتیابی شوقی نبی بخش بسیار مفید است اما در قرن اول ظهور جمعیت و طمانینت بود و کمالاتی اندک صاحب
 را از حرکات بی تابانه منع میکردند که صیر و نعره بعد زمان صاحب رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیا شده
 علم مسائل ضروری خواندن یا در صحبت علما باستماع آموختن بهجت صحت عمل لازم است - علم حدیث
 جامع تفسیر و فقه و دقائق سلوک است از برکات این علم نور ایمان می افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاقی
 حسن پیدای می شود و عجب است که حدیث صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن نموده اند و احوال رواه آن مملوک
 و بچنده واسطه میرسد به نبی معصوم که خطا بر این راه نیست بعل نمی آرند و روایت نفع که ناقلان آن قضاة
 و مفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم نیست و بنیاده ازده واسطه میرسد بجهت که خطا و صواب
 از شان اوست معمول گردیده است رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَاْنَا نَاكَحَ سُنَّتِ انبیاست
 علیه السلام الصلوة اما در نیوقت که حلال منقوض است و جهل شیوع یافته اکثر اولاد از علم و ادب معری
 میباشد و بسبب رواج بدعت و رفق نیک علمهای آید غرض است و تجرید و رفق سالکان راه اولست
 باز اگر از رفق ساختن و بنیاد ارتداد علی پروا حقن و در شهر شهرت نداشتن و هیچ ارث و وارث نداشتن
 دولتی است بس بزرگ و شریف و در حدیث است قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنْ أَخْطَا
 أَوْ لِيَأْتِي عِنْدِي الْمَوْتُ خَفِيفٌ الْحَاذِذُ وَخَطٌّ مِنَ الصَّلَاةِ أَحْسَنُ عِبَادَةٍ زِدْهُ وَاطَاعَةٍ

معمود و نه در زمان نبی
 خطا در جمیع کارهای اولست
 شریفی را باقی از آن است

فی السور وکان فی الداس لا یشترک الیه بالاصنام وکان رزقه کفایاً فیه صبر علی ذلک ثم نفذ
 بیدار فقال بحلت منیته قلت بواکبه قل الله رواء احمد والترندی وابن مایه
 باریا شرفنا زیارت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم دریافت ایم و عنایات کثیره بحال خود دیده و در سرتبه
 اخیر که سعادت زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل شد بر فیل سوار بودند فرمود آمده فرمودند باریا
 که ما و شما شانه‌های خود را با هم چپا یم تعبیر این خواب هیچ بخاطر نمی آید یکبار بحال جهان آرای سرور کائنات
 علیه افضل الصلوة والتحیات مشرف شدم گویا در کنار آنحضرت برادر از کشیده ام و راحت نفس مبارک
 بمن می رسید و این انسان نشسته شدم و پیروزان گان مهرندی در اینجا حاضرند آنحضرت یکی را امر باوردن آب
 نمودند بنده عرض کردم یا رسول الله آنها پیروزانهای من اند فرمودند امثال امرامی نمایند پس عزیز
 از آنها آب آورد و من سیر خودم عرض کردم یا رسول الله حضرت در حق مجد و الف ثانی چه میفرمایند
 فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر نیست عرض کردم یا رسول الله مکتوبات ایشان بنظر مبارک
 گذشته است فرمودند اگر چیزی یادست بنویسند بنده این عبارت بعضی مکتوب ایشان ان الله تعالی و راء
 الوراء و راء الوراء خواندم بسیار پسند نمودند و خطها فرمودند فرمودند باز بنویسند باز این عبارت
 عرض نمودم زیاده تر تحسین نمودند و این حالت امتداد کشید وقت صبح کی از عزیزان بپگاه آمده گفت
 من امشب خوابی دیده ام که شمار و یای خوابی دیده ایمان رویا که امست فقیر این رویا پیش او فتم لیس
 متعجب شد از نفس مبارک صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من خود را سوار پا نور و حضور دریا فتم و از
 کیفیت یای این خواب که بهتر از امر بیداری است تا چند روز هیچ عطش و اشتها نبود در منای دیدم
 که در صحرائی وسیع چبوتره ایست کلان و اولیا بسیار در آنجا حلقه مراقبه دارند و در وسط حلقه حضرت خواب
 نقشند روزی از او حضرت جنید قدس الله اسرارها مجسمی نشسته اند و آثار استغفار از ما سوا و کیفیات
 حالات فنا بر سید الطائفة ظاهر است همه کس از اینجا برخاستند گفتیم کجا میروند کسی گفت با استقبال میروند
 علی مرتضی رضی الله تعالی عنه پس حضرت امیر شریف فرما شدند شخصی گلیم پوش سر و پا برهنه و لوله
 مو به راه حضرت امیر نمود و اگر گشت آنحضرت دستش در دست خود بحال تواضع و تعظیم گرفته اند گفتیم این
 کیست کسی گفت خیر التابعین او یس قرنی است اینجا حجه مصفا در کمال نورانیت ظاهر شد همه عزیزان

عنه جو افکار شادمانه
 از او گفته شده
 صبح

در آن حجره درآمدند گفتیم که باز گفتند کسی گفت امروز عرس حضرت غوث الثقلین است بتقریب عرس تشریف
 بروند. و قتیکه فنا دیتی بر نسبت باطن ظهوری و سالک بوصف بخودی و مشتغول بموصوف میگردی و
 خود را در واقعات مرده می بیند و نسیان و بی شعوری لازم حال او میشود و در ایامی که فقیر را فتای قلبی توجیه
 حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست داد و قطع علائق و زوال هوا از دل گشت و در واقع می بینم که سر سن
 از تن جدا شد اما کلمه طیبه بر زبان جاریست و نیز دیدم گویا سن مرده ام بهنجیر و تکفین سن می نمایند پس جنازه
 برداشته بطرف مزار حضرت خواجه قطب الدین رحمة الله علیه برای دفن بردند و روح سن همراه ایشانست
 تا آنکه جنازه را در قبر نهاده قبر را بجاک انباشتند و من بر سر دیواری نشسته ام منکر و نیکر بعضی که در حدیث
 ثابت است آمده و ندانی بر زمین زنده درون قبر درآمدند و جان مرا با نقش علاقه پیدا شد جواب و سوال کرده
 رفتند و من در قبر بارام تمام نجواب فتم و نیز دیدم که من ازین جهان در گذشتم و مردم بعد بهنجیر و تکفین میخوانند
 که جنازه را بر دارندگان جنازه در هوا پرواز نموده روان شد و مردم در تقاضای جنازه میروند و روح سن
 با ایشانست و در نیوقت رباعی خود بیلکند رباعی منظر نشویش چشم و گوش نشوی و سر بایوش و خروشی
 نشوی و باید که پهای خود روی تاسر گور و ای جوهر پاک بار و شوی نشوی و از قطر محبت که فقیر را بجناب
 امیر المومنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت است و سرشار نسبت علیه نقشبندی ایشان
 اگر بمقتضای بشریت غشاید بر نسبت باطنی عارض میشود و خود بخود رجوع باجناب پیدا گشته بافتات ایشان
 رفع کدورت میشود و یکبار قصیده و مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار بجال فقیر نموده از روی تواضع
 فرمودند لائق اینهمه ستایش نیستیم - نسبت ما بجناب امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه میسر شد و فقیر
 را نیازی خاص باجناب ثابت است در وقت عروض عارضه جهانی توجه باحضرت واقع میشود و سبب
 حصول شفا میگردد و یکبار قصیده که مطلعش اینست سه فروغ چشم آگاهی امیر المومنین حیدر و ترا گشت
 یه اللسی امیر المومنین حیدر و بجناب ایشان عرض نمودم نواز شما فرمودند - محبت ائمه اهل بیت اطهار رضی الله
 تعالی عنهم موجب بیان و سرایه بقای تصدیق و ایقان است هیچ علی بجز محبت این کار بر رضی الله تعالی عنهم
 و سید بجات نداریم و نکره منظر اطاعتی و درفت بجا که بجات خود بتولای بوتراب گذاشت و سحارف
 حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه موافق کتاب و سنت و هادی که از انصاف دارد نموده اند ایشان خود

رحمة الله علیهما هر روز چهار صد کس در پیش محبت استفاده جمیع می آمدند و موافق فرمایش طعماها پنجه میشد
و با وجود این همه تنگ سالکان بمقام بلند میرسیدند که مدار این طریق بر همت و توجه مرشد است یکی از باب این
طریق خواست که تقلیل غذا نماید پیش فرمود در حصول فیوض طریق حاجت با پنچین اعمال نیست که
بزرگان مابنای کار بردوام و توقف قلبی و صحبت مرشد نهاده اند عمر زنده و مجاهدات شاق و خرق عادات
و تصرفات مست و حاصل و دوام ذکر توجه الی الله و اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام ظاهر بین را
قطر به طور خرق عادات بود و خواص معنی آگاه را مراد تصفیه قلبی و نسبت مع الله باشد حضرت محمد صدیق
پیر حضرت حافظ سعد الله رحمه الله علیهما بدین یکی از اولاد اجداد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عن
رفتند وی از عجب صاحبزادگی و خدمت ظاهری خود بنظم ایشان برخواست صحابا ایشان ازین سبب
او بی ناخوش شده بخدمت ایشان التماس و الحاح نمودند تا بصره همت ایشان طریق نقشند یا از ایشان
گرفت و بحالات نیک رسید اقرار بای او را رجوع باین طریق ناپسند آمد گفتند طریق آبا که ام خود گذاشته
طریق دیگران اختیار کردید گفت خدا نه قادری است و نه چستی هر کجا مقصود یافتم بطلب ایشان شافتم
جنایه حضرت محمد صدیق رحمه الله علیه بسر نهاده دفن کردند و راه وقت افان جواب اذان از جنایه
ایشان مسموع گشت یکبار زنی بی ادب بخدمت حضرت شیخ عبدالاحد رحمه الله علیه ناسر گفت ایشان
صبر کردند معلوم نمودند که غیرت الهی در صد و هتتم او بجزکت می آید یکی را از حاضرین فرمودند که آن بچه
را سر چنگی زنند وی توقف نمود تا گمان آن زن بیفتاد و بمرد بان متوقف خطاب نموده عتاب کردند که
خون او بر گردن توشه اگر اتمثال امر ما میکردی آن بچه ادب جان نمیداد و بسلامت مینامد - اتمثال
امر مشایخ بچه توقف باید نمود که در ضمن آن حکمتها مضمر باشد - شاه گلشن از خلفای حضرت شیخ عبدالاحد
رحمة الله علیهما یکمال زهد و ریاضت موصوفه بودند میتوان گفت که محل غبطه سالکان خانقاه حضرت
جنید اند رحمه الله علیه میگفتند که مرا بعد سه روز اندیشه خوردن در طبیعت پیدا میشود و در وقت شدت
بجوع برگ درختان یا یا پنجه از پوست خیار و خرپزه می یافتند در آب پاک کرده میخوردند کنه گلی بود که تا
سی سال بردوش مبارک خود داشتند یکبار برای افطار روزی در شدت گریا آب حوض طلبیدند کسی
عرض نمود که در اینجا چه است آب سرد شیرین دارد فرمودند از چندین سال مادرین سبب سکونت

ملفوظات مرزا صاحب
جله شریفه شاه جهان آباد
در دفتر حضرت قلیا بن صاحب
راه فرزند بی خانوار و بیست و نه
بنده بنده بنده بنده بنده بنده

داریم هرگز دروهم ما هم نیامده که در اینجا چه است وقت شدت تشنگی آب عوض خورده میشود و یکبار شخصی صبح
دیار بیدار ایشان فرستاد فوراً برخواستند که برآید فرض شد ساعتی نگذشته بود که باز آمدند گفتند سلسله
سوال کرد آن صرة باو دادم فرضیست حج از دمه ساقط گشت یکبارخواستند که ادا زکوة نمایند که در ادا
هر فرض الی قرب خاص حاصل میشود و هرگاه نصاب و زکوة فراهم گشت زکوة و نصاب هر دو در راه
خدا دادند که مقصود حاصل شد نصاب از بجه کاری آید که خزینه فقرا باب الله الله است بجا تمامه از
فقر اداری رقص و شغب داشتند در ول یکی از اهل تماشا گذشت که درین بدعتیان کسی از اهل
کمال خواهد بود یکی از آنها نزدیک آمده گفت **ع** خاکساران جهان از بختارت سنگر تو چه دانی که درین
گرد سوار می باشد و انگار بجکس نباید نمود درین صور معانی حقیقت جلوه گریست - نواب مکرم خان
رحمة الله علیه از حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله تعالی عنه استفادہ کلمات باطنی وارند - روز سه
عالمگیر بادشاه از ایشان پرسید که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که بخدمت پیر بزرگوار بسر برده ام
عمر نهانست باقی و بال آخرت میرسد اوقات همان بود که بایار بسر رفت و باقی همه بجا صلی و بخیری بود
در طعام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود بعد از سراف رسیده باشد اما حضرت سید رضی الله تعالی عنه
باینجه احتیاط و کمال تقوی گاهی طعام ایشان بخوردند سیف فرمودند از برکات طعام ایشان انقدر نوار
باطن می افزاید گو یا طعام نخورده ایم و گانه نماز ادا کرده شده از غلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم
و ظهور نوار نسبت تمام بسیار ایشان نور شده بود **م** نشووی از محبت شهنشاهین شود و از محبت تلخا
شیرین شود و از محبت سرکه مایل میشود و از محبت خار مایل میشود و ایشان بجناب پیر خود نوشتند
که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه و سلم غالب است و موجب انفعال میشود و در جواب
بزرگداشتند که محبت پیر همین محبت خدا و رسول است و سبب جذب کلمات الهیه که در باطن پیر است
می شود و چون دیده عقل آمد احوال و معبود تو سر است اول وقت انتقال نواب مکرم خان بزرگوار
کلاه حضرت خواجہ احمد بر سر ایشان نهادند ایشان بنور فرستادند و یافته چشم بگشادند که تبرک کلاه پیر
بیاید و سیله سن بدرگاه الهی ذات ایشانست و آن نوار نسبت قدای تقبیلند و آن نوار نسبت احمد
فرقت است و در کیفیات تیر نهادن است و التفاتی که پیر بحال مستفید خود و در آن پیران پیر کلمات

که اینجا بسبب قرب ابدان معینی قوی متحقق است - روزی حضرت شیخ بزیارت مرزا حضرت سید و نواب
 کرم خان که در یکجا واقع است رفته الله علیه مرقد بعد توجه به مرزا فرمودند نسبت به مرزا بزرگ یکی است
 اما نسبت فقر و ورع مرزا حضرت سید در نورانیت و لمعان امتیاز تمام دارد از حضرت شیخ عبدالحامد رحمه الله
 و کس طریقه گرفتند یکی طریقه قادری اخذ کرد دیگری طریقه نقشبندیه اختیار نمود ایشان فرمودند که
 روح مبارک حضرت غوث الاعظم تشریف آورده صورت مثالی مرید خاندان خود را همراه بردند و
 حضرت خواجه نقشبند تشریف فرما شده صورت مثالی معتقد خود را با خود بردند رحمه الله علیه - در توسل
 بجناب الهی هر یکی از مشایخ طریقه جبل المتین است که به ترتیب قرب فائز میگردد و مستفید اگر فیضی حاصل
 نمود زهی سعادت و یکی از ایشان گردید التفات غوث الثقلین بحال متوسلان طریقه علیه ایشان
 بسیار معلوم شد با یکس از اهل این طریقه ملاقات نشده که توجه مبارک آنحضرت بحالش مبدول
 نیست بچنین عنایت حضرت خواجه نقشبند بحال معتقدان خود مصروف است مغلان در صحرا یا وقت
 خواب اسباب و اسباب خود بحمای حضرت خواجه می سپارند و تأییدات از غیب همراه ایشان می شود
 و ریناب حکایات بسیار است تحریران با طالت میرساند سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمه الله علیه
 بحال زائران مرزا و عنایت بسیار میفرمایند بچنین شیخ جلال پانی پتی التفاتهای نمایند حضرت خواجه
 قطب الدین را در شهودشان استعراق بسیار است حضرت خواجه شمس الدین رابع التفات با مسویت
 رحمه الله علیه عرض و قوف نسبت این اکابر بمرتبه ایست که زبان از تقریر آن لال است بلکه در مقابل
 نسبتهای باطنی این عزیزان و قدمای صوفیه علیه میتوان گفت که ما مردم را ازین راه بهره نیست - سر
 مرزا امام بدر الدین رحمه الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چند آنکه غور و توجه کردیم اثری از نسبت ظاهری
 نشد بعد از امتداد بسیار دفعه نسبت ایشان در فایده لطافت ظاهر گشت معلوم شد که سلوک ایشان
 بطریقه معهوده صوفیه نیست در راه خدا الشهادت رسیدند دفعه در مراتب قرب بطریق اصطفا فائز
 گردیدند بچنین است احوال شهیدان که در راه حق دفعه جان فدا نمودند دفعه جذبات عنایات الهی ایشان
 بمقامات قرب فائز گردانید - حضرت شاه ولی الله محدث رحمه الله طریقه جدید بیان نموده اند و در
 تحقیق اسرار معرفت و غوامض علوم طرز خاص دارند با اینهمه علوم و کمالات از علماء ربانی اندر شل

حضرت خواجه نقشبند
 در روزی که از پانی پت حضرت
 شیخ عبدالحامد رحمه الله علیه
 شمس الدین که در جود و کمال
 سن فرموده بود و در کمال
 موی غنی ایشان دل
 و حاشا شمس الدین که در کمال
 تقدیر خود فرموده بود و در کمال
 آن غایت در حالات بودیم
 و در این شب آن اجاب
 روزی که حضرت خواجه
 خود در جسد مبارک حضرت خواجه
 بقصد توفیق بودند
 بعد از آن فرمودند
 بجان الله غیب است قوی
 چنانچه از حق خود غافل فرمودند
 ایشان اندک گفتند که در کمال
 در وقت ششم حضور شرف
 بودیم از حق خود غافل فرمودند
 از آنکه باینکه ای اعلی بود
 که از آنکه باینکه ای اعلی بود
 حق خود غافل فرمودند
 خود را با حق غافل فرمودند
 این خود را با حق غافل فرمودند
 با حق خود غافل فرمودند

مخبران کمال
 الله علیه و آله
 خداوند تعالی

ایشان و محققان صوفیه که جامع اند و علم ظاهر و باطن و علم نوبیان کرده اند چند کس گذشته باشند - اولیا خدمت را مایه شتایم و با آنها ملاقات میشود اما اظهار اینها مرضی الهی نیست - با قطب لشکر نادر شاه ملاقات شده بود و در یک معامله مهر قاضی لاهوری بایست با وی گفتیم در پاسی از روز کاغذ را بمهر قاضی آنجا بسجلی کرده آورده گفت - قاضی را شغلی بود و بعد از آنکه آمد و الاصره یک ساعت رفتن و آمدن من نمی شود - یکبار بسجلی از زیر برای نکاح و خسر فقیری در کار بود و در نیم شب او در قلعه رفته از بایلین محمد شاه بادشاه که هر شب صحرانرور و پیه برائے صرف سالیکن خلوت نشین زیر سر خود میداشت آن صحرانرور بر داشت بادشاه را خبر بشد پنداشت مگر در دست گفت من آنم که بواسطه من از جان محفوظ مانده ای گفت - دیگر طلب نمایم فرمود همین قدر کافی است - آری اعمال ما از غیر دوام توجه بمبدأ فیض و محبت مشروطه رحمة الله علیه نیست هر عمل را کیفیت دیگرست و جامع کیفیات نماز است که متضمن انوار از کار از نماز و احمیل ترین حالات که باحوال قرن اول مشابه باشد در نماز حاصل شود - تلاوت قرآن مجید موجب صفائی باطن و رفع فیض قلبی است - هر حرف و تحسین صوت خود می باید نمود و در هر مرتبه متوسط که در تلاوت قرآن مجید کرده میشود و قناده - میدهد - در رمضان المبارک ترقی نسبت باطنی بسیار واقع میشود و احتیاط صیام از غیبت و کذب واجب است و الا رتبه جز فاقه پیش نیست جمده باید نمود تا رضای این ماه و ادای حق صوم حاصل گردد یکی از بزرگان این ماه را بصورت مردی پارسا و پیر شد شاز اهل صیام راضی میدید گفت با ضاعت حق صوم هر ناخوش نمود مگر حجة الله نقشبند رحمة الله علیه که بعد از مرض روزه نتوانستند گرفت اما از نیت انفعال داشتن انفعال ایشان از صوم مردم مرا پسندیده آمد - انوار و برکات این ماه متبرک از غره شعبان ظهور می نماید گویا بلال فیوض این شهر طلوع نموده از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن بلال بدرتابان گردیده و انوار آن ماه متبرک چهارزا منور گردانیده و از شب غره آن شهر چنان دریافت می شود که آفتاب فیوض الهی از حجاب سحاب و دشمنان گشت - شب قدر بر پیل بلایت در شبی از شبهای اوتار می شود و بیست و هفتم معین نیست مگر درین شب بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم احیای این شب معمول است برکات بسیار دریافت میشود و گاهی شب قدر درین تاریخ نیز میشود و جمیع حضور این ایام ذخیره تمام سال می شود از محراب است که اگر درین

تقصوری و وفوری راه یافته در تمام سال اثران میماند بنده شنیدم زبانی استا خود که از حدیث شریف مستفاد میگردد که اگر این ماه بحیثیت و طاعت میگذرد و در سائر سال بتوفیق نیک و جمعیت مخطوط میگرد و حضرت شیخ رحمته الله علیه در هر سال اعتکاف در عشره اخیره ماه رمضان میفرمودند کفای که بمقامات اجازت طریقه میسر میداد و درین ایام بعطای خرقه تبرک آنها را سر فرازی نمودند و تا یکدیگر میگردند که درین اوقات مردم در حلقه مراقبه البینه حاضر شوند تا از ترقیات باطنی بهره یاب گردند بعد انقضای رمضان میفرمودند که از برکات صیام نسبت بای عزیزان کثیر الانوار و پراز لمعان گردیده - افسوس که تمام سال چهر رمضان نشده اگر چه در صوم هر وقتی که باشد صفا حاصل است و از برکات این وعده امانا جزئی به خالی نیست - لیکن کیفیات صیام رمضان شریف ندارد حضرت شیخ ارشاد می نمودند که معلومات و وجدانیات شما تمام صحیح است و سر و خلاقی ندارد و کشف و وجدان فقیر با پیران کبار خود همیشه مطابق می افتاد و مگر یکبار از فقیر جدا واقع شد که حضرت شیخ در حق بزرگی فرمودند نسبت شما تا کمالات رسیده است بنده خلاف آن عرض نمود فرمودند در دید شما خطا رفته است آنچه ما گفتیم صحیح است البتة چند روز بحال بنده عنایت نموده فرمودند که دید شما صحیح بود و ما خطا کردیم فقیر در گفتن بشارت مقامات بسیار تامل مینماید و الا انوار آن مقام در باطن سالک عیان می بیند باز متوقع الهام میشود باز استفسار تعبیرات حالات او میکند اگر درین معامله الهام موافق گردد و حالات کیفیات در باطن او جدیده رود و سپس بشارت آن مقام میگوید که ترا در آن مقام مناسبتی بهم رسیده است بعضی توقف نه آنکه نسبت باطن مثل او بیا مقصدین حاصل شده تا مسادات لازم آید اگر بزرگ و مراقبه مواظبت کنی و با مجاری قضا رضاء پیش گیری از قوتحات آن مقام تمتعات خواهی گرفت مستفیدان توحیدی الی الله و انقطاعی زما سوای اذواق و کیفیات از صحبت مرشدان حاصل نموده و خلوت نشسته بتعمیر اوقات بوظائف و عبادات در مقامات الهیه ترقیات نموده اند در مبدأ فیاض تجلی نیست تصور در هم سالکان است یکی از جمله نعمای الهی در باره فقیر که شکر آن مقدر در بیان نیست آنست که فقیر را در نیوقت کشف مقامات الهیه مطابق نفس الامر و تسلیم سالکان راه تا غایت این طریقه از بزرگان این خاندان که در نیوقت ارشاد طایبان مینمایند تا میانه بخشید - خواهر قلوب عزیزان زیاده تر از ایشان می شناسم که در چه باب خطور می نماید ما فقیریم مقدر در داوانداریم بوسل بجنبان پیران کبار سلب مراض می نمایم

۱۷
بزرگان شریفین قدس سره
و فضل مقامات و سلوک راه
و لایست سیده اند و سید سلوک
شان بایک شایسته و آیتها
انجام میدادند و آنرا نشان
و لایست بجهت احسن ایشان
فرا داشت و درین طریقه
بجانب توفیق شایسته اجازت
بمقامات بهم میرسانیدند
و انوار و بکات مکتومی نماید
اما صاحب این طریقه از بزرگان
بسیارند از تقصیر دل از خوا
و اینان بکمال نفس اندازی
تقدیر حال این کیفیات و حالات
عادات موقوف بر مقامات
مقامات سلوک

و بحضرت الهی اینها را شفا حاصل میشود کیبار بی زاد و راحله بسفر میرفتیم الله تعالی در منزل از دست بگازگان
 سامان ضروری مہیای نمود ناگهان در راه بارانی شدید نازل شد بهواسر و در وقتیکه ایذا کشیدند و عاصف بودم
 الهی باران گرد و برگرد و مابار و مابار قیطان خشک بمنزل رسیدم آچنان واقع شد - در اوائل حال مردم را که
 طریقه از من گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت حافظ
 سعد الله رحمه الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از که گرفته اید وی گفت از بزرگان خود بایستی که رد و برگرد
 آنحضرت نام فقیر میگرفتند مرا غیرتی آمد و سخت ناخوش شدم دیدم که مثل شیخ طریقه تاحضرت ابابکر صدیق
 رضوان الله علیهم از وی برگشتند در دوسه روز پلاک شد من راج فقیر نازک ست و غضب در نهایت شد
 و نمغنی شایان هدایت و ارشاد نیست سالها دعانمودیم تا الله تعالی تیغ غضب ما را کند فرمود اما جذب غضب
 چنانچه باید زرفته است و مغضوب علیه را البته ایذا میرسد و نسبت باطنش تباه می شود و مجروح غضب نسبت و
 مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرو می آید و باندک رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند بهواسی آتشین بقیق
 میرود هر چند طریق اجابت دعوت از طرق مسنونه است لیکن درین جزو زمان از فساد نیات و فقدان
 شرط عدم اجابت آن اولیست زیرا که یاران زمانه بیشتر از ضیق معاشی در حالت گرفتاری بسیار معذور
 و بی سقد و زنبیضیات چه رسد بکلف زر و سودی قرض کشیده ضیافت میکنند پس مشروعت ضیافت اینطور
 معلوم و فقیر بیشتر مضرت های اینطور ضیافت از راه تجربه و نور فرست دریافته ترک آن نموده که المؤمن
 لا یلذغ فی شجر و احد مر تبین حدیث صحیح است فقیر را و قبول نیاز شرط کثیره است **اول** آنکه
 صاحب نیاز شرافت و نجیب باشد و دوم آنکه با دنیا داران که محل شبهه اند چندان اختلاط ندارد سوم
 آنکه اندک صلاح و تقوی هم دارد و چهارم آنکه حرام را از حلال بشناسد پنجم آنکه از دوا غصب نیست بازه دارد
 تشبهه باشد ششم آنکه از اخلاص دل و خلوص نیت آورده باشد بانطور که از جیم قلب باندک اگر
 حضرت این نیاز قبول خواهند فرمود ما را ممنون و مریهون خواهند نمود پس اینطور نیاز قبول می افتند اگر
 حق بجان و تعالی ما را فراموشی عطا فرموده است که از نور آن اینطور و قاتی خفیه ظاهر میشود و خلاف این عقیده
 مقبول نمیکرد و فقیر شقی و سید از جبین مردم می شناسم و مرتبه ابدال را از غیر ابدال با آنکه مستور الحال
 میباشد اما نیاز میکنم فقیر از یاران خود نامید غیشوم مگر از و چیز یکی از اختلاط با دنیا داران دوم سواد اعتقاد

مع تقصیر
 معصوم غایب
 سوانه کلتر
 و نشان آن

بایسران لیکن بقدر حاجت احتیاط با ایشان مضافاً نداشتند و بشتر صلاح نیست و می گفتند نسبت و سبب
مستوفیه حق است بجهان از وقتی که در عرصه ظهور آورده گاهی نظر رحمت بروی نکرده اگر میگردید بمقدار پرورشیده در
نصیب کفار غیر سید بلکه تمام و کمال در حصه مسلمانان خوان میباشید - الحمد للهِ که دنیا داران اینوقت با فقرا
سری ندارند و الا ایشانرا نه حال میماند نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه باشم کشمی در مقامات حضرت مجدد
رضی الله تعالی عنه میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه
باقی باشند حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغصیا و امرای روزگار آغاز نمود که با فقر سیری ندارند و حضرت
این طائفه بیخانی آرد چنانکه امرای سابق بیخامی آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای پسر در این راه حکمتها
الهی و ان در حق فقری این عهده را که فقرای زمانه پیش را نقد راز دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند
اغصیا با ایشان راه ارتباط میگویند و دنیا ایشان بیشتر از صحبت آنها استرازه نمودند و فقرای اینوقت ماکثر
ایشان چنانند که اگر امر او اغصیا بجانب ایشان التفات نمایند و راه مخالطت و مودت گشایند تا چارین
در ایشان را در وضع فقر و اندوای ایشان فتور تمام روی دهد پس کرم الهی باین فقر حارس حافظ
جایگزین پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه در آن جا سر نهاده
و حضرت صدیق اکبر جایگزین قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت مجدد
جایگزین قدم گذاشته فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر صلا درین طریق تصرف نکرده مگر در دو جای یکی آنکه در وقت
توجه گونه حرکت بدن میکند - دوم بشمار نفس توجه میدهد و این هم از بعضی اکابر این طریق اخذ نموده
که در حرکت اثر توجه در قلب متوجه الیه بقوت و سرعت میرسد و در شمار نفس رعایت مساوات در توجه
بیاران میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعداد طلب معلوم میگردد آنچه فقیر از بعضی اذواق و مزاج
خود اظهار میکند محمول بر دعوی کمال و تزکیه نفس نباید کرد بلکه تحدیث نیست امریست که بآن
ماوریم و اما بخدمت ربین فخریت اگر نعمتی را از نعمای الهی که بر صوفی نازل میشود انفعالی حق
شکر آن تلف کرده باشد مثلاً شخصی طویل القامت است در وقت بیان خود را قصیر القامت بختواند

و اگر گوید دروغ گفته باشد

فصل دوم

طریق دوع و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفی بر جان به پذیر صلی الله علیه و سلم احوال خود بر کتاب و سنت
عرض نما اگر موافق است شایان قبول انکار و اگر مخالف است سرود و پندار بالتزام عقیده اهل سنت
و جماعت حدیث و فقه آموز و در صحبت علما ثواب اخروی اندوز در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر
میتوانی و الا گاهی بمل آرتا از نور آن محروم نمائی عمل به نیت اتباع حبیب خدا یا بحض رضا رسوله
اقتیار کن و دل را از اعراض هر دو جهان نیز کن علت چیست که آزاد و معرض بیج آری استطاعت
از کیست که آزاد بخود منسوب پنداری بالتزام خلوت صفائی و قوت بدست آید که سرمایه درویشی نقد
صفاست از اسباب دنیا آنچه گیری مخضر گیر که حطام و نبوی را در حساب در قفاست و عبادت و ذکر
خدا خود اگر ساز عمل امروز بر فردا نینداز و صحبت مشایخ رسوخ عقیدت بنیفر که دوستی دوستان
خداست موجب قرب خدا و حضور بهر التفات بغیر منقاد و در صحبت او بر نوافل طاعت میفر تا ممکن است
اوقات بصیرت توکل بسبب کن و اندیشه التجا بغیر از سر بدر کن کار خود را بنجدا سپار و موت یقین و صدق
و عدا و اسر مایه خلوت انکار در دل تو اگر ترد و نیست عزت می باید که رزق بوقت سعید خود می آید اگر
اندیشه عیال تشویش فرماست تشبث با سباب سنت انبیاست علیه السلام وجه معین که دل بر آن
اعتماد و مساقی توکل و تبدیل ارشاد نبود در اس المال فقر و فراغ مال و جمعیت خاطر است و ولی و آرتا
در انتظار مقصود ناظر مباد و جمعیت بتفرقه بدل شود و در توجه و یکسوئی خاطر خلل شود و قناعت پیشگیر
حرص و طمع از دل بر گیر از یار و اختیار نا امید باش و بود و نا بود شان کمی شناس و در چرخش چشم حقارت
منگر و خود را از همه کمتر و قاصر شمر در راه طلب مولی کبر از سر نه غرور از کف برون ده از اینجا گفته اند روشی
آنست که آنچه در سرداری نبی و از آنچه بر سر آید نبی و از اندیشه دی و فردا بر بی بر طاعت و عبادت خود
منزله دیده قصور و نیستی را سرمایه خود ساز - مخافت نفس چند آنکه بود زیباست اما نه آنقدر که تنگ آید
و نشاط شوق و طاعت نیفزاید - گاهی با او مواسات باید نمود که رضا نفس مومن موجب ثواب
میگردد و بکایه نفس فقیر متمثل گردیده آرزو کرد هر که مرا بخین طعام بخوراند بهر مقصود دیکه دارد و بزرگ آفت
است و وقت کسی نبود که با او گفته شود باز بعد مدتی مشکل گشته التماس طعامی نمود شخصی در آنوقت حاضر بود
آیه در آن طعام میماند و عقده مشکل داشت که بناخن هیچ تدبیر اندیشد باین عمل منحل گشت - طعام

اگر بنیت ادای شکر بامره سازند احسن نمی نماید که در صورت بیکری شکر از ته دل نمی برآید. طعام لغزیه را با میوه
آب بنیمه ساختن نعمت الهی را بجا نیاوردن است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرغوب تناول میفرمودند
و اگر رغبتی نمی بود دست باز نمی نمودند نفوس ما مثل نفوس جنید و شبلی نیست رحمت الله علیهما که تخلف را شکار نکند
و گویند الصبر تجرّع المرارة بلا عیب و الله الوجه شکری که محض بر زبان بود شعبه صبر است
که تخلفی آن در جان بود. بزیارت مرثیات اولیا و ریوزه فیض جمعیت کن و ابرام طایفه مشایخ کرام را با تحاف ثواب
تحفه فاتحه درو و بجناب الهی و سیله ساز که سعادت ظاهر و باطن از نیمنی حاصل است اما بنده یان را بنیغیر تصفیه
قلبی از قبور اولیا حصول فیض متعسر است لهذا حضرت خواجہ نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور
بودن حق سبحانه از مجاورت قبور اولست و بر سوم شعار فراموشی و چراغان عقیده میباش که انیمنی مستلزم واصل
خیمه و فروش و عدم حفظ مراتب از اتر دایم مردم میگرد و در نقد خفیه بار باب احتیاج داون اسرع است
بنواب در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لباس تقوی و طهارت بسیار و بر ملازمت عقیده اهل سنت
و جماعت از ظلمت هوا بدعت بدر آید همیشه احوال خود را بر کتاب و سنت عرض نما اگر قبیل افتد قبول
و اگر واقف در دود و بر حدیثی صحیح که از نظر گذرد و مما امكن بر مواظبت عمل آن بکوش و الا هر قدر که توانی بر آن
عمل نمای اگر چه در تمام عمر کبار باشد از نور آن محروم نمائی و آنکه در مملکت صفائی وقت حاصل باید نمود. فقیر
در نیت الهی که ب نموده صفائی وقت است و کسیکه چیزی یافته از صفائی وقت یافته در راه طلب گستر
و مقید باید بود و کار مردان روشنی و گرمی است به کار و زمان حیل و به شریعت چه گیر مختصر که در هر جا
باش یا خدا باش باید که قدر و مقدار خود نصب العین دارد تا از مدح مسرور و از ذم گسور نباشد زیرا که بیشتر
تغیر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه خود است مثلاً مرتبه او بوزن یک سیر باشد و بران اعتقاد و یقین دارد
در نی صورت اگر کسی نسبت منقصت یا منقبت در مرتبه و مقدار او کند هرگز متغیر ازین نگردد و چه اگر او یقین نیابد
که من همان یک سیرم که بودم اینک نیم سیر میگویم کافرت و آنکه دو سیر میگوید فضول قدم بر جاده شریعت
و طریقت مستقیم دارد و در محبت مشایخ بچو کوه را سخ و استوار باش و در خصوص بیرون متوجه بغیر نباید بود و اتفاقات
بکس نباید نمود و اگر چه اتفاقات بجا اب خطاب کس باشد چنانچه نقل است که شخصی در خصوص حضرت محمد صدیق
قدس سره از فرید مخصوص ایشان خطاب کرد آن مرید اصلاً جواب آن نداد و اتفاقات بدو نکرد و چون آن

شخص در خطاب بسیار مبالغه کرد حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمودند که این بیت در جواب او بگو
 بیت من گم شده ام مرا مجوبیده از گم شدگان سخن نگویید به راه اوقات زندگانی بقدم توکل بسپارید
 و اصل محتاج و بلخی بکس نباشد که در توکل نظر توجیه بطرف حق است بجان و در غیر توکل بطرف خلق وجه
 معین بی سوال اگر بر آن اعتماد کلی نباشد منافعی توکل نیست و فتوی که محل شبه نباشد نیز آن مقبول نه
 درین جزو زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی است و در اس المال صدقیه همین جمعیت است بقوت کفاف
 قناعت و زود بقطع طمع قطع موده تشویش بسازد از اجل نهای الهی برین فقیر و چیرست که زندگانی بدان
 خوش میگذرد یکی هر چوی باید بروقت همیا میشود و دوم نهال طمع از زمین دل مستاصل و ناپیدا میگرد
 از یاب و اغیار نومید باید بود و عدم و وجود ایشان باید بشمرد و نویسی از مطالب گفت
 زوای من شده به هر کار بسته آخر شکل کشای من شده تا تو اندنیک و بد را بچشم احتقار ننگد و اگر چه سنگ
 و گریه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود که ترک اختیار و دید تصور اعمال از لوازم این طریق است
و انفعال جرم بهتر از غرور طاعت است و مظهر او در حقیقت بر نماز خود منازعه و مخالفت
 نفس چند آنکه تواند کند زیاست **و** نفس اثر در ریاست این کی مرده است و از غم بی آلتی
 مفسرده است و لیکن آنقدر مخالفت و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب و تحمل با گرگان فقر و فاقه نیا
 و از بیلاقی راه صحرای پیش گرفته شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کاریک مقصود بالذات است باز دارد باید که گاه
 بیگاه با او بسازد و باز و برساند که آخر نفس مومن است خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بنده مومن بهر
 طلبه جانوقت او را بهر بلکه با نیطور هر چه خواهد و تمنای آن کند اول او را و عده و ده اگر باز ماند فهو المطلوب لا
 باز و عده و ده اگر بایستد بنما و اگر باز متقاضی شود و همچنین او را در لیت و لعل دارد تا آنکه بتدریج آنرا فراموش
 کند چون و اندک هرگز از آن باز نمانی ایستد و تحمل در اوقات می اندازد یکبار شکم سیر هر چه خواهد و او را بهر شطیکه
 شروع و مباح باشد تا باز از روی آن نکند نفس فقیس یک بار صورت مثالی خود گرفته در پیش فقیر
 حاضر شد و تمنای شیر و پنجه نمود و گفت هر که اینوقت مرا به شکم خواند هر حاجتی که دارد و اگر دقتی چون این
 قصه از غریزی گفتم آن عزیز بسیار تاسف نمود و گفت اگر با این معامله رود و در آگاه فرماید که خدمت
 او بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز بچنان اتفاق شد چون آن عزیز را اطلاع کردم و در شیر پنجه

نه حضرت با نفس
 تنگدانی و سبازی
 از غم " "

مہیا کردہ پیش من آورد و آنرا بخورائید بعد از چند روز آنحضرت زکرت از مدتی حاجتی در دل داشتیم حاصل نمائید
 از برکت این عمل حق سبحانه و تعالی حاجت روا کرد و طعام پیچره را از برای تحصیل شکر از مصالح گوشت اگر بامزه
 سازند مضائقه ندارد بلکه احسن نماید و کسانیکه طعام بامزه و لذیذ را از غلط آب پیچره میکنند عجب می نمایند زیرا که
 از طعام پیچره شکر از دل او اتخا شد مگر بظاہر زبان که صورت شکرست نہ حقیقت آن بلکه در حقیقت آن
 شکر از اشعاب صبرست که معنی آن حبس النفس است پس اینی سکنجمل خلاف شکر و سنانی اتباع سنت است
 که برای مخالفت نفس سخت تر چیزی از آن نیست و حق تلفی بجای حاصل آن طعام علاء حق سبحانه تعالی
 ما را بر ذائق کرم و فریب شیطان آنقدر واقف و آگاه فرموده است که اگر خواهد که حبیب من برو طاقت ندارد
 مگر بفرموده که آن امر دیگرست بزیارات مزارات متبرکه باید رفت و بوسیله ارواح پاک ایشان فتوحات ظاہری
 و باطنی باید طلبید و فاتحه تیر بار و اح ایشان هر روز باید خواند که موجب برکات بسیارست و فتوحات بیشمار
 بتدیان طریقت را صحبت شیخ مفیدست و سزاوارند زیارات قبور و مجاورت مزار غنی بینی که مردم زیارات
 مزار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میروند و سعادت زیارت مشرف میشوند از جهت عدم مناسبت پیچره
 بی بهره دینی نصیب از کمالات باطنی آنحضرت بازی آیند **فرموده** و خرمیسی اگر بکجه رود و چون بیاید بنویسند
 خرم باشد و مگر بکجه طیفه روح او قوی باشد و از عالم مناسبت تمام دارد پس بعد از زیارت مضائقه ندارد
 بلکه سودمند خواهد افتاد زیرا که از جهت مناسبت روحی اقتباس انوار برکات اہل مزار بلا واسطه خواهد نمود
 چنانچه حضرت خواجه عبید اللہ اشراق قدس سرہ میفرمایند کہ من مدت چہل روز بخدمت خواجه علاء الدین
 غجدانی قدس سرہ کہ خلیفہ حضرت خواجه بہار الدین محمد نقشبند اند قدس سرہ ملاقات و اختلاط داشتیم
 روزی کمال تصرف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ را یاد کرد و در آخر گفتند کہ صحبت عزیزان وقت
 تیر غنیمتست اگر چه در پرتو مردم ماضی نباشند و فرمودند کہ حضرت خواجه بزرگ میفرمودند کہ اگر بگفتہ اند
 کہ گریہ زندہ بہ از شیر مرده **قطعه** تا کہ زیارت مقابر و عمری گذرانی اسی فسرده یک گریہ زندہ پیش
 عارف بہتر از شیر مرده بہ حضرت خواجه علاء الدین عطار میفرمایند کہ حضرت خواجه بزرگ میفرمودند
 کہ مجاور حق تعالی سبحانہ بودن احق و اولست از مجاورت خلق او عزوجل و این بیت بزرگان مبارک
 بسیار گذشتی بیت تو تا کی گور مروان را پرستی بہ بگرد کار مروان گرد و رستی بہ مقصود از زیارت مشاہد

اینجا باید زیارت کرد
 این خلعت کمال است
 کہ حضرت آدم و نوح
 میسند
 چنانکہ تفسیر و تفسیر حضرت
 ایشان کیا کسی از طعام
 اگر چه تفسیر پیچره بود
 از صفای این معارف بسیار
 خوش شد و فرمودند کہ چون
 تفسیر از این طعام کردیم
 نمودند و زیارت
 درین قسم
 کلمات
 پس از دل و جوفان
 نقاش نیست و کلمات

قدرو مقداری نیار و دوس و چراغان نترستی ندارد خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و در پیش
 این بزرگان به بیت و رسوم نه در سبب جمعیت باطن ایشان از ذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه و پیش
 اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدر و مقداری نه از نیجاست که حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمود
 که در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه عالیه نقشبندیه اولی و انبست چه این بزرگواران التزام
 متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال و روشی
 پیچ ندارند و نرسند و اگر با وجود احوال در متابعت فقور و افغان احوال نمی پسندند از نیجاست که سماع
 و رقص را تجویز کرده اند و احوالیکه بران مرتب شود اعتبار نموده بلکه ذکر جهر را بدعت و البته منع فرموده اند
 و عمراتی که مرتب شود اتفاقات بان نموده روزی مجلس طعام حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی بالله
 قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت خواجه با بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان
 اسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بحدیکه زجر بلش فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر
 نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه نوشینده ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانه
 حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است
 نکنید ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریقه در منع جهر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و تلوید
 چه گوید احوال و مواجید که بر اسباب نامشروع مرتب میشوند تر و فقیر از قبیل استدراج است اهل استدراج
 را تیر احوال و ذواق دست میدهند و کشف توحید و مکاشفه و معاینه که در مریای صدور عالم بطور مجرای
 حکمای یونان و ایران هند و رنیمخی شرکینده علامت صدق موافقت علوم شرعی است باجتناب
 از امور محرمة و مشبهه حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره شبی بر تخت برای تجمد و وضو میکردند ناگاه
 از ذوق وجد و سماع که در آن جوار میشد حالت بخودی آمد یکبار بر زمین افتاد و ضرب شدید بردست
 مبارک شان رسید چون بوقت صبح بافاق آمدند و مردم بیادیت هجوم آوردند فرمودند که ارباب
 سماع ما را بیدار میدارند حال آنکه از سماع یکبارگی عالم بان نوبت رسیده بود که غنقریب رشته حب تم
 منقطع گردد و مرغ روح از قالب غصری به پرواز آید آنانکه بکثرت سیل سماع میدانند چه طور زندگی بسر
 می برند پس انصاف باید کرد که ما را بیدار دانستیم یا ایشان لیکن معذورانند که از درونی ما خبر ندارند

و در مجلس طعام حضرت خواجه باقی بالله قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت خواجه با بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بحدیکه زجر بلش فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه نوشینده ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانه حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است نکنید ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریقه در منع جهر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و تلوید چه گوید احوال و مواجید که بر اسباب نامشروع مرتب میشوند تر و فقیر از قبیل استدراج است اهل استدراج را تیر احوال و ذواق دست میدهند و کشف توحید و مکاشفه و معاینه که در مریای صدور عالم بطور مجرای حکمای یونان و ایران هند و رنیمخی شرکینده علامت صدق موافقت علوم شرعی است باجتناب از امور محرمة و مشبهه حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره شبی بر تخت برای تجمد و وضو میکردند ناگاه از ذوق وجد و سماع که در آن جوار میشد حالت بخودی آمد یکبار بر زمین افتاد و ضرب شدید بردست مبارک شان رسید چون بوقت صبح بافاق آمدند و مردم بیادیت هجوم آوردند فرمودند که ارباب سماع ما را بیدار میدارند حال آنکه از سماع یکبارگی عالم بان نوبت رسیده بود که غنقریب رشته حب تم منقطع گردد و مرغ روح از قالب غصری به پرواز آید آنانکه بکثرت سیل سماع میدانند چه طور زندگی بسر می برند پس انصاف باید کرد که ما را بیدار دانستیم یا ایشان لیکن معذورانند که از درونی ما خبر ندارند

اگر چه در ظاهر همچو خاکستر سکون داریم لیکن آتش که در باطن ما از سوز در و دغم شعله زن است با همه کس
در میان و زبانه کس بر کران و سوختن و ساقطین وین فقیر است و پس به اینذامیل بوجه و سماع نمی آیم
و مخدرات در دغم را سوکشان بخاص و عام نمی نمایم زیرا که طریقه مانسوب بحضرت صدیق است رضی الله
تعالی عنه که بظاہر مفرغین بکمال تکنت و وقار بودند و مذهب بنهایت سکون و استقرار لهذا بیشتر اوقات
سکونیه ما در ومان میداشتند و از احوال باطن بجز بحر عجمان راز دیگر خبر نداشت مگر بعد وفات چون حضرت
عمر رضی الله تعالی عنه بجهان ایشان تشریف فرمودند ناگاه سقف خانه را دیدند که جای سوخته و سیاه شده
سبب آن پرسیدند بحرمان گفتند که گاهی از دل پرور و آبی میکشیدند از اثر و دحرارت و گرمی آن سقف
این خانه سوخته و سیاه شده از درون شواشتاد و زبرون بیگانه باش به اینچنین زیباروش
کم می بود اندر جهان به بزرگی از طریقه نقشبندی در راه میرفت ناگاه زخم تیر سماع برگوش و فو قش رسید
و از دل بردن گذشت از غایت بیتابی نشست و گفت سماع بیت المال مملکت است لهذا حرام
فقیر را در باب سماع دلیل قوی بهم رسیده که از باب آن خبر ندارم چنانچه صفرائی این مقدمه بدیدی است
و آن انیس السماع یورث الهیة و الرقة و تجلب الوجه فالنتیجة السماع یجلب
الرحمة باین همه از باب سماع فقیر را از سکون اذواق آن میداند و حال آنکه حق سبحانه
و تعالی در مزاج فقیر غایت اعتدال و انصاف و نهایت چاشنی هر ذوق و مذاق عطا فرموده چون
پدرم قادی و جدم چشتی بود فقیر اگر چه در سلسله حضرات علیه نقشبندی ملتزم لیکن بسبب شور
مذاق طینت عشق و عاشقی نزار کتهای اذواق و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا اجرات بر انکار
احوال ایشان نمی کنم که این بزرگواران بحکم السکادی معذورون بمقام سماع از ظهور و حد
و حال در غلبه سکر معذورند و از باب محکو که از آداب در باره واقف و آگاهند حرکات و سکنات ایشان
بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرات طریقه عالییه نقشبندی مجذوبه که از اتباع سنت نصیب وافر دارند و صلا
خلاف سنت حرکت تجویزی نمی کنند پس طریق اهل در نیاب آنست که نه انکار آن دارند نه ارتکاب قول
حضرت نواجیه بزرگ هم معذایم نیست که نه انکار میکنم و نه این کار هرگز را خاصیت گس می باید
هر چند دور کنند دور نشود قول شیخ الاسلام عبداللہ انصار است هر که استاد ترا بخرد و در توان

نویس دست شریک است
این بنیاد قوت خواجه
بها و الدین نقشبند قاضی
الافاق است و صورت مبارک
عبدالله در سالان و در میان
را و است کرده و دلائل متده
نشان در خلافت ۱۱

رنجناشی سگ به از تو بود اگر گشتی رجوع بطریقه تروتو نماید او را کم از شیر درنده در حق خود تصور نباید نمود از
مواخذه فوت حق خدمتش ترسان و لرزان باید بود خود را از قید هستی و خود پرستی خلاص باید کرد قطعه رخت
و اگر در همان رخت از جهان بر بستن است در سبکباری نجل و وضع حیا کم کرده است این قدما غافل
از اندیشه روز حساب رحمت بجد و لطف بجا کم کرده است رستن از قید خودی منظر حق بیوشتن
قطره بودم بیک کشت شراب کم کرده است و سر و منظر طلبی که بجهان منزل راحت
بگذرتوز خود در پس این پرده مقام است

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد و صلوة فقیر عابد بن محمدی مجددی در حاتی که اقرار مقر حکم شرع صحیح و معتبر است وصیتی چند
با حساب که اخذ طریق فقیر کرده میکنم که در تجزیه جنازه و دفن فقیر دقیقه از سنت فرو نگذارند و بعد از آن
و کانی بر من رهن بچینند که در حین حیات هم ازین عادت بر کنار بودم و نام خدا به بندگان خدا تعلیم ننمودم
و اگر بس و مخلصان ما را همین وصیت جامع کافی است که تادم اخیر و اتباع سنت بکوشند و مقصود حقیقی
غیر از حق تعالی را و متبوع واجب را اتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه و سلم را ندانند و از رسوم و عادات
در ایشان متعارف و از احتیاط و دنیا داران و از قنایب اثر بر باشند و از شغل علوم دینی خود را بگذرانند و از الله تعالی
و کیفیت افعال حضرت ایشان از عالم فانی به عالم جاودانی از تحریرات حضرت شاه عالم شاه
حضرت ایشان را چند مدت قبل از انتقال خود شوق رفیق اعلی غالب آمد و انظار طلال از توجه خاطر باهل انجمنان فرمودند هر
خطه و استغراق در مشهود خودی افزونند بر وظائف عبادات زیادتی نمودند در این ایام از دهام ارباب طریق بسیار شده و فوج
آمده داخل طریق گردیدند و جاهه های ذکر و مراقبه بحیثیت تمام خدا فرای مخلصان گشت و در وقت زیاد از صد کس صحبت
مبارک حاضر می شدند و انوار بر کاتوجهات شریفه با کمال تمام ترقی گرفت ملاسیم را بطرفش رخصت نموده فرمودند که باز
لمعات ما و شما محاروم میشوید و این فکر مشوا از قرب افعال حضرت ایشان بود و در دلماتش نموده و اشکها از پیشه روان شد
بلا عید الزمان و روز قیامت که در وقت نزدیک رسید بدعای غیر یاد آور باشند همچنین بگریه غریزان سخنی که

عبدی آنکه خود
بنا بر حضرت سید السادات
حضرت سید محمد باقر
که بجا شد حضرت ایشان
مرا صاحب از دست داده
باشد و بعد از آنکه خود بنام
حضرت امام ربانی شیخ احمد
محمد و افاضاتی مکتوب کرده
باشد ۱۲ ۱۳

چنانچه از واقعۀ آنگزیر باشد تحریری نمودند و زری در آنها رتبه های الهیه که مستلزم شکر نعم است میفرمودند و الله تعالی تبصّلات خود هیچ آرزو در دل
فقیه نگذاشت که حصول تپوست باسلام حقیقی شرف ساخت از علم حظ وافر بخشید و بر عمل نیک استقامت که امر فرمود از لازم طریقۀ انجری باید
از کشف و تصرف و کرامت عنایت نمود و صلی الرجب کسب فیوض نزدبند و فرستاد و بمقامات طریقۀ رسانید و هدایت راه خود مقرر گردانید و دنیا
و اهل آن برکن داشت و در دل غیر خود را نگذاشت آرزوی نماند مگر شهادت ظاهری که در قرب آسمی و رجب علیا و از ویرانگان فقیر اکثر شریعت
شهادت چشیده اند اما فقیه پرناتوانم و ضعف در غایت قوت و جهاد در نیوقت میسر نیست حصول این مرتبه نظر بظاہر شمس غمی ناید و عجب است
از کسی که مرگ را دوست ندارد و مرگ است که موجب نقای الهی است مرگ است که موجب زیارت رسالت پناهی است مرگ است که بدیدار اولیا
میسرساند مرگ است که بدیدار عزیزان مسرور میکند و اندک فقر شتاق زیارت ارواح طیبه کبری دین است و سخت آمد و دارد که بدیدار مصطفی و خلیل
خدا شرف نگردد علیهما الصلوة و التسلیمات و زیارت امیر المؤمنین صدیق اکبر و امام حسن مجتبی سید الطائفة حضرت جنید و حضرت خواجۀ نقشبند
و حضرت محمد در رضی الله تعالی عنه فیض یاب شود دل فقیر بخدمت این اکابر محبت خاص دارد و رضی الله تعالی عنهم الله تعالی بن آمد و
حضرت ایشان بر منصف ظهور جلوه گر ساخت ایشان را بدرجۀ شهادت رسانید تا شهادت ظاهری با شهادت باطنی که باصطلاح صوفیه
عبادت از حصول مرتبۀ فنا فی الله است انضمام یافته و درجات قرب آنحضرت باعلی علین مرتقی گردانید شب چارشنبه بهفتم محرم سنه هزار و
صد و نود و پنج بحری پاسی از شب گذشته چند کس بر حضرت ایشان دست زدند خادم عرض نمود که بعضی دروم برای زیارت آمده اند و من
بیایند که کس درون در آمدند یکی از آنها منعل ولایت زای بود حضرت ایشان از خوابگاه برآمده بر اینها ایستادند منعل پرسید که من را اینجا
شما بید فرمودند آری دو کس دیگر گفتند بلی امر را اینجا مانان ایشان اند پس آن بخت گوی طایفه بخدمت حضرت ایشان زد و گوی بر پهلوی
چپ قریب بدل رسید آنحضرت که از ضعف و ناتوانی پیری طاقت نداشتند بجاک افتادند بخدمت حضرت جلال حاضر اصحاب نواب نجف خان
جراح فرنگی باین پیغام فرستاد که اشتیاق من کلب این گناه بزرگ شده اند معلوم نمیدانم اگر تحقیق رسد قصاص کرده شود فرمودند اگر اراده
آسمی بشما تعلق یافته به صورت زخم به میشود حاجت جراح دیگر نیست شخصی که ارتکاب این امر نموده اگر معلوم شود ما او را بجل نمومیم
شما نیز معاف فرمایند سه روز تقیه حیات بودند هر روز ضعف قوی تر میشد و از نهایت ضعف او از مبارک شنیده میشد روز سوم
روز جمعه بعد نماز صبح از بنده پرسیدند که باز از ما قضا شده و تمام بدن خون آلوده است طاقت برداشتن سر نیست مسئله این است
اگر عیار قوت برداشتن سر نباشد نماز موقوف باید داشت و باشا ره ابر و ادانگند شمارا درین مسئله چه معلوم است عرض نمودم مسئله
آن است که حضرت ایشان فرمودند بعد از گذشتن نیم روز بهر دو دست برداشته تا دیری فاتحه خواندند چنانچه حضرت خواجۀ نقشبند و جلیلی
حالت فاتحه خوانده بودند وقت عصر بنده حاضر بودم فرمودند که روزی چه قدر باقی است عرض نمودم چنانچه کثری فرمودند هنوز مغرب است
وقت نماز مغرب شب شنبه که بگاه و بهم محرم بود دوسه بار تنفس شدت نمودند و جان مبارک بجا لرم جاد وانی تقال فرمود رضی الله
تعالی عنه و خیراه الله عنایه انجزا و تارینهای وفات حضرت ایشان بسیار گفته اند و تاریخ نوشته میشود اول آیت شریفه اولئك مع
الذین انعم الله و هم جله حدیث شریف که در حق یکی از احباب رضی الله تعالی عنهم از زمان مبارک حبیب خدا صلی الله علیه و سلم
برآمده تاریخ وفات حضرت ایشان است عاکش حیدل افات شهیداً

فصل سوم در مکاتیب قاضی شاد الشاد پانی تپی رحمتہ اللہ علیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مکتوب اول بمولوی حضرت شاه غلام علی صاحب در بیان نسبت
بین الخالق و المخلوق و توحید و جود و شهود و مسئلہ جبر و قدر و دیگر
مسائل ضروریہ شرعیہ و طریقت

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي لا اله الا هو كل شئ هالك الا وجهه والصلوة والسلام على
محمد عبد الله ورسوله بعد از حمد و صلوة فقیر حقیر محمد ثناء اللہ نمودم و بعد از آن صاحب مخدوم مہربان سوگند
غلام علی حیو سلمہ ربہ التماس میکند کہ فقیر درین آیات متبقری در بلکہ سونی دارد شدہ بود کتابی برای استفادہ
ہمراہ داشت و مشاغل طاعت مستوعبا و قات نتوانست شدہ نفس را تعطیل گذاشتن خوب نبود
لہذا پیران عظام و مسائل دینی و معارف تصوف مکاتیب نوشتہ اند پس بقول حضرت مولانا رموی
قدس سرہ صحرای انجہ انسان میکند بوزنہ ہم و بنیاط فاتر گذشت کہ بتقلید سنت سنیہ پیران عظام
در بیان نسبت بین الخالق و المخلوق و توحید و جود و شهود و مسئلہ قرینیت و مسئلہ جبر و قدر مکتوبی
نمودہ بدین ترتیب این قسم مقامات بجناب حضرت پیر و مرشد و تکیہ ادام اللہ برکاتہ نوشتن وزیرہ بکلیان فرستاد
سوی ادب و نامناسب دیدار از یاران طریقہ آن مہربان را مخاطب صحیح دانستہ ناچار بچند فقرہ نامر بوط قصہ
شدہ اما تا آنکہ از نظر گہبیا اثر جناب حضرت ایشان اللہ تعالی ظلالہ نگذرد شایان اعتماد و قبول نیست لہذا
تمسک است کہ این عرفیہ را بجناب اقدس بگذرانند و انہین فقرات انجہ بصا و تبصیح علی شود و نقل آن برداشتہ
بقیہ عنایت فرمایند کہ انرا مسلم داند و انجہ بقلم اصلاح منسوخ گردد و انرا براندازند تا میثم از سقیم تیار یافتہ قابل

اعتقاد کرد و لا انتظار و الی من قال و انظر الی ما قال قال علیه الصلوة والسلام کلمة
 الحکمة ضالة الحکیم حیث وجدناها فاحتویها والسلام علیکم ورحمة الله علیه التوکل و به الاعتصام
 محذور و ما مقرر عقلاست للممکن فی نفسه لیس وله من علتہ ایس پس ممکن را تا نسبتی با علت
 کرد فی نفسه او الیس و وجود ثابت باشد و واجب الوجود تحقق نباشد موجود نبود و تا موجود نباشد هیچ چیز را
 بروی اصل نتوان کرد که برای حمل ایجابی وجود موضوع شرطست و در حالت عدم سلب شی از نفس او صحیحست
 و زید را نیز نتوان گفت پس ممکن را علت او از ذات او اقربست قال الله تعالی نحن اقرب الیه
 من جبل لورید پتر کلام در آنست که ممکن چنانچه در وجود محتاجست بواجب در بقا هم محتاج بواجبست
 یا بعضی متکلمان در میان ممکن و واجب نسبت کوزه و کلال فهیة گفته اند که در بقا محتاج نیست و درین
 قول برخلاف جمهور عقلاستستعار عالم از صانع لازم می آید و نص قطعی دال بر عدم لزوم احتیاجست حیث
 قال عز وجل یا ایها الناس اتقوا الله انتم اللفظاء الی الله و الله هو الغنی الحمد لله لهذا قالمان
 این قول برای بعضی ازین قباحست تجد و امثال قائل شده تا دوام احتیاج ثابت شود و در واقع برای
 اثبات دوام احتیاج احتیاج انیمه تکلفات نیست نسبتی که ممکن را با واجبست نسبت کوزه و کلال را با آن
 چه مشابست ماده کوزه که عناصر اربعهست مثل کلال بلکه بیشتر از کلال مخلوق الیست جل سلطان و صورت
 کوزه که عرضست وضع نیز مخلوق حق اند سخانه مگر آنکه حرکات دست کلال بنا بر جری عادت الی غیر برمانه
 از سعادت آن صورت آمده باز آن حرکات که بنا بر عادت الله تعالی از سعادت واقع شده نیز مخلوق حق اند
 جل و عللا و بسبب توهم قدرت و ارادت که در کلال مخلوق گشته کلال را کاسب این حرکات میگویند نه
 خالق آن پس نسبت میان ممکن و واجب مانند نسبت کوزه و کلال خیال کردن محض غلط فهم و قصور
 عقلست و ما للتراب و رب الاسر باب بلکه میان ممکن و واجب نسبتیست معلوم الانبیه
 مجهول الکیفیة که مثل ندارد پس تشبیه و تمثیل او چه گفته شود و لکن کینه شیء لا فی الذات و لا فی
 الصفات و لا فی النسب و لا فی الاعتبارات و لا فی شیء من الاشیا ربیب چگونگیم با تو از مرغی نشانه
 که با عتقا بودیم آشیانه به ز غنقا هست ناجی پیش مردم به مرغ من بود آن نام هم گم به و حق آنست که ممکن
 در بقا هم محتاجست بعلت موجوده خود که بقا عیار تست از وجود در زمان ثانی و چون ممکن وجود در زمان

اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونگی مقتضی باشد که اقتضا حقیقت با اختلاف از همه مختلف نشود و زمان ثانی
 مدیوم اگر مقدار حرکت فلکی می بود نیز حقیقت امکانی را مقتضی وجود نمی توانست که در حال آنکه این مذهب
 باطل است که فلک حادث از زمانی است قال الله تعالی فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَعْوَاتٍ فِی یَوْمٍ مَّیْمَنٍ
 و کسی که فلک را متحرک نمیدانند بلکه کسی که فلک را هم نمیدانند آنها هم زمانه خیال کرده اند از صبح تا شام
 تفاوت بین این دو غرض ممکن در زمان ثانی هم وجود را تقاضا نمی کند چه اگر تقاضای وجود کند ممکن نباشد واجب
 شود و قلب ما هست لازم آید و آنچه میگویند الشیء عالم یجب لم یوجد و آنکه میگویند الممكن محض
 بوجودین سابق و لاحق مراد اینجا وجوب بالغیر است یعنی واجب است باقتضای علت خود نه باقتضا
 نفس خود که آن محال است پس ثابت شد که ممکن در وجود و بقا محتاج است بصانع تعالی شان تا وقتیکه بر
 ممکن از وجوب فاضله وجود باشد ممکن موجود بود و مصدر آثار باشد و چون فیضان منقطع شود هیچ اثری از ممکن
 بر صفحه روزگار نیافتد پس حال ممکن مثل حال زینی است که بمقابل آفتاب روشن شده تا وقتیکه مقابل باقیست
 و ستاره باقیست و چون غباری یا ابری بمیان آید و مقابل نماید از نور و روشنی اثر هیچ نماند پسیت او چون
 و جهان چون کالبدی که کالبد از وی پذیرد البتة پس باین معنی ممکن را ظل واجب میگویند چنانچه آفتاب را که
 بر روی زمین است ظل آفتاب میگویند نه باین معنی که ممکن را با واجب مماثلت و مشابعت است چنانچه ظل
 باصل که اینجا است هیچ مماثلتی و مشابعتی نیست بلکه باین معنی که چنانچه ظل را هیچ تحقیقی و اصلی نیست وجود او
 همان وجود اصل است همچنان ممکن را وجودی متاصل نیست وجود او همان اصل است پس نمی بینی که با هست
 ممکن فی نفسها تحقق ندارد و وجود او بمعنی مصدری که بر او از مبدأ فیاض فایض گشته امر است انتزاعی چیزی
 با وی منقسم نشده و با بالوجودیه و منشأ انتزاع این وجود همان نسبت است که ممکن را با واجب بهم رسیده
 آنهم امر است این المنتسبین پس وجود ممکن بمعنی بالوجودیه نیست مگر ذات واجب تعالی و تقدس یا صفاتی
 از صفات او - سوال وجود ممکن بدی است کسی که بصانع اعتقاد ندارد او هم از ممکن وجود مصدر است
 انتزاع کرده حکم بوجودیت او میکند پس اگر ذات واجب تعالی شان منشأ این انتزاع باشد باید که منکر
 صانع انتزاع وجود نکند و حکم بوجودیت ممکن ننماید - جواب این ملازمه ممنوع است یعنی هرگز از نشاء
 انتزاع خبر نداشته باشد و انتزاع نکند و حکم بوجودیت ممکن ننماید نمی بینی که اگر شخصی ماه را در آب یا در آینه

می بیند گو نظر باده آسمان نکرده است و از آن خبر ندارد البته حکم میکند بوجود ماه و آب یا در آئینه همچنان هر که
 ممکن را می بیند هر چند از فراطعناوت و جهل از وجود متاصل خبر ندارد حکم میکند بوجود در ممکن غایتی باقی الباب
 همان ممکن را وجود متاصل میداند چنانچه طوطی در آئینه صورت خود را دیده آنرا وجود و در هر دو متاصل فصدیه
 با دوی در سخن می آید پس ممکن را جز در تزیین و هم تحقیق و ثبوتی نیست و وجود این کثرت و همی باطل موجودیه
 و احدی است که ازین کثرت در آن وحدت حقیقی خللی نیامده و گوی با امان تنزه آنرا از سید چنانچه نزدیک
 در آن خانه رود و صورت های متعدد پدیدار شود همان نزدیک زید است چنانچه بود و هو الا ان کما کان
 و اعیان العالم ما شئت من الخلق الو جود شمس لا اوم فی الکاون ولا المیس و لا ملک سلیمان
 و لا بلقیس و فالکل عبارة و انت المعنی و یاسن بدو للقلوب متطایس و چون نشان این و هم وجود
 این کثرت ذات واجب تعالی نشانه یا صفتی از صفات اوست نه فرض قاضان و نه اعتبار سقیمان این هم
 و هم متیقن است که نفی معتبران منتفی نشود و بنا ما خلقت هذا اباطلا یبغی انک فیکونا عا کاب
 التاثر یعنی ما خلقته باطلا لا یترب علیه الاحکام و الا تاثر بل خلقته دلیل علی صانع سبیل الی معرفته فان
 من عرف نفسه فقد عرف ربه سبحانه عن کل ما لا یتیق بشانک فحقنا عذاب النار الترتیب علی عدم العرف
 و الا یان محمد و ما چون نسبت بین ممکن و الواجب چنین متحقق شد که وجود او همان ذات است
 تعالی و تقدست پس صوفیه وجودیه در غلبات سکر این کثرت و همی را عین واجب گفتند و عدم
 ذاتی او را در نظر نیاوردند و قائل به اوست شدند و گفتند بر با سخی همسایه و غشبین و همه همه اوست
 و در بوق گدا و اطلس شه اوست و لیکن مرتبه تنزیه را علی ذات می کنند و میگویند و در انجمن فرق
 و نهانخانه جمیع باشد همه اوست ثم باشد همه اوست و نهانخانه جمیع عبارت از مرتبه تنزیه است و اگر کسی
 مرتبه تنزیه را نفی کرده وجود را مانند کلی طبعی منحصر درین کثرت دارند لمجد باشد و صوفیه شریعیه که صحوه و افا
 بهر ساینده اند بشبه وحدت حقیقی در کثرت و همی حکم کرده همه از اوست میگویند و چون تمیق نظر کرد و شهود
 همه نیستند موجود اوست ظاهر میشود و قوله تعالی کُلُّ شَیْءٍ عِنْدَکَ لَکَ اَلا وَجْهَ قَوْلِهِ عَلَیهِ السَّلَام
 ان اصدق القول قول اللبید الا کل شَیْءٍ مَّا خَلَا الله باطل دلیل است برین مدعا چه که با لک
 و باطل یعنی آنکه کان با لک اوسیکون باطلا گفتن مجاز است و تکلف و معنی حقیقی تبا و آنست که با لک

و باطل فی الحال بل علی الدوام مخدوم این نسبت که ممکن را با واجب گفته خواهد شد نزدیک صوفیه وجودیه
و مشهور است با صفات واجب یعنی با عیان ثابت کلمات واجب و حضرت علم با جمال و تفصیل ظهور یافته اند
شماره گذشته آنها صفات را عین ذات میگویند لاجرم هم دست گفتن بر آنها گران نیامده و حضرت مجدد الف ثانی
رضی الله تعالی عنه را چون حد بصیرت کامله عطا شده ذات مقدس را غنی عن العالمین در یافتند و صفات
را در و مرتبه دیدند عین ذات هم گفتند و بشیون و اعتبارات تعبیر نمودند و فراتر از ذات هم گفتند سپاس بخت
و جماعت شکر الله تعالی هم بدان قائل شده اند و متبایا و آزادیات و حدیث یحیی است و ممکنات را با هیچ یکی از مرتب
ذات و صفات نسبت مذکوره بلا واسطه نیافتند عالمی دیگر را نشان ظاهر شد و سعی بظلال کردند و آن اعدام
اضافه اند یعنی نقائص صفات الهیه جلالتی که بنا بر تقابل و در نسبت علم ثبوت و تقریر یافته ممکنات را بیان
مرتبه بظلال نسبت مذکوره ظاهر شده و حقائق ممکنات نیز و حضرت مجدد این راه غلط مشهور گذشته لاجرم
الله سبحانه و تعالی و راه الوالله و الزوال را بر زبان شریف ایشان گذشته و از کمال ادب
و تحاشی از نسبت در میان ممکن و واجب غیر از نسبت خالقیت و مخلوقیت بر زبان شان نرفته و از قول
رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله سبحانه و تعالی حجابا من نور و اظلمة لو كشفت
لا حرق سجدات و وجهه ما انتهى الیه بصر من خلقه استنباط این مذهب میتوان شد
سوال از تقریر سابق ظاهر گفته که ممکن را با واجب نمیتوانست که آن نسبت بسبب است وجود ممکن را یعنی
مصدری و بعلاقه همان نسبت ذات واجب یا صفاتی از صفات او تعالی وجود ممکن یعنی با الوجودیه تفرار
یافته و بعلاقه همان نسبت در زبان شرع واجب مآخلاق و ممکن را مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه
واجب را اصل و ممکن را فاعل می نامند و چون بر مذهب حضرت مجدد الف ثانی در غلط ممکنات را آن نسبت
نه بلات است و نه با صفات بلکه با دایره غلط است چون غلط مغایرات و صفات باشند و اعدام داخل
نمیشود اما باشد لاجرم غلط از ممکنات باشد و لازم آید که ممکن خالق ممکن باشد و این محال است
و مخالف نص قطعی لا اله الا الله و لا اله الا هو خالق کل شیء است و جواب ما را از اعدام که داخل مفهومات
بظلال اند نقائص صفات کمال اند مانند سوت و جمل و غیر و عی و صم و کلم که در مرتبه علم و تقریر یافته باشد و خود
یعنی حیات و علم و قدرت و سمع و بصر و کلام بسبب تقابل منضغ شده اند یعنی ضدین بیک ملاحظه ملحوظ

شده اند و بظلال مسخ گشته اند و شک نیست که صور طیبیه اعدام مویجی است از دریا علم و امکان وحدت را
 و این گنجایش نیست و مغایره او با صفت العلم مغایره اعتباری است نه تحقیقی پس آنچه شما گفتید که چون
 ظلال مغایرات و صفات باشند و اعدام داخل مفومات آنها باشند لاجرم از ممکنات باشند این مقدمه منسوخ
 نمی بینی که صفات مغایرات اند و ممکنات نیستند و تعدو قدر ما مستقلا محال است نه تعدو ذات و صفات
 و مراد از مغایره ذات و صفات آنست که هر یک در تعقل جدا آیند و حمل یکی بر دیگری بالمواطاة صحیح نیست نه آنکه
 و خارج هر یک مستقل باشد و هر یک از دیگری جدا نتوانند شاید این قسم متغایرین را در اصطلاح اشعری لایین
 و لا غیر گویند و چون حال صفات با ذات دریافتی همین قسم حال ظلال است با صفات از دریای علم خود و ما
 نسبت مذکوره که مصحح نسبت خالقیت و مخلوقیت است و هر چند ممکن را نسبت با صفات حق تعالی یا ظلال گفته
 می شود در حقیقت آن نسبت با ذات اوست و حده لا شریک له صفات و ظلال مجالی بتجلی بیش نیستند حق تعالی
 میفرماید اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِثْلِهَا مِثْلُهَا أَضْءُهَا وَنُورُهَا
 أَضْءُهَا كَأَنَّهُ لَكَوْكَبٌ دُرٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا
 يُضْيِئُ وَلَوْ أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَنُورُهَا لَنُورُهَا يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ أَزْكَى النُّجُومِ
 وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ فِي يَتُوبُ أَذْنُ اللَّهِ الْآيَةُ الشَّجَرَةُ مُبَارَكَةٌ زَيْتُونَةٌ
 که سبب روشنی مصباح است کنایه از مرتبه ذات است که شرفی بودن و غریبی بودن از آن متفی است و کنایه
 از یقین و لوقا لم نمنسسه ناز کنایه از مرتبه شیون و اعتبارات است که در مرتبه ذات مندرج
 و مصباح کنایه از مرتبه صفات است که زاید بر ذات اند و بیشتر مصد ظهور تا گشته و در جابج کنایه از مرتبه ظلال
 و مشکوه کنایه از عالم امکان است حاصل آنکه نور شجره مبارکه ذات تبوسط اضمار ذاتیه شیونات مصباح
 صفات را اضمارت بنحشیده و تبوسط مصباح صفات زجابه ظلال را درخشان کانها کوکب دری ساخته و تبوسط
 زجابه ظلال ظلمت عالم امکان و ظلمت کفر از مشکوه قلوب و صدر المؤمنین و ظلمت غفلت و شرک و تقی
 از مشکوه قلوب العارفين بر طرف ساخته نور علی نور بمصه ظهور داده قوله یَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ
 عبارات است از هدایت کردن عارف بر تپ نور و معرفت سر بیان نور ذات و جمیع مراتب شیون و صفات و
 ظلال و ممکنات و ایراد اسم ذات در قوله تعالی اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ دلیل واضح است

و در ظاهر سخن لایین و لا غیر

بر آنکه ذات است که مایه الوجودیه همه اشیا است لا غیر **مجدد** و ما در تقریر سابق مذکور شد هست که ممکن است نسبت
 با علت به هم نزدیک است اولی هم از وساطت است و نیز میتوان گفت پس علت ممکن از ذات ممکن بذات ممکن اقرب است
 و معنی **أقرب** الیک من حیث النور و الیک من حیث الظلمه فی ظاهر شد و قاعده که نزاع عقلا متفرست که از ذات شی
 بیشنی چیزی دیگر بلکه اقرب مساوی نتوان شد در اصل و ظل این قاعده منقوض است بلکه اصل بطل از ذات
 ظل اقرب است پس باید دانست که چنانچه اصل بطل از ذات اقرب است همچنین اصل الاصل بطل از ذات
 ظل و هم از ذات اصل اولی اقرب است و همچنین اصل الاصل از همه اقرب است پس ذات بحت
 واجب تعالی شانه ممکن اقرب است از شیونات و شیونات بوسی اقرب انداز صفات و صفات اقرب اند بوسی
 از ظلال و ظلال اقرب اند بوسی از ذات وی و آنچه حضرت مجدد و نه فرموده اند سبحانه و تعالی در الوراثم و الورا
 این درایت و در مراتب اقرب مراد داشته اند نه در مراتب بعد فانه بعد فی الوجودان و اقرب فی الوجود
 و الله تعالی اعلم **مجدد** و ما چنانچه ظلال و صفات در میان ذات بحت و عالم امکان پیش از حجابی معلوم نمیشود
 همچنین قدرت و ارادت عباد در میان افعال اختیاریه عباد و در میان قدرت کامله و ارادت شامه الی حل سلطانه
 پیش از حجابی مدرك نمی گردد و از اینجا مسئله سیر و قدر را باید فهمید پس فرق میان حرکت ارادیه بطش و حرکت
 ارتعاش که بدیهی است اینی است بر وجود قدرت بنده که حقتعالی در وی آفریده حجاب قدرت کامله خود ساخته است
 نه بر افتاد آن پس مذهب حیریه باطل شده و چون قدرت ناقصه بنده پیش از حجابی نیست مذهب قدرت
 باطل شد و نسبت خلق حق تعالی و نسبت کسب به بنده که مستغاف و قوله تعالی **خَلَقَكُمْ مِمَّا تَعْبُدُونَ** است
 ثابت گشت و چون ظهور قدرت کامله درین حجابی مع الفعل ثابت میکنند و پیش از فعل نزدشان
 تو هم قدرت است نه حقیقت قدرت - سوال آنچه از تقریر سابق واضح شده آنست که در عالم امکان
 هیچ چیز وجود حقیقی ندارد و تمام دائره و هم است پس مع الفعل قدرت حقیقی و پیش از فعل قدرت و همی چنانچه
 چو اب بناء عالم بر و هم متیقن است لهذا از قدرت حقیقی گویند و پیش از فعل موهوم بر و هم غیر متیقن است
 لهذا از تو هم قدرت گویند سوال مناط تکلیف با اتفاق علما تو هم قدرت است نه حقیقت قدرت پس
 اگر در قدرت که مناط تکلیف واقع شده و هم غیر متیقن کانیاب الاغوال معتبر باشد تکلیف بالایطاق جائز
 باشد چه که و هم را تا امتناعات هم چنانکه نگاه است و در ممکنات بطریق اولی و تو هم قدرت برجست احکام و زیارت

بیت المعمور که آسمان به قیاس آن است فاما الفرق بنیما جواب اولاً آنکه تکلیف مالا یطاق جائز است اما تفصیلاً واقع نیست کریمه ولا تحملن لها لاطاقة لئلا یجهد بر جوار عدم وقوع آن دلالت دارد ثانیاً آنکه مراد از توهم قدرت که مناط تکلیف است آنست که نظر بر چیزی عاده قدرت متوهم بود و وقوع فعل بقدرت و اختیار عبد نظر بر ظاهر حال تحمل باشد لئلا بر چیزی عاده حج بیت الحرام مقدور بود فرض شد و زیارت بیت المعمور فرض نشد اما اگر کسی زیارت کردن بیت المعمور قسم نوره تداوی حقیقه نظر بر امکان حقیقی یمین منعقد شود خلافاً انصاحیه و نظر بر امتناع عادی فی الفور حادث گردد و کفاره لازم آید و نیز نظر بر ظاهر حال بیان آوردن بر الوجهل واجب گشت و تبرک آن کافر شد مگر نظر بر آنکه در علم ازلی ایمان او مقدر نبود اگر ایمان می آورد انقلاب علم بجهل لازم می آمد پس ایمان آوردنش باین اعتبار محال بود و الله اعلم سبحانه و ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین **سوال** در آیه نور که شش کوفه در میان مصباح است مقید بر آنست که بغیر آن فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یستحکم فیها بالغد و الاصل ان رجالاً لا تلهمهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و انما الذکر لکن یخافون ان یتقلب فیها القلوب و الا بصائر یحیر یأم الله احسن ما عملوا و یرید لهم من فضله و الله یرزق من یشاء بغير حساب و چه تعلیه چه باشد و نیز بعد از آن آیه فرموده و الذین یقرءون انما لهم حساب یقیع یتحسبه الظان انما یحسب اذ جاءه لم یجد له ثبثاً و وجال الله عنده فوقه حساباً و الله یشیر فی الحساب اوظلمات فی بحر یحیی یتغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکن یراها و من لم یجعل الله له نورا فاما له من نوره و چه تعلق این آیت با سبق چه باشد **جواب** دانسته تعالی علم آنچه بر فقیر ظاهر می شود آنست که قوله تعالی فی بیوت اذن الله الی آخره قید کس شش کوفه در میان مصباح است و چه نسبت به طرف متعلق است بقوله تعالی بحسب الله لئلا یرحم من یشاء یعنی یا وجود سیرت نورانی از برش تا فرشت و بودن او تعالی وجود ما هیات و قیوم است شیاء هدایت دینیه راه یا نطق بمعرفت و توانایی علی العموم نیست مخصوص است بهر که ابدیه بصارت کراست فرمایند و بهر که مشتمل خدا باشد و آن هدایت منحصر است در اتباع شریعت و التزام مساجد که هیوت واجب استنفید

و ساکن اهل امت اندیشیم که قیما بالقدر و الاصل کمال طایفه دلیل است بر نیکی
 عمده ترین حصول معرفت مصاحبت مردان خداست که بدوام ذکر و آگاهی موصوف اندر بحال لا تقهریم
 تجارت و لا یقیم عن ذکر الله عبارت از دوام آگاهی شان است و اینجا اشارت است بآنکه تجانی عن
 دار الغرور و اجتناب از فضول مناجات مثل تجارت و مانند آن از ادعای حمیده است هر چند از نجانی
 از بیخ و تجارت و مانند آن مفهوم نمیشود بلکه بیان آنست که تجارت دبیح آنها را از یاد حق غافل نمیکند قوله
 تعالی یحییٰ ایمهم الله احسن ما عملکم و عده نعمای بهشت است قوله تعالی و ایزد هم قیوم
 فضله اشارت است بمعاملات حق با دوستان خود قوله تعالی و الذین کفروا اعمالهم کسراب
 بقیعة الیه بیان است این مدعا را که ریاضات کفار و اعمال شان شمر عرفان نمیشود و تقدیر کلام آنست
 و الذین کفروا الا یهدیهم الله لیقروا و بیانش آنست که اعمال شان بدو گونه است قسمی است که دظا هر
 مردان حسن معلوم میشود مثل صدقات و صلوات حام و کف نفس از ایدار خلاق و عدالت و ترحم و مانند آن
 چون ایمان شرط قبول اعمال است از احوال این قسم اعمال شان مانند سرب است که از دور نشانه امیدوار
 کند که سیراب کند چون نزدیک بوی رسد بجز سست و اندوه نافرید و قسمی ظاهر القبح است مثل بت پرستی و ظلم
 و مانند آن حال این قسم اعمال شان مانند حال ظلمات است ظلمت بحر و ظلمت موجی که آن دریا را پوشیده است
 و ظلمت موجی دیگر بالای موج اول و ظلمت ابر بالا همه ظلمات بعضها فوق بعض است چهار درجه ظلمت که
 که در کفایت شده اول ظلمت غفلت که طبعی نفس اماره و عناصر عالم خلق است و مصاحبت شان در
 لطائف عالم امر سرایت کرده این ظلمت بنزله ظلمت دریاست و دوم ظلمت کفر سوم ظلمت معاصی قبا که
 اعمال این هر دو ظلمت از آنها را ظلمت اول ناشی هستند چنانچه امواج از دریا چهارم ظلمت موانع حاجی
 و مصاحبان بد که در آخرت دوری آرند و کنند و گویند یا لیتین کما آخذن فلا ناکلینا یا لیتین
 و یبیک بعد المیزر قین فیلس القریسین این بنمایه ابر است که بالا آن سایه کرده و الله اعلم
 مکتوب دوم نیز بحضرت شاه علام علی صاحب در تحقیق مقامات مجددیه
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین مولوی صاحب
 شفیق مهربان من سلامت رفته سامی چند و پیش ازین در تحقیق مقامات مجددیه رفته رفته بود چون

فقیه بخاری داشت و درین ایام کم فرصت بود از نخبیت بجاوب آن پیرداخته بودم معاف دارم که اکنون متواتر
 دو رقم دیگر رسیدند ناچار آنچه معلومات فقیر بود بحسب عقل و دانش خود ترجمه نمودم اگر خطای رفته باشد اصلاح فرمایند
 ما کان منه صوابا فمن الله ومن مشائخی وما کان منه خطأ فمینی والمسئول من الله العفو
 والعفوان محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب است ازوه لطیفه پنج ازان را عالم
 خلق است عناصر اربع و نفس حیوانی که بهی است لطیف ساری در جسم کثیف که در هر عضو عضو سرایت دارد
 و ناشی است از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مراتب است پنج لطیفه عالم را پنج آفتاب بر فلک است
 و بسبب مقابل و صفا آئینه زجاجی آفتاب در آئینه منعکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب در آئینه پدیدار
 میگردد و حال آنکه آفتاب از اوج خود بیرون نکرده بچنین لطائف عالم امر قلب و روح و سر و فنی و اخفی که مقرر نهاد
 فوق العرش است کریمه قل الله و من اولی و ما اقرتکم من العلم الا فکلیله در شان آنهاست
 درین آئینه نفس منعکس گشته و آثار آنها توسط نفس و در بدن انسانی بهیودا شده و آنچه در احادیث وارد شده که
 ملئکه الموت روح انسانی را از بدن ترع میکنند و حله های از بهشت می پوشانند یا موج از دوزخ می پوشانند
 اینهمه از احوال نفس است که مرکب روح علوی است پوشانیدن لباس بدون جسم تصور نیست بهتر باید دانست
 که تا لطائف عشره انسانی مرکب و مصفا نشود و لائق تجلیات رحمانی نمی تواند شد پس در طرق دیگر و ابتدا بر کیه
 لطائف عالم خلق می پردازند بر ریاضات و مجاهدات و جذب پنج کامل مکمل تصفیه لطائف بهم میرسد و لطائف
 عالم امر هنوز نکرده و ظلماتی است پس تصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود و در آفاق صوفی می بیند که کسب
 می بیند یا قمر ناقص یا تمام و شمس و ماه و آنرا سیر ارقامی میگویند بعد از آن سیر نفس میکنند و به ترکیه عالم
 امر می پردازند و در طریقه نقشبندیه که اقرب طرق است اول ترکیه عالم امر می پردازند و انوارشان در قلب
 روح و سر خود در خودی بیند و آنرا سیر نفسی میگویند و سفر در وطن نیز گویند کریمه سکینة یهضما یا تینا
 فی الا فاق و فی انفسهم تره و صوفیه کنایت ازین دو سیرت قدما نقشبندیه بعد ترکیه لطائف
 امر تصفیه نفس و عناصر می پردازند و مجدوبه با هم خلط نمودند محققان گفته اند که در خارج ذات حق تعالی
 موجود است و سوا او تعالی هیچکس نیست چه موجود نیست و بقول حضرت مجید صفات ثانیة حقیقه تیز و جوی
 در خارج اند و دیگر صفات موجود اند یعنی آنکه مشارا انشراح شان در خارج موجود است و صوفیه وجودیه

سیر ارقامی در سیر نفسی و سفر در وطن

صفات را زاید بر ذات نمی گویند و در خارج سوار ذات هیچ چیز را نشأت وجود نمی کنند و گفته اند که حق تعالی چون
 ذات و صفات خود را جملاً و انسته مرتبه اجمال علمی را وحدت می گویند و چون تفصیل و انسته مرتبه تفصیل علمی را
 احدیت می گویند و عکس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم متحقق اند تعیین روحی و تعیین مثالی و تعیین جسمی
 گویند و این را تسریلات خسته و حضرت خسته گویند و چون عکس و ظلال را عین ذی ظل گویند که آن صفات
 و صفات را زاید بر ذات ندانند عین ذات و اندک تا قابل همه اوست می شوند و چون در خارج سوای ذات
 موجود نیستند می گویند الایمان ما شئت را شئت الوجود اما حضرت مجدد و صفات و امثال ایشان
 که بصیرت قوی دارند می گویند که صفات عین ذات نیستند بلکه زاید بر ذات آری ذات محتاج صفات نیست اگر
 فرضاً صفات نمی بودند از ذات هم کار صفات سرانجام میشد پس ذات من حیث انکار علم میکند آن را شان
 العلم می گویند و که نشان الحیوة والقدرة والسمع والبصر والآلة والطام والتکون صفات گویا فرغ شد
 اند و عکس آنها را عکس اعتباراً و سمع و بصر و غیره که در ذات اند از اشیاء می گویند و صفات زاید و عکس
 و فرغ نشان و حکما و صوفیه وجودیه همان شیون و اعتبارات را که عین ذات اند صفات می گویند و صفات زاید
 ثابت نمی کنند و اعتبارات شیون با هم مرادف اند متغایر نیستند و حضرت مجدد با وجود تغایر صفات از ذات
 ممکن است که مصدر شر و قلیح اند عکس صفات نمی گویند و تجاشی میکنند از آنکه کس نخین را حاکی صفات
 مقدسات گویند مگر جماعه معصومین اعنی انبیاء و ملائکه را برای صفات علیات میدانند و لهذا عصمت خاصیت
 آنهاست و دیگران باین دولت مشرف نیستند بلکه آنها عکس ظلال صفات اند که عبارت اند از اخص و صفات
 که در مرتبه علم موجود اند و بجهت تقابل ضدیت با نوار صفات منور شده اند آن ظلال صریات و مبادی تعینات
 ممکنات اند و در خارج حقیقی نزد حضرت مجدد سوار ذات و صفات نمایه هیچ چیز موجود نیست لیکن در خارجی که ظل
 خارج حقیقی است حق تعالی عکس ظلال را با وجود ظلی موجود ساخته و نشاء احکام و آثار بقدرت کامله خود گردانیده
 و در صورت همه اوست گفتن محض خطاست همه از دست باید گفت و چون عالم عکس ظلال اند و ظلال عکس
 صفات اند و صفات عکس شیون و شیون مندرج در ذات حق تعالی از ذات ممکن بکس قریب
 تر است و هم از صفات که حضرت مجدد و فرموده اند که هر چند احد المتغایرین از متغایرانی اقرب علیه اند شد و عقل
 اقربیت بین المتغایرین تصور نمی تواند کرد لیکن بنظر کشفی ظاهر شود که اصل نسبت بظل از ذات ظل قریب تر است

شرح
 این
 کلمات
 در
 این
 کتاب
 در
 این
 کتاب

فی
 شهادت
 و
 حکم

فی
 شهادت
 و
 حکم

واصل الاصل نسبت بطل از نفس تطل و از اصل او قریب تر است و کما: اصل الاصل الاصل اقرب است نسبت
 بطل از اصل او و اصل الاصل او و اگر خواهی که مدعی استعول سازی باینکه این نسبت که بر سر
 اصل ایجابی وجود موضوع شرط است پس در وقت عدم به موضوع تطل اولی اهم میست و سلب بسیط صحیح است
 در وقت انعدام زیر زیره صادق نیست و زیره یس زیره صادق است پس اول باید که زیره از علت خود
 نسبتی بهم سر که شرط وجود او باشد بعد از زیره یس صادق آید پس نسبت ممکن بعد است و مقدم است بر عمل ذات
 وی بر وی پس علت اقرب انداز ذات او اینست تقریرات برای ایشان قلب مشکک است و اگر نه که میسه
 شَحْنُ اقْرَبُ الْاَكْبَرُ مِنْ حَكْلِ التَّوَرِیْنِ برای ایشان بالیقین کافیست آبی برادر با وجود اقربیت و با
 نسبت ممکن از ذات او ممکن از واجب بعد گشته و حجاب میان واجب و ممکن غفلت است از واجب تعلق
 علم ممکن بغیر واجب خواه علم حصولیت که بغیر عالم تعلق و از دیا علم حضوری که بذات او تعلق دارد شاید که قول
 رسول الله صلی الله علیه و سلم حجاب به النور کنایه باشد از علم که علم این نور تعبیر میکنند و قوله صلی الله علیه و سلم
 ان الله تعالى سبعون الف حجاباً ما من نور و ظلمة که آیه باشد از هر دو نوع حجاب که حجاب غفلت
 ظلمانی است و حجاب علم حجاب نورانی و شاید حجب عبارت از دایره ظلال باشد که ظلال اسم الهادی نورانی و ظلال
 اسم المضل ظلمانی باشد حق تعالی انبیاء را فرستاد و اولیاء را تا بان شان گذاشت تا حجاب از میان بردارد و آتش
 محبت در دلهای سالکان افروزند نسبت عشق آن شعله است آن چون بر فروخت به هر چه جز عشق باقی
 جمله سوخت به قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المرء مع من احب و چون معیت بیچون دست و پا
 بنده را با خدا قرب بهم رسد و این قرب که دست و پا را تب فی قنای دارد لا یرال عبدی یتقرب الی
 بالنواقل از آن خبر میدهم پس هرگاه بنده را قرب بیچون بهم رسد و ظلال او در عالم مثال بصورت
 دایره ظاهر شود و خود را در عالم مثال بنید که بفوق سیر میکند تا بعدیکه دایره ظلال رسیده خود را داخل دایره
 پستتر متلون بلون ظلال پیشتر محمل و فانی و این دایه بقا از آن بنید و همچنین بنید خود را که سیر میکند و اصول
 آن تا انتها دایره ظلال بقدر حوصله خود و اگر نه آن دایره فی نفسها با یکدیگر دایره نهایت ندارد -
 نسبت به جنبش غایتی دارد و نه سعدی را سخن پایان به بغیر نوشته مستقی و دریا همچنان باقی به قمار قلب
 روح و سر زخفی و اتحق و در ظلال اسما و صفات الهی در همین جایست میدهم مگر انخی را با لاتر همه سالی است

و ولایت کبری و ظهور بطون

و حقیقت کبری حقیقت صلوٰۃ حقیقت قرآن

پیشتر طی و ابره ظلال که مبادی تعینات ملکات است غیر انبیا و ملائکه سیر در اصول آن که اسما و صفات اند واقع
 میشود که آن مبادی تعینات انبیاست علیهم السلام و وصول بدان بالا صالیه منحصر بانبیاست علیهم السلام
 و دیگر از احاصل میشود که پورشت و طفیل تجت این اسما و صفات که مبادی تعینات انبیانند بحسب ظهور و
 بحسب بطون و معنی ظهور و بطون آنست که اسما و صفات را در اعتبار است کی قیام بذات و آن روحی است
 و آنرا بطون میگویند پس دوم اعتبار مصدر تیه آثار و حیثیت تربیت ملکات و آن روحی است و آنرا ظهور
 میگویند پس اسما و صفات باعتبار ظهور مبادی تعینات انبیانند و وصول بدان مقام ولایت کبری و ولایت
 انبیانام دارد و فناء نفس درین موطن میسر میشود چنانچه وصول بمرتبه ظلال و ولایت صغری و ولایت اولیا
 نام دارد و اسما و صفات باعتبار بطون مبادی تعینات ملائکه اند و وصول بدان ولایت علیا و ولایت ملار
 اعلی نام دارد و بعد طی این هر دو مقام وصول بذات بحت است و وصول بدان مقام بالا صالیه تعلق دارد
 بمنصب نبوت انبیا که اسم بحسب وصول آن مقام افضل اند از ملائکه و اگر نه ولایت ملائکه فوق ولایت
 انبیاست و اکل ترین از امتنان هم بحسب کمال متابعت انبیان بدان درجه واصل میشوند **ثُمَّ الْاَوَّلَى الْاَوَّلَى**
وَقَدْ بَلَغَ مِنْ الْاَوَّلَى بَيْنَ كَمَا لَاتِ ولایت اصحاب الیمین اند **ثُمَّ الْاَوَّلَى الْاَوَّلَى**
الْاَوَّلَى وَثَلَّةٌ مِنْ الْاَوَّلَى بَيْنَ و ارباب کمالات نبوت سقرین اند **ثُمَّ الْاَوَّلَى الْاَوَّلَى**
بَيْنَ الْاَوَّلَى وَثَلَّةٌ مِنْ الْاَوَّلَى بَيْنَ یعنی من الانبیاء و قریب **ثُمَّ الْاَوَّلَى بَيْنَ** یعنی من ائمه محمد صلی الله علیه و سلم و هم الصحابة و کثیر من امتهم
 و جماعه من ائمه السالین و جماعه فی آخر الدوره و بعد تجدید الدین بعد الف مائه من الجوده در کمالات نبوت تجلی و
 وایمی است بچهره اسما و صفات و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم موجبی است از دریای کمالات نبوت
 این هر سه دوازده با هم مثل ابره و اسمر است و مثل مرکز و محیط نوعی با هم تفاوت در مرتبه دارند که بر ادلی الالبصا
 ظاهر میشود و بعد کمالات ثلثه باچ از کمالات قدسی آیات حضرت محمد و هم حضرت ایشان عرود الوثقی و از سال
 شواهد تجدید حضرت دلیل التجدید بعد الاحد ظاهر میشود و هم در مقام سلوک از جناب حضرت ایشان شایسته
 استقامت و در سه دوران پیش می آید و تقسیم و تاخیر تسلیم آن هر دو راه پیران مناسب مصلحت اختیار میفرمایند
 یکی حقیقت کعبه ربانی که آنرا سراسر اوقات غفلت و کبر یا دنو صرف بچون تعبیر میفرمایند و بالاتر از آن حقیقت
 قرآنی است که آنرا عبودیت بچون تعبیر فرموده اند و بالاتر از آن حقیقت صلوٰۃ است که آنرا بکمال وسعت

بجای تعبیر فرموده اند بالاتر از آن مقام عبودیت حرف گفته اند و گفته اند که آنجا سیر گنجایش نیست آنجا فقط سیر
 نظری است اگر میسر شود بلا بودی اگر اینهم نبودی و دیر قدم گاه تا حقیقت صلوٰه است که منتهای مقام
 عابدیت است میفرمایند وقف یا محل فان الله یصلی اشاره بدان است که فوق حقیقت صلوٰه
 بولا نگاه نیست آن صلوٰه است که از مراتب و جوب برای مرتبه تنزیه صرف صادر میشود راه دوم بعد کمالات
 ثلثه دایره محبت است که خلعت محیط آن دایره است و آن مبدأ تعین ابراهیم است علیه السلام آنرا ولایت الهی
 گویند مرکز آن محبت است چون بدان مرکز رسیده می شود آن مرکز دایره ظاهر می شود که محیط آن صرف محبت است
 که مبدأ تعین موسی کلیم الله است علیه السلام آنرا ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبوبیت است چون بدان مرکز
 رسیده می شود آن مرکز دایره ظاهر میشود که محیط آن محبوبیت مخرجه است که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی
 گویند و آن مرکز ولایت احمدی است سرور انبیاست صلی الله علیه و سلم باعتبار نام پاک او محمد و مرکز آن محبوبیت
 صرف است که آنرا حقیقت و ولایت احمدی گویند و مبدأ تعین روحی آن سرور است باعتبار نام پاک او احمد صلی
 علیه و سلم و همین دایره محبت را چون باجمال بی ملاحظه خلعت و محبت و محبوبیت صوفی متوجه میشود سیر در تعین
 جی کرده باشد و سیر در تعین وجودی هم در همین اثنا واقع میشود بالاتر از این مقامات مبادی حقایق تعینات
 انبیاء مقامات تعین است که آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و آن از تضائص
 سرور پیچیده است صلی الله علیه و سلم لی مع الله وقت لا یسعه فیها ملک مقرب و لا بنی مرسل
 اشارت همین مقام گفته اند و بعضی صاحب دولت آن اولش خواران سرور را بطیف اول علیه السلام ازین خوان
 نعمت اولش عطا گشته اگر بادش بر در پیرزن بیاید تو ای خواجه سبکست مکن غفلت سرور انبیاء
 از اینجا ظاهر میشود که اولش خواران ادب این دولت مشرف می شوند حقیقت عدم و برپلوی حقیقت قرآن
 و دایره سیف قاطع در پلوی ولایت کبری فرموده اند ظاهر سیف قاطع موجبیت از اسماء و صفات از قبیل
 ولایت کبری چون نقص را قفا اتم آنجا دست میدهد لهذا نام او سیف قاطع شد و الله اعلم در اینجا دو شبهه خاطر
 می خلد که حل آن از مکاتیب حضرات بدست نیامده شبه اول آنکه حضرت مجدد در راه ولایت حقیقت محمدی
 صفتی العلم ظاهر شده چنانچه در مکتوبات طریقه و غیر آن بیان فرموده پسر نشان العلم ظاهر شده پسر حقیقت
 جامع ظاهر شده و چه تطبیق درین مکشوفات پنهان فرموده اند که گاه باشد که ظل شی بصورت اصل ظاهر

ولایت الهی و ولایت موسوی و ولایت محمدی و ولایت احمدی
 تعین حق تعالی در جود

و حقیقت صوم

میشود و پسترس چون باصل میسرند آنگاه واضح میشود که آنچه پیش ازین ظاهر شده بود وظل بود اصل نیست اینها
 صفت العلم را در ابتدا حقیقت محمدی گفته بودم چون نشان العلم که مری صفت العلم است رسیدم دریافت
 که حقیقت محمدی نیست پسترس چون نشان جامع رسیدم که نشان العلم جزو نیست از اجزای او دریافت شد
 که حقیقت الخالق و تعین اول و حقیقت محمدی همین است و در آخر کشفیات ظاهر شده که تعین اول تعین
 وجودی است و پسترس از آن ظاهر شده که تعین اول تعین جبری است و شاهان مقال فرموده اند حدیث است
 کنت کذا خفیا فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب
 سر بر نهاده که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و ولایت ابراهیمی و موسوی و محمدی و احمدی در دوره حسب تفصیل
 صدر بیان فرموده اند پس از اینجا لازم می آید که نشان العلم جامع ظل تعین جبری باشد که سابق بصورت اصل
 خود را دانهوده بود و این روانا باشد که صفت العلم از صفات حقیقیه است و نشان العلم عین ذات است بتغایر
 اعتباری و صفت بحسب از صفات اضافیه محال است که اصل نشان العلم یا صفت العلم باشد و شجره و نم است
 که کمالات نبوت عبارت است از تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات بعد قطع مراحل سیر در ولایت کبری
 و علیا که سیر در صفات است و اصول آن و اصول اصول آن و در ششویون و اعتبارات من حیث الظهور
 و البطون پس بعد قطع مراحل صفات و استسعاد تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات ترقی از آن مقام
 چه معنی دارد پس در العبادات آن قربت حقیقت کعبه عبارت از سروقات عظمت و کبریا است و این اضافت
 بیانیه است یعنی عظمت و کبریا که سروقات ذات اند - سوال عظمت و کبریا از صفات اند که مصدر العلم العظیم
 و اسم الکبیر انما طلاق سروقات بران از چه راه است جواب در حدیث قدسی آمده الکبیر یاء ردائی
 والعظمة ازاری فمن نازعنی فیها اخطأ فی ناری انار و در اینجا پنجم سائر بدن انسان اند
 همچنین صفت عظمت و کبریا الهی مانع اند از ظهور و درک البصا حیث قال لا تکره که الا بصمک اکره
 لهذا اطلاق سروقات مجسم گشته آدم بر اصل سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت و کبریا است و حقیقت قرآن و
 صلوة و سست بچون است که مصدر اسم الواسع است آن نیز صفت است و حقیقت صوم عبارت از صفات
 سلویه است که صمد لا یاکل ولا یشرب ولا یلد ولا یولد و له یکن له کفوا احد
 و محبت و محبوبیت هم از صفات اند بلکه از صفات اضافیه تفوق آن از مرتبه کمالات نبوت که تجلی ذات

بجست است چه معنی دارد و مگر صوفی در خیالات رجوع قهقری میکند این شبهه ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم
 ارشاد فرمودند که فی الواقع حقیقت محمدی و حقیقت احمدی از دایره صفات اندازد لایست کبری لیکن شاید که
 حصول بعضی تفصیل موقوف بود بر تحصیل کمالات نبوت لهذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات
 باشد لیکن در حل این هر دو شبهه آنچه بخاطر نفی گذشته و آنرا بخدمت حضرت ایشان شهید هم عرض کرده بودم
 و جناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیده تسلیم فرمودند و گفتند که شاید بگویند باشد و آن آنست که ذات حق سبحانه
 در خارج موجود است و صفات ثانیه او تعالی نیز در خارج موجود اند و دیگر صفات ثبوتیه و سلبیه اضافیه هم
 در خارج موجود اند بدین طوری که انتشار استیلاء آنها در خارج موجود است چنانچه گفته شود که در موطنی که زید موجود
 در آن موطن ابوت زید ممر و راهم موجود است بدین معنی که انتشار استیلاء آن در آن موطن موجود است و همی
 و عقلی محض نیست اگر فرض کرده شود که تعقل و عاقل در جهان نباشد زید را با عمر نسبتی است که اگر عاقل
 موجود شود حکم کند با بوت زید ممر و راه حاصل آنکه ذات و صفات حق سبحانه و تعالی در خارج موجود اند و سوار
 شان پنج چیز در آن موطن موجود نیست پسر علم حق سبحانه ذات او و صفات او اجمالاً و تفصیلاً متعلق شده
 پس در مرتبه علم هم ذات حق تعالی موجود است و هم صفات حقیقیه و صفات دیگر ثبوتیه و سلبیه اضافیه نقایض
 صفات هم در مرتبه علم موجود اند و از آن دایره ظلال ناشی گشته و از دایره ظلال دایره امکان در مرتبه علم پدید
 و در خارج ظلی بوجود ظلی نمودار گشته و ازین کثرت در وحدت حقیقی که در خارج است خلل راه نیافته ازین تقریر
 ظاهراً گشته که کمالات را سوار مرتبه علم و وجود ظلی و و همی در خارج حقیقی گنجایش نیست و ذات و صفات الهی را
 و موطن است یکی موطن خارج حقیقی و دوم مرتبه علم واجب دیگر باید دانست که سیر و سلوک صوفی مکانی نیست
 که از محض با وج سیر و دونه انقلاب مابیت است که ممکن واجب شود که این محال است بلکه عبارت است
 از آن که بجناب انبیاء و اولیا بختی بهم میرسد که بدان محبت بحکم المرء مع من احب نبوده را با ظلال اسما
 و صفات و ذات واجب معینی همچون حاصل میشود و ترقی در آن معیار در عالم مثال بصورت سیر مکانی تمثیل
 میشود و کمال آن معیت بصورت وصول و محال و تما و دیده میشود و چون بصورت چون بنظر کشفی و دیده میشود
 چنانچه یوسف علیه السلام بقرات و سنابل را بسین قحط تعبیر فرموده بود و در ذیل اکرم صلی الله علیه و سلم هم چنین
 را بصورت زن سیاه فام و دیده غرض که همچون در عالم مثال بصورت چون دیده میشود اکنون باید دانست

وقال قائل
 زید با عمر و گویا گویا گویا
 زید با عمر و گویا گویا گویا
 گویا گویا گویا گویا گویا
 گویا گویا گویا گویا گویا

صفات مست و مرتبی آدم است چون فناء قلب در اصل او صوفی را حاصل شود آن صوفی صاحب ولایت آدم
 علیه السلام باشد و چون روح هم در اصل خود فانی شود و اصل روح شقیق ابراهیم و فوح علیه السلام است آن
 زمان صوفی را صاحب دو ولایت گویند ولایت آدمی و ولایت نوحی و ابراهیمی و چون سر هم در اصل خود فانی شود
 که شقیق موسی است علیه السلام صاحب ولایت موسوی هم باشد و چون نخی هم در اصل خود فانی شود که شقیق
 عیسی است علیه السلام صاحب ولایت چهارگانه شود ولایت عیسوی هم او را باشد و چون نخی هم در اصل خود فانی
 شود آن صوفی صاحب ولایت پنجگانه باشد اختی زیر قدم آنحضرت است و اصل اختی شقیق اوست علیه الصلو
 و السلام ضمنیه از مقامات سلوک نیست بلکه ضمنیت عبارت است از آن که یک ولی در ضمن دیگری باشد
 پس هر کما لیکه متضمن بر وزن فاعل ابراهیم رسیدنی اختیار متضمن بر وزن مفعول در آن شریک باشد چنانچه
 مای کلان مای خور در ذکر کم گیر و هر جا که مای کلان سیر کند مای خور هم بی اختیار در آن سیر شریک باشد پس
 ضمنیت یک ولی اگر ولی دیگر را دست دهد از ضمنیت صغری گویند و هر کس ضمنیت بارسول اکرم دست دهد
 او را ضمنیت کبری گویند ابو بکر رضی الله عنه از ضمنیت کبری بود و لهذا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 ما صبت الله فی صدری الا صببته فی صدر ابی بکر و رسول فرمود که من و ابوبکر و سوار یکم در دست
 اسپ من سبقت کرد و حضرت شیخ محمد عابد ضمنیت کبری داشتند و حضرت شیخ مزار صاحب رضی الله عنه ما را
 بضمنیت خود بشارت داده بودند نه بضمنیت کبری لیکن چون آنحضرت ضمنیت کبری داشتند و ایشان شید
 و در ضمن ایشان بودند ضمنیت کبری توسط لازم می آید و ایشان شید این عاصی را بضمنیت خود بشارت
 داده بودند و الله اعلم بحقیقه الحال و المسئول منه حسن العاقبه -

ضمنیت صغری و کبری

مکتوب سوم نیز شاه غلام علی صاحب حل اشکال و آورده بر بعض مقام

طریق و بیان سلوک جذبه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلو و السلام علی رسول الله و آله و صحابه
 اجمعین حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریق میفرماید نصف ساقل این دایره یعنی ولایت کبری متضمن
 اسما و صفات نامیده است و نصف عالی آن شش بر شین و اعتبارات ذاتیه بعد از آن اگر بمحض فضل الهی مقام

صفات و شیونات ترقی واقع شود و سیر در دایره اصول آنها خواهد بود و از گذشته این دایره اصول آن اصول است
و بعد از طی آن دایره قوسی ظاهر خواهد شد و از آن دایره غیر از قوسی ظاهر نشد این اصول سه گانه اسما و صفات
که مذکور شد اعتبارات اند و در حضرت ذات که مبادی صفات و شیونات گشته این همه تفصیل اسم الظاهر بود که
یک بازوی طیلان است و اسم الباطن هنوز در پیش است سیر در اسم الظاهر سیر در صفات است بے آنکه
در ضمن آن ذات ملحوظ گردد و سیر در اسم الباطن نیز هر چند در اسما و صفات است اما در ضمن آنها ذات ملحوظ
در صفت العلم ذات اصلا ملحوظ نیست و در اسم العلم ملحوظ ذات است و سپس پرده صفت زیر که علیم ذاتی است
که مراد از علم است فالسید فی العلم سیر فی الاسم الظاهر و السید فی العلیم سیر فی الاسم الباطن
و قس علی هذا سائر الصفات و این اسما و صفات که با اسم الباطن تعلق دارند این ولایت علیات
ولایت ملا را علی و فرقی که در میان علم و علیم و میان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده اند اندک خیال کنی حکم
قطره وار نسبت بدرباری محیط در گفت نزدیک است و در حصول و در رشتن این سیر واقع نموده اند که گویا
برای سیر در دایره بسیار می رفتن مانده شده ام بعد طی مسافت بسیار قنای شهری ظاهر شد و بعد دخول شهر
ظاهر شد که این شهر از تعین اول است که جامع جمیع مراتب اسما و صفات شیون و اعتبارات است و تیر علیات
مراد اصول این مراتب را و اصول آنها را و نتهای اعتبارات ذاتیه است در آن مقام ملاحظه نموده اند که آیا
این تعین اول حقیقت محمدی است یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا ذکر یافته و آن ظل این
تعین اول است و سیر یک فوق آن شهر واقع شود شروع از کمالات نبوت خواهد بود و این عبارت از مکتوب
طریقہ دولیت و ختم از جمله اول انتخاب است ازین کلام عزیز انکلام مستفاد میشود که کمالات نبوت عبارت
از تجلی ذات بخت است زیرا که اگر صفاتی از صفات زائده اند پس باعتبار وجود یا انقضاء نصف ساقط دایره
اولی از ولایت کبری است و اگر از صفات غیر زائده اند که اتیان خارجی از ذات ندارند و آن صفات را شیونات
و اعتبارات گویند و نصف عالی وارد اولی از ولایت کبری است صفات اضافی و صفات فعلی و صفات
حقیقه ثانیه که حیات و علم و قدرت و آزاده و سمیع و بقیم و کلام و تکوین اند این همه داخل صفات زائده است
و اصول این همه در دایره ثانی و اصول اصول آن در دایره ثالث و اصول این همه در قوس اند و این همه صفات
باعتبار وجود بالذات المقدمه در دایره ولایت علیات بلکه ذات که در پس پرده صفاتی از صفات است

ابرهم در ولایت علیاست چنانچه شرح آن در تفرقه العلم و العلیم بالا گذشت پس باقی نماند برای تفوق ازین مقام
 اگر در مرتبه ذات بخت پس در کمالات نبوت تجلی ذات بخت است لا غیر پس چون فوق کمالات نبوت و رست
 و اولی العزم حقیقت کعبه که عبارت از سر اوقات عظمت و کبر یاست و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة که
 وسعت ذات بیچون است و معبودیت صرف و خلقت و محبت و محبوبیت و تعیین وجودی گفته اند و این همه
 داخل صفات اند بلکه از صفات زائده بلکه از صفات اضافیه غیر حقیقیه که پایان تر از صفات حقیقیه اند چه که
 صفات حقیقیه زیاده از هشت صفت مذکوره کسی نگفته بلکه صفت تکوین که صفت هشتم است ترا شعری
 از صفات نیست صفات حقیقیه نزد او هفت است پس البته رجوع تفرقی لازم می آید و حل اشکال منحصراً
 در همین است که صفات که بعد از کمالات نبوت وصول بدان میسر میشود غیر آن صفات اند که در ولایت کبری
 و علیا گذشت لیکن استغراق و شمول صفات که در دایره اولی از ولایت کبری و علیا مذکور شده و استغراق
 اصول آن و اصول اصول آن و اصول اصول آن ازین احتمال ابا می کند و آنچه آن مهربان از طرف
 خود در حل آن نوشته اند که وسعت و محبت دو قسم است یکی اضافی دو هم ذاتی و همچنین محبت او تعالی یکی
 بذات او تعلق دارد و دوم بغیر او و همچنین محبوبیت این تقریر بیچ خائده نمی کند چه که هم اقسام صفات داخل
 دایره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه دیگر در سه دایره دیگر از ولایت کبری اند و سپس
 او را مجموع شش و تیر آنچه تقریر حضرت رفیع الدین صاحب در تقسیم صفات نوشته اند آنهم حل اشکال
 نمی کنند این تقسیم صحیح است که صفات دو قسم است یکی ذاتی و اتیان خارجی از ذات دارند و دوم گنجایش زیادتی
 ندارند لیکن قسم اول را که سه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجود بالانفس و دوم مرتبه وجود بالذات المقدسه سوم
 مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چه که صفات زائده لا اندراج در ذات چه معنی دارد که منافعی زیاد
 است پس صفات زائده را دو مرتبه است وجود بالانفس و وجود بالذات المقدسه و اندراج در ذات خاصه
 قسم ثانی است که زائده بر ذات نیست و این همه اقسام صفات خواه زائده اند بر ذات یا زائده نیستند بر ذات
 بلکه عین ذات اند و مستحق بشیوئات اند همه در دایره اولی است از ولایت کبری من حیث وجود بالانفس و
 در دایره علیاست من حیث وجود بالذات المقدسه پس از تقریر حضرت مجد در صنی الشریعه که بالا مذکور شد بیچ
 صفتی خارج از ولایت باقی نماند مشفق من در ضمن نوشتن این خط و جواب خط آن مهربان فقیه جمیل

تقریب کثر الیه ملاحظه کرد و از آن معلوم شد که سابق همین اعتراض را اصحاب حضرت ایشان عروه الوثقی در جواب ایشان معروض داشته اند و مکتوب آنجناب در جواب این صادر شده یکی آنکه نوشته بودند که چون معامله کمالات نبوت بذات بحت تعلق داشته باشد ترقی حقیقت کعبه و حقیقت قرآنی بر آن چه صورت دارد و حتی و اما از کجا معلوم میشود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد از فقیر که نقل کرده اند فقیر هرگز نگفته است و در کلام حضرت ایشان هم قدس الله سره الا قدس معلوم نیست آری کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سه گانه است پس عباد از اسما و صفات و شیون و اعتبارات و تشریفات و تقدیسات است و بعد از ترقی از اسم الظاهر و اسم الباطن است که در مکتوبات بیان طریق تفصیل مذکور است لیکن در ذات بحت بودن آن سخن است چگونه این معامله بذات صرف تعلق باشد و حال آنکه حضرت ایشان در همان مکتوب تحقیق کعبه را که عبارت از سه اوقات عظمت است فوق کمالات نبوت نوشته اند و ایضا در همان مکتوب مرتبه ذاتیه را فوق این کمالات ثابت کرده اند آنجا که نگارش فرموده اند که ذات الله در این وجود و عدم است دیگر مکتوب آنجناب باین عبارت صادر شد سوال مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسما و صفات و شیون و اعتبارات پس تفوق حقیقت کعبه و امثال آن که اعتبار سجودیت و جز آن در آن ملحوظ است بر کمالات نبوت بچه معنی است جواب این نوشتن تفصیل بنحو این تقدیر بداند که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسما و صفات و شیون و اعتبارات است که در ولایت کبری و علیا ثابت اند مشفق من ازین دو مکتوب جناب عروه الوثقی رضی الله عنه و عن اسلامه و اخلافه نیز حل مشکل نمی شود چه اگر بعد از انقضای جمیع اسما و صفات و بعد تمام شیون و اعتبارات ذاتیه که همان ذات است بملاحظه مبادیت صفات و بعد ترقی از تشریفات و تقدیسات نیست مگر مرتبه ذات بحت و آن کمالات نبوت است پس نفی کردن ذات بحت از آن مرتبه علیه همین محل اشکال است و معانرت اعتبار سجودیت و معبودیت و محبت و محبوبیت و وسعت بچون و مانند آن از اعتبارات و شیون است که سابق در ولایت کبری و علیا پیش از کمالات نبوت گذشته چگونه صورت بند و بهر حال جوابی که از زمینه اشکال تقدسی بخشید فقیر بدان ملهم شده خواه از الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن همانست که بخدمت سامی معروض داشته بودم اگر ان حق و صواب است فمن الله سبحانه بفضله و احسانه و اگر خطاست فمن نفسی المظلمة المدحنة الخاطئة اعتقاد کردن صاحبان بر آن واجب نیست و فقیر مدعی کمال نیست مجادله و مبارزه منظور نیست

حاشا و کلام اینچه شاه این از کلام حضرت مجدد طلبیده بودند اگر شاه این در کلام آنحضرت اعلیٰ منزل می بود من
 این جواب را نسبت بخونی کردم حکایت از کلام آنحضرت رضی الله عنه می نمودم **مهر بان من** در صورت
 اتحاد و ملوک تعارض در میان نبودن و اعتبارات را مقدمه از کمالات نبوت و متناخره صورت نمی بند و باین
 تقریر که صفات و شیونات و اعتبارات که در مرتبه علم تقریر دارند در ولایت تجلی میشوند ذات بحت که هم در مرتبه
 حضرت علم تقریر دارد در کمالات نبوت تجلی میشود اگر گفته شود که کمالات نبوت ذات بحت تعلق دارد و اینهم صحیح است
 و اگر نفی کرده شود گفته شود که ذات بحت تعلق ندارد و ذات بحت بودن آن سخن است چنانچه حضرت عروه الوافی
 و حضرت مجدد رضی الله عنهما فرمودند که ازین ماجرا در تو هم منتفی که عقدا و شکلا اند و میسرغ بام اقتاد و بهو سجا بعد
 و را الورا ثم و را الورا ثم و را الورا ذات الله و را وجود هم است انهم درست می شنیدند که در کمالات نبوت
 فی الحقیقت ذات بحت نیست بلکه همه صفات العلم است که ذات بحت تعلق گرفته و از آن حاکی است و بعد
 حصول کمالات نبوت سیری که واقع میشود در مراتب صفات خارجییه واقع میشود و بلکه در صفات اضافیه خارجیه
 مثل وسعت و محبت و محبوبیت و تعین و وجودی و تعین حی و مانند آن صفات ثنائیه حقیقیه خارجییه داخل
 دایره لاتعین اند انچه سیر قدیمی را گنجایش نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود ذات بحت هنوز و را الورا است
 که و را وجود و عدم است و وجود و وجوب هر چند از صفات کمال اند لیکن ذات او سجا نه و را انهم است العجز
 عن درک ادراکها و از آنکه لا غیر اینچه حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند که این درایت نه با اعتبار حجب است که
 حجب تمامها را رفع گشته بلکه با اعتبار نبوت عظمت و کبر یاست معنی این عبارت در عقل ناقص چنان گذرد
 که حق تعالی از بنده اقرب من جبل الوریست و جبابها که در بیانست از دو جنس است که رسول میفرماید صلی الله
 علیه و سلم ان الله تعالی سبعون الف حجابا من نور و ظلمة حجابهای ظلمانی حجاب غفلت است
 که ناشی است از کدورت لطائف عشره انسانی و حجب نورانی عظمت و کبر پادوست تعالی و تقدس و چون
 لطائف عشره را بسبع لطائف راجع میکنند پنجگانه عالم و قالب و نفس پس ده هنر حجاب حصه هر لطیفه
 از لطائف سبعه است فناء نفس در ولایت کبری و فناء لطائف عالم امر در ولایت صغری و کمال آن
 در دایره اولی از ولایت کبری و فناء نفس در ولایت کبری و علیا و کمال آن در مقام کمالات نبوت
 و طهارت عناصر ثلثه در ولایت علیا و معاملة خاک بکمالات نبوت تعلق دارد و چون سالک تا آنجا رسد

تمام حجب ظلمانی مرتفع گشته پس باقی نماند مگر سزاو قات عظمت و جلال در دایره کبریا حضرت مجذبه رضی الله عنه
میفرمایند بعضی از مکمل مردان باشند که درون سزاو قات عظمت و کبریا بطیفیل انبیا علیهم السلام ایشانرا
جاوهند فحول معهم ما عول معهم ای فرزندان این معاند مخصوص بهیئت و جدائی انسانی است که از مجموع
عالم خلق و عالم اورا ناشی گشتن ذلک درین موطن نیز رئیس عنصر خاک است شفق من از یافاتی
و سیر نفسی و جذبه و سلوک و خصوصیت جذبه نقشبندی و مجذوب سالک و سالک مجذوب متفلسف و فرموده
بودند متشققا چون انسان مرکب از لطائف عالم امر و عالم خلق است و هر یک از آن بسبب کدورت
از مولای خود با وجود اقریت بعید و مجهول گشته چون رحمت الهی تقاضا کرده که آنها را ازین در طبع بیرون کند
و این عوارض کدورت بامن شان نتواند رسید چنانچه کسی که آفتاب محاذی و مریخی او باشد ظلمت را در مقابل
آفتاب چه یار الهذا انبیاء و وجه از آنکه کدورت انسانی گردید یکی آنکه اعمال صالحه آموختند چون اعمال بیشتر
بجوارح و عناصر تعلق دارند از امتیازات این اعمال صالحه تصفیه نفس و عناصر دست میدهند این را سلوک
میگویند که سعی بنده در آن داخل دارد و دوم آنکه انبیاء برای صفات اندامند از ذات ایشان حق تعالی
تأثیر رسد داده است که از محبت و مصاحبت ایشان بے اختیار از لطائف محبان و مصاحبان شان که در
و حجب بر طرف میشوند چنانچه در مقابل آفتاب بے اختیار حرارت و نور دست میدهند و چون کدورت حجب بر طرف
میشوند وصل بچون دست و بدین را جذب میگویند باز صحابه کرام چون کلمات ظاهری و باطنی پیغمبر
صلی الله علیه و سلم بهره ور شدند در رنگ پیغمبر برآمدند و در هدایت خلق نیابت آن سرور صلی الله علیه و سلم
نمودند و از صحابه این علوم و انوار قرنا بعد قرن و باستان بواسطه میرسد پس سلوک عبارتست از امتیاز
ریاضات موافق ارشاد پیر کامل مکمل که او بواسطه از رسول کریم یابی واسطه رسیده و این نتیجه ترکیه
لطائف عالم است در طرق صوفیه پیشینه و قادریه و غیر هم سلوک را بر جذب مقدم میکنند و مرید را
اول بر ریاضت اربعینات و امثال آن دلالت میفرمایند تأثیر صحبت پیر کامل بهم بعد ریاضات
شان می باشد و اگر نه فقط ریاضت چه کار میکشاید پیرکشان شان ریاضات نفس و عناصر مرید را
مصفا میکنند و مرید طهارت نفس و عناصر خود را بیرون از خود در عالم مثال مشاهده میکند مثل
ستاره و بلال یا ماه ناقص یا بدر کامل یا شمس از دیدن انوار پیر مرید را بشارت فنا و تصفیه نفس

و عناصر مید هاین سلوک است و این سیر را سیر آفاقی میگویند که خارج از خود و آفاق می بیند بعد سیر کامل
 مکمل توجیه کار آدمی برسد که در آن مرید را هیچ عمل نمی باید بکشد توجیه اول طائف عالم امر و از حقیقت ترستی
 کرده و در اصول خود با فانی میشوند و ترکیه لطائف عالم امر و فناء هر یک از آن در اصول نشان دست
 مید هاین را سیر انفسی میگویند و این جذب است و مرید که انجمن تربیت کرده شود و او را سالک مجذوب
 میگویند و درین سیر جذبی آنچه مریدی بیند از استنارة و ترقی و وصول با جمل و فناء همه در لطائف
 خود و خود می بیند لهذا این را سیر انفسی میگویند و حضرت خواجہ نقشبند رضی الله عنه از جناب الهی طلب کرد که ای
 عطا فرماید که اقرب طرق باشد و البته موصل باشد و لهذا حق تعالی حضرت خواجہ رضی الله عنه را بتقدیم
 جذب بر سلوک المام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی الله عنه در مکتوب بیان طریقه فرموده که در طریقه
 نقشبندیہ ابتدا از سیر قلب بوده که از عالم امر است بخلاف سایر طرق شایع کرام که شروع در ترکیه نفس
 می نمایند و تطهیر قالب میفرمایند و بعد از آن بعالم امر می در آیند و الی ما یشاء الله آنجا عروج می نمایند از اینجا
 که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندر لاج یافته است و این طریقه اقرب طرق گفته چه حصول
 ترکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان را بوجہ احسن میسر شده است و مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران
 سیر عالم خلق را قصد اضالیع دانسته اند و بیگاری شمرده اند بلکه مضروب مانع وصول مطلوب یقین نموده اند زیرا که
 سالکان طرق دیگر بتقدیم ترکیه بر ریاضات شاقه و مجاہدات شدیدہ قطع بادیہ های صورت عالم خلق نموده
 چون شروع در سیر عالم امر فرمایند و در انجذاب قلبی و التذافر و روحی اقتضا بساست که باین انجذاب قوت
 کنند و بچونی آن عالم از چون حقیقی باز دارد و در نی مقام سالکی گفته که سی سال روح را بچند ای پرستیدم بخلاف
 بزرگان این طریقه علیه که شروع از مقام جذب می نمایند و بعد التذافر ترقیات میفرمایند التذافر و روح ایشان
 و رنگ ریاضات و مجاہدات است الی آخر کلامه رضی الله عنه این جماع را که جذب بر سلوک مقدم میکنند
 مجذوب سالک میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند یعنی مجذوبه که اینها جذب و سلوک با هم خلط
 کرده اند اینجا حاصل آن عبارت شده که در بیان مقامات طریقه واقع شده که مجذوبه با هم خلط کرده اند و التذافر
 چنانچه ذکر نفی و اثبات بحسب نفس ذکر سانی نفی و اثبات در مقام ولایات و تملکات و قرآن و نماز و فدا
 در مقام کمالات و روح اینجا عت سلوک است حاصل آنکه صوفیان طریقه نقشبندیہ مجذوب سالک اند

سیر آفاقی و انفسی
 سالک مجذوب

بانی سالک

که جذب را که عبارت است از برگشتن پیر بهمت خود را بر ترقی مرید مقدم کرده اند بر سلوک که عبارت است از ریاضات و فائده سلوک غیر از تصفیه عناصر و تزکیه نفس و دیگر نیست و در عالم امر سلوک را تا شیز نیست و صوفیان و دیگر طریق سالک مجذوب اند که سلوک مقدم کرده اند بر جذب و فائده جذب ترقی مرید است از حقیض امکان تا لطائف عالم امر و اصول خود فانی شوند و از آن ترقی کرده باصول آن و اصول آن رسند سیر عالم خلق که سلوک مربوط است سیر افاقی است و سیر عالم امر که جذب متعلق است سیر انفسی است و سیر صوفی را از حقیض امکان تا اولیه ولایت صغری سیر الی الله میگویند و سیر بکره در دوازده ولایات است آنرا سیر فی الله میگویند و اما میگوید در عروج است و چون تزلزل میکند آنرا سیر من الله بالله میگویند و عروج عبارت است از استغراق صوفی در مشاهده ذات و صفات عالیاات و انقطاع از خلق و تزلزل عبارت است از توجه بسوی خلق برای تکمیل و ارشاد حضرت مجدد و میفرمایند که اکثری گمان برده اند که در ولایت روحی است و در نبوت روحی و از اینجا توهم کرده اند که ولایت افضل است از نبوت و حق آنست که هر کدام را از ولایت و نبوت عروجی است و بهبوطی در عروج هر دو را روحی است و در بهبوط هر دو را روحی و از اینجا غایتی مافی الباب و مرتبه بهبوط نبوت بکلیه و بخلق است و در بهبوط ولایت بکلیه روحی نیست باطنش بحق است و ظاهرش بخلق - سرش انیس است که صاحب ولایت مقامات عروج را تا تمام کرده تزلزل کرده است لاجرم نگرانی فوق دانسیگراست و صاحب نبوت مقامات عروج را تا تمام کرده بهبوط فرموده است لهذا بکلیه خود متوجه بدعوت خلق است بحق جل و علافا فم فان بده المعرفه الشریفه عالم تکلم به احد - فناء نفس در طرق و دیگر مشایخ بسا و در ریاضات پیش از فناء قلب حاصل میکنند و در طریق قدما نقشبندی به بعد فناء قلب چرا که اینجا سلوک بعد از جذب است و از کلام حضرت مجدد رضی الله عنه معلوم می شود که آنچه به سلوک در ریاضات دست میدهند به صورت فناء نفس است حقیقت فناء نفس در ولایت کبریه و کمال آن و فناء عناصر در کمالات نبوت است

مکتوب چهارم به شیخ محمد قاضی کرانه در بیان علم حضوری و فواید دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم بحمدہ والصلوة والسلام علی رسولہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین - شریعت و فضیلت پناه مهربان دوستان سلمه ربه بعد از سلام سنت الاسلام واضح باد که خط سانی و استفسار بنده مسئله

رسید جواب آن آنچه در عقل ناقص گذشته می نویسد اصفا فرماید که علم دو قسم است علم حضوری و علم حصولی
علم حصولی عبارتست از حصول صورۃ الشیء فی العقل یا صورت حاصله و بنا بر این علم نشان آن بر شاعر
و حواسست نفس ناطقه محسوسات را بتوسط حواس ادراک میکند و از جزئیات کلیات را استخراج مینماید قضایا
بهم رسانیده از صغری و کبری نتایج بر می آرد پس نشان این علم بر شاعر و حواسست و آنچه علم بمغیبات
بتوسط سمع حاصل میشود بیشتر از آن مبنی بر قیاس شاهد بر غائب است مثلاً عمارات و اشخاص مکه و بغداد
را بعد از استماع اوضاع و کیفیات آن مشابه اوضاع و کیفیاتی که مشاهده کرده است دانسته و بینماید و حکم بحکم
و قبح آن میکند و لهذا حق تعالی در دنیا لذات و الآلام آفریده نمود و لذات و الآلام آخری گردانیده تا از مشاهده
حاضر قیاس کرده خست و ناراد را دریابند و خوف و طمع بهم رسانیده اشیاء را و امر و نهیها از مناسباتی بجا آرند حاصل
این کلام آنکه علم حصولی منحصرست بر آنچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا متشعشع و مستفاد از محسوس باشد
و لهذا روح را که از ممکنات و مخلوقاتست بعلم حصولی نتوان دریافت قال الله تعالی وَ کَیْفَ تَعْلَمُ بِلَاکَ عِشْرَ
الْأَوْسُفِ قُلْ لَّیْسَ مِنْ أَمْرِ رَبِّیْ وَ مَا أَوْتِیْتُمْ مِنْ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلًا آری علم حصولی بروح
متعلق می شود پس باید دانست که چون علم حصولی روح را بالکمال نمی یابد ذات و صفات باری تعالی را
چگونه دریابد که بچون و بیچگونگیست و بی شبه و بی نمون هر چند اسماء و صفات الهی از قرآن و حدیث دریافته
می شود ولیکن کند آن هرگز نتوان دریافت چرا که سمع مخلوقات عبارتست از قوتی که حق تعالی در صماخ
میسرساند نفس ناطقه بدان قوت استماع میکند همچنین بصر از خروج خطوط شعاعی از جسم و وصول آن بمبصر همچنین
جمع صفات و اوصاف الهی را با صفات ممکنات غیر از اشترک اسمی مشارکتی نیست و مشابهتی در کنه و
حقیقتی پس چنانچه حق تعالی سبحانه را ذات بیچون و بمثلست همچنین صفات ادبی چون و بی مثل اند
پس کمترین لافی الذوات و لافی الصفات و لهذا در اسماء الهی توقیف شرطست بهر اسم و صفت که متعلق
نموده و وصف کرده و تسمیه فرموده سوا آن اسم اگر چه در نعت بمعنی همان اسم باشد اطلاق روانست ازین بیان
واضح گشت که معرفت حق تعالی و ذات او بعلوم حصولی ممکن نیست حصول صورۃ الشیء و قیاس ممکن
باشد که آن شیء را صورت باشد و لیس غلیس معرفت حق سبحانه تعالی بعلوم حضوری یا علمی و دیگر که فوق علم حضوری
باشد جائز بلکه واقعست حق تعالی بعلوم حضوری مدرك میشود اما درک آن ادراک بهم علم حصولی نیست و لهذا

صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه فرموده العجز عن درک الادراک ادراک و چون درک آن ادراک
نباشد تقریر و بحث از آن محال است و ممنوع و لهذا علی مرتضی فرموده البحث عن سرالذات اشترک
ای برادر برانید که علم ظاهر عبارتست از علم حصولی که مستفادست از قرآن و حدیث و آن علمیت بشریه
و احکام از عبادات و معاملات و علم است بمبدأ و معاد و علم توحید باری تعالی و اوصاف او بصفات کمال
و تنزه او از نقص زوال و بچی که علم حصولی بدان متعلق توان شد و واجبست در نی مقام عنان داری
و توقف قال الله تعالی منه آیات متحججات هن الامم الکتاب و اخر متشابهات کما الذین فی
فی غلغله بهم ذبیح فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویل و ما
یعلم تاویل الا الله و انک سیحون فی العلم یقولون امنا به کل کلمة عند ربنا
همه راسخان فی العلم در مقام همین قدرست که بگویند که آنچه مراد خداست حقست و در آن گفتگو نمکنند مگر
خبر داده انک نحن علی الهدای مستقین و اید الله فی دیننا و ایدنا فی دینهم و ایدنا فی دینهم و ایدنا فی دینهم
باید دانست که مراد حقست گوئیم استوارید و وجه بر او اوضح نیست بلکه کیفیت سمع و بصر حقیقی
و علم و کلام و غیره بر او اوضح نیست ایمان باید آورد و تکلم در کتب آن نباید کرد و همچنین آنچه قرآن و حدیث
بر آن ناطقست از عذاب قبر و وزن اعمال و صراط و غیره که در عقل مانگشایش نمند ایمان باید آورد و در
در یافت کیفیت آن نباید کوشید نه هر جای مرکب توان تاخیر که جا با سپهر باید انداختن و فرقی
باطنه بحسبیه و قدریه و غیره چون پیروی عقل و پیروی تشابهات کردند در در و در فضیلت رفتند از قرآن
تأیید است نکته خلقکم و المعلومین ازین معلوم میشود خالق افعال عباد خداست و با وجود آن اسناد عمل
به بندگان فرموده ایمان بدان باید آورد و باید گفت لا جبر و لا تقویض بل امر بین الامرین
بسیر و قدریه پیروی عقل کرده در در و فضیلت افتادند این بحث از علم ظاهر رفته اکنون علم باطنیست
بیان کرده میشود ای برادر حق تعالی میفرماید که میته یحیی اقرب الیک من حبلی لو رید یحیی
اقرب الیک من کلمة آیات دلالت دارند که حق تعالی از مخلوقات قریب ترست از آنها با نهایی اینها
باید آورد که حق تعالی اقرب است با خلق و اقربیت او با خلق نه اقربیت مکانیست که مستلزم جسمست
بلکه اقربیت بے کیف که عقل را بدان راه نیست این اقربیت عامست مومن و کافر در آن شریک اند

ویک قرب و اقربیت دیگرست که مخصوصست بخواص بندگان خدا قال الله تعالی اِنَّ رَحْمَةً اللّٰهِ قَرِيبٌ
 مِنْ الْمُحْسِنِیْنَ ودر حدیث صحیح قدسی آمده لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوا فل حتی احبته فاذا
 احبته کنت معه الذی یسمع به و یبصر به الذی یبصر به الحدیث
 این اقربیت را در درجات غیر تنهاییست چنانچه لایزال بران ولایت دارد و قال الله تعالی قُلْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَهُ
 الْمُحْسِنِیْنَ ه و قَالَ مُوسٰی اِنَّ مَعِیَ رَبِّیْ سُبْحٰنُہٗ وَقَالَ مُحَمَّدٌ صلی اللہ علیہ وسلم لَا تُحِبُّنَّ اِنَّ
 اللّٰهَ مَعَنَا این معیت و اقربیت را در اصطلاح ولایت خوانند و این ولایت که عبارت از اقربیت بی کیف
 مستلزم علم حضوریست که بذات و صفات الهی متعلق باشد و آنرا علم باطن و علم لدنی و عرفان گفته میشود
 وجه التزام آنکه چون شخص را بذات خود علم حضوریست که محتاج حصول صورت نیست و هیچگاه در آن غفلت
 راز راه نیست بخلاف علم حصولی که دائمی نباشد و غفلت از او لازم است پس بحق تعالی و صفات او که اقرب
 اند از وی بوی البتہ علم حضوری متعلق باشد - سوال اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد پس کفایت
 هم در اقربیت عامه شرکاء اند که از اقربیت خاصه محروم اند پس باید که آنها را هم علم حضوری باشد -
 جواب نه تنگ شرک و معاصی مانع علم حضوری است که او با وجود اقربیت حق در حجاب غفلت از
 حق بعیدست حق تعالی میفرماید فَبَعْدَکَ لَلْفَقَاۡمِ الظَّالِمِیۡنَ مولوی روم میفرماید در ذوق کار از رخ
 پاک کن بعد از آن نور را در آگ کن - سوال اسباب حصول ولایت و علم لدنی چیست جواب
 ولایت که عبارت از قرب و معیت است ثمره محبت است قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المرء مع
 من احب متفق علیه و محبت از دو چیز بدست می آید یکی اجتناب از او در اصطلاح صوفیه جذب گویند یعنی
 محبت و کشش از جانب حق خواه بلا واسطه چنانچه انبیاء را باشد یا بواسطه تاثیر نفس شیخ کامل مکمل اعنی
 پیغمبر و نائب پیغمبر باشد و دوم آنست که از اسلوك گویند یعنی زهد و ریاضت قوله تعالی اللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیۡنَ
 وَ یُحِبُّ الَّذِیۡنَ اٰتٰوْا بِالْحَسَنٰتِ وَ یُحِبُّ الَّذِیۡنَ اٰتٰوْا بِالْبَرَۃِ وَ یُحِبُّ الَّذِیۡنَ اٰتٰوْا بِالْجَوَادِ
 است دلیل است بر آنکه محبت شیخ کامل مکمل اقوی طرق وصولست بحق قوله صلی اللہ علیہ وسلم اللّٰهُ یُحِبُّ
 الْمُحْسِنِیۡنَ ه و قوله تعالی لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوا فل حتی احبته
 دلیل است بر آنکه اتباع رسول و نوافل موجب محبت است و وسیله قرب غرضه از تاثیر محبت و صرف

علم لدنی و باطن

اجتناب از او بدین

دلیل است بر آنکه

بهست شیخ کامل کمال و اعمال صالحه موافق تجویز شیخ حصول ولایت میشود سوال فائده که تشریب بر حصول
ولایت و علم لدنی باشد حیثیت جواب قرب الهی و تعلق علم حضوری دائمی بمراتب ذات و صفات
اعلی فوائد است دیگر فائده آنست که اعمال صالحه و اتباع سنت بی اختیار مرغوب طبیعت او شود و
مکروهات شرعی بالطبع مکروه طبیعت گردد و کلفت تکلیفات شرعی از وساطت گرد و دق تعالی در حق صحابه
سیفر باید وَلَکِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ أَتَمَّانَ وَزَيَّنَّ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَذَّابُ الْكُفْرَةِ وَالْفُسُوقِ
وَالْعَصْبِيَّاتِ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاكِبُونَ فَضَّلَهُمُ اللَّهُ وَنِعْمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَرُودُهُ
لَا يَبُوءُ مِنْ أَحَدٍ كَمَا حَقَّ يَكُونُ هَوَاهُ تَبَعًا لَهَا جَنَّتْ بِهِ وَبِهِ دَرَجَاتُ الْعَمَالِ وَبِهِ دَرَجَاتُ
بِأَشَدِّ دَرَجَاتٍ نَمَّا زَادَ بَهْرًا زَادَ بَارَكْتَ دَرَجَاتٍ دَرَجَاتٍ بِأَشَدِّ دَرَجَاتٍ دَرَجَاتٍ بِأَشَدِّ دَرَجَاتٍ دَرَجَاتٍ بِأَشَدِّ دَرَجَاتٍ
صحابه لوان احد که انفق مثل احد ذهابا بلغ مد احد هم و لا نصيفه یعنی اگر
دیگران مثل جبل احد در راه خدا خرج نمایند نزد تو اب یک سیر یا نیم سیر غله که کسی از اصحاب در راه
خدا داده باشد ازین بیان واضح شد که در ظاهر شریعت و باطن تعاضد و ملازم است هر قدر که شخص در
استقامت بر شرع کوشش نماید در مراتب قرب و علم باطن افزاید و هر قدر که در مراتب قرب با فزاید زیاده
استقامت بر شریعت حاصل آید پس معلوم شد که آنچه جهال میگویند که علم باطن با علم ظاهر مخالفت دارد
باطل و غلط است اِنْ أَقْرَبَيْتُمْ أَهْلًا أَلَمْ تَقْنُوتُمْ وَلَکِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ سوال از تقریر
سابق ظاهر شد که علم باطن علم حضوری است در بیان و تقریر نمی آید که آن فرع علم حصولی است و حال
و قیل و قال نمی آید حیثیت این مدعیان و طلبش بخیر است و آنرا که خیر شد خبرش باز نیامد پس جماعت
اولیاء الله که از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب عروج و قرب و دود و تدلی گفتگو کرده اند و درین باب
مثل خصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند ازین گجاست جواب اینهمه گفتگو از علم حصولیست نه حصول
و بهنار این علوم بر کشف است و کشف عبارتست از مطالعه عالم مثال - بدان ای برادر که مثل دیگر
ست و مثال دیگر مثل عبارتست از آنکه دو چیز از یک جنس باشند و این درباری تعالی و صفات
او محال است و مثال عبارتست از آنچه میان مراد کند با دنی مشابهتی چنانکه گفته شود که پادشاه مثل
آفتاب است که عالم از وی روشن میشود حال آنکه هر دو از یک جنس نیستند پس باید دانست که در عالم مثال

از واجب تا ممکن ماوی مجرب هر یک تمثیل میشود یوسف علیه السلام سالهای شکی و سالهای بارش شخصی را که صورت گاوی لاغر و گاوهای فربه بخواب دیده نشان داده بود و رسول کریم صلی الله علیه و آله در صورت زنی سیاه رو و دید که از مدینه بچقدر رفته در رمضان در صورت مردی خوشتر و دیده پس دقیق که حق تعالی بخوابد که مرتبه قرب و ترقی در آن سیر یکی از دوستان خود منکشف سازد و او را در عالم مثال صورت مثالی مرتبه از مرتب ظلال یا صفات یا ذات مینماید و صورتی می بیند که صورت مثالی از جای خود سیر میکند تا وقتی که از دایره امکان خالی شده بدایره ظلال صفات میرسد و خود از ظلال رسیده می بیند که در آن ظل داخل شده بعد از آن می بیند که بهرنگ آن ظل میشود و خود در آن فانی و بوجو آن ظل باقی می بیند بعد از آن از ظل ترقی میکند و باصل آن سیرسد و در آن فانی و باقی میشود همچنین در ظلال های بسیار و صفات و اسماء بسیار فنا و بقا حاصل میکند ازین حال مولوی روم خبر میدهد به بیت هفتصد و هشتاد و پنج و قالب دیده ام به پنج سینه بار بار و نیده ام در چنین حال صوفی را تمییز میشود که وجود من و وجود سایر ممکنات خیال محض بوده است موجود حقیقی سوا ذات حق تعالی نیست پس یکبار ازین جماعت در غلبه محبت در سکر دوستی است میگوید انا الحق و سبحانی ما اعظم شأنی و هر که ازین جماعت با وجود غلبه محبت از سکر حاصل شل پیغمبران و صحو است میدانند که بنده بنده است و خدا خداست و آنچه می بینم صورت مثالی است که در عالم خیال می بینم بخواب اندر کمر پوشی شتر شده به فرقی اول صحاب و حدت وجود اند و فرقی ثانی صحاب و حدت شود کسی از بزرگی برسد که منصور علاج انا الحق گفته و بایزید بطاعی سبحانی ما اعظم شأنی گفته پسید المرسلین ما عبدك لا اله الا انت سبحانك فرموده این تفاوت از کجاست آن بزرگ جواب داد که حوصله منصور دایزید شل کوزه بود که در اندک آب از خود رفته و حوصله سرور انبیا مثل دریا محیط بود با وجود و فقیر آب در مقام عبودیت تمکن مانند دهل من فرید گویان طالب منزیه علم شد رب زدنی علما سوال از کسل اولیا الله اکثر کلمات سزده که ظاهر شرع مخالف است در حق آن کلمات در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد پس جواب اگر تمکن باشند آن کلمات را تاویل کرده بر محل صحیح فرود باید آورد و اگر تمکن نباشد صاحب آن مقام از اهل سکر است او را منع در باید داشت کلام السککاری بطوح و ولای روی مولوی سیف فرماید منشوی چون پری غالب شود بر آدمی می برد از مرد و صف مردی در پری این حال داین قانون بود پس پری را کرد کاری چون بود و اگر صاحب مقال از اهل صحت بر تصور فهم خود حمل باید کرد چنانچه

در کلام الله و کلام رسول تشابهات اند همچنین در کلام اولیاء الله هم تشابهات اند که عقل از ادراک آن
 قاصرست و چون دائره عبارت تنگست و الفاظ در مقابل معانی که در زبان عوام میتوان گنجید موضوع
 گشته و آن معنی که بر اولیا مکتوف میشوند برای آنها الفاظ موضوع نمیشوند تا چار باستعارات و مجازات تکلم میکنند
 و قراین در دست عوام نمیشوند تا چار بمعانی آن پی نمی برند و هر کس که از آن معنی آشنائی دارد و بر او آن پی
 می برد حاصل آنکه انکار اولیاء الله نباید کرد و از غیرت الهی که در حق دوستان اوست باید ترسید که در وقت
 قدسی آمده من عادی فی لیلیا فقد بارزنی بالمحاربة دشمنی با اولیا دشمنی کردنست باشد لیکن
 بر کلمات شان که مخالف شرع باشد اعتقاد نباید کرد حضرت شیخ الاسلام عبداللہ انصاری بهراتی قدس سره
 می فرماید الهی اولیای خود را چه آفریدی که ظاهرشان سم قاتلست و باطنشان تریاق نافع هر که بر ظاهر
 شان بچید بموت ابدی گرفتار شد و هر که باطنشان پی بروحیات ابدی یافت الهی اولیای خود را چه آفریدی
 که هر که آنها را شناخت تریافت و هر که آنها را شناخت تریافت مولوی روم می فرماید شنوی کار با کانا
 قیاس از خود دیگر گرچه باید در نوشتن شیر و شیر در نیاید حال بخت پیچ خام و پس سخن کوتاه باید و السلام
 حضرت قیوم ربانی قطب محمد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در حق شیخ اکبر محمد بن عبدالعزیز قدس سره
 فرموده که منکر شیخ در خطرست و معتقد کلمات شیطانیه نیز در خطر شیخ را از اکابر اولیاء الله باید دانست و کلمات
 شیطانیه را بر ظاهر آن فرد نباید آورد طریق مسلم نیست - نوشته بودم که در تفسیر قوله تعالی فَمَنْ كَفَرَ
 بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ كَفَرَ بِرَبِّهِ فَقَدْ كَفَرَ بِرَبِّهِ فَقَدْ كَفَرَ بِرَبِّهِ فَقَدْ كَفَرَ بِرَبِّهِ فَقَدْ كَفَرَ بِرَبِّهِ
 حمله می کنند و بیشتر از آن قرب جبریل می فهمند تا اینم حکیم تحقیق این امر نبیند صاحب من باعتبار
 روایات حدیث و هم باعتبار عربیت قرب حق تعالی ازین آیه فهمیدن تر و فقیر راجع ترست اما باعتبار حدیث
 پس بغوی و غیره مفسران صحاب حدیث روایت میکنند از انس بن مالک و ابن عباس که رئیس مفسران
 و از غیرشان من السلف قالوا انما الجبابرة قذرة قذرة حتی کان منہ صلی الله علیه و سلم قاب قوسین او ادنی
 اگر چه عائشہ رضی الله عنها و بعضی مفسران این آیه را حمل میکنند بر قرب جبریل و منشأ قول این جواب
 نیست مگر استبعاد و نود مدتی است و در ذات حق سبحانه تعالی که این چیزها از خواص جسمست و این استبعاد
 انما الکتاب و احسن تشابهات در قرآن

نسخه
 خطی
 قاضی صاحب

انجین مشابهاً بشاره انحن علی العرش استقام و یبقی وجه ربک وید الله فوق
 اسید بهم ویکایتم الله فی ظلم من الغما هر پس چو این آیه را هم از ان قبیل نمیدانند
 که تباویلات را یکبار فاعل میشوند و اما من جهة العربیه پس جهت است که حق تعالی می فرماید
 و ما یبطل عن الحق ان هو الا وحی یوحى حکم شدیدی القوی ذو مرضه فاستوی و هو
 بالافق الی علی فکذلک کان قاب قوسین او ادنی فاعوخی الی عبده ما اوخی
 جمله علمه شدید القوی صفت است بعد صفت وحی را و هر چه وحی توسط جبرئیل نیست بلکه بعضی توسط
 جبرئیل بود و بعضی بی توسط جبرئیل پس اگر شدید القوی جبرئیل مراد باشد هر فرد وحی شدید القوی صادق
 نیاید و تیر غوره تعالی فاعوخی الی عبده ما اوخی صریح است که مراد از شدید القوی حق سبحانه است نه جبرئیل
 انتشار ضما را درم آید و آن در کلام فصحا مستنکرست و نیز در نوادلی جبرئیل موجب کمال رسول کریم میشود
 که پیغمبر از جبرئیل افضل بود و تیر هر کس که از نوادلی جبرئیل مراد داشته پس گویا این آیه زوا و حکایت این
 واقع است که رسول کریم جبرئیل را بر صورت اصلی او بیش صد مرتبه متصل جبل عرفات دیده بود و آن واقع
 حالی است بجهان هو الا وحی یوحی ربط ندارد حالانکه جمله فکذلک فی فکذلک که معطوف است بر جمله حکم
 شدیدی القوی بسبب عطف صفت وحی نمی تواند شد پس ظاهر شد که مراد از نوادلی قرب حق است
 بچون مولوی رومی فرماید بیت اتصالی بی تکلف بی قیاس هست رب الناس را با جان ناس
 نوشته بودند که صوفیه اذا زلزلت الارض زلزالها را بر نفس انسان فردی آرند و کریمه فکذلک
 فکذلک لا یجعون و الیوم یخلف علی افواهم و تکلمنا ایدیههم و کشفنا ارجلهم عما کانوا
 یکسبون در حق نهان میگویند حالانکه در حق کفارت صاحب من این گفتگو از فن اعتبار است
 نه تفسیر قرآن همان است که مفسران گفته اند بر فن اعتبار اعتراض نیست فرونده خیار از عرب
 گفت الخیار عشرة بدیم صوفی بشنید و اندیشه رفت چون بهوش آمد و مردم از او پرسیدند گفت اذاکان الخیار
 عشرة بدیم فلیف الشراوشک نیست که چنانچه بر کفار صادق است که صلیهم بکرمهم بین الحق
 فکذلک لا یجعون عن باطلیم نهان از غیر حق صلیهم بکرمهم لایم جون عنه تعالی الی غیره چنانچه
 اعضا کفار بر آنها شهادت خواهند داد که موجب تعذیب آنها خواهد بود و اعضا مومنان برای آنها شهادت

وایمان را بیزید
وایتنقص

خواهند داد که موجب تکریم آنها باشد رسول کریم فرمود که تسبیح و تهلیل بعد از اهل بخوانند فان من سئو لا سئو مستطاعت
یوم القیامه **نوشته** بود و تذکره متکلمان میگویند الايمان لا یزید ولا ینقص دور حدیث وارد شده
الايمان تسعم و سبعون شعبه افضلها قول لا اله الا الله وادناها اطاعة الاذى عن الطریق
تطبیق در آن چگونه باشد صاحب من چون رسول کریم ایمان را تفسیر کرده بقوله علیه السلام ان تؤمن
بالله وملتکته وکتابه ورسوله وایوم الاخر و تؤمن بالقدار خیریه و شش
و نیز از احادیث بتواتر باجماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست بجز آنکه اگر شخصی ایمان دارد و اعمال
صالحه ندارد و مرکب کبارست انجام او بهشت است لهذا ابو ذیفر رحمه الله گفته الايمان لا یزید لا ینقص
یعنی نفس ایمان که عبارتست از اقرار باللسان و اعتقاد جازم بقلب در آن زیادت و نقصان متصور نیست
چرا که در اعتقاد اگر نوعی ریب و شک است ایمان نیست و اگر ریب و شک نیست جزم است ایمان است این
حد در است بین النفی و الاثبات پس در آن زیادت و نقصان را گنجایش نیست لیکن چون از احادیث کثیر
و از آیات قرآن زیادت ایمان و نقصان منوم میشود قال الله تعالی الذین آمنوا و زادتهم ایماناً انهم
و زادهم و ایماناً نافعاً لهم و قال الله لا یضیع ایمانکم و خود که لهذا شافعی رحمه الله و اکثر محدثین میگویند
که الايمان یزید و ینقص چنانچه امام بخاری رحمه الله صحیح خود با الايمان یزید و ینقص نوشته است لیکن نزد
فقیر آن تراع گویا تراعی است لفظی چرا که فقط اقرار باللسان و تصدیق بالقلب نزد فریقین مانع است از افزودن
فی النار و سبب نول جنت است و لوبعد التعذیب و زیادت نورانیت در ایمان و کثرت ثمرات مرتبت تدریج
شدن بران باتفاق از ایمان او امر واجب منافی است پس نزاع لفظی شد و صوفیه علیه میگویند که ایمان
را صورت است و حقیقت صورت ایمان همین اقرار است و تصدیق بالقلب و علیه او اعمال صالحه هست اجتناب
از مکرو بات شرعی و از فضول مباحات و حقیقت ایمان تصدیق ایمان و اطمینان نفس است و دلیل بر
تصدیق و اطمینان نفس آنست که مقتضای شریعت مقتضای طبیعت گردد حسن بهری بگوید که سر سلسله
صوفیه کرام است گفته که اگر شخصی را یقین باشد که درین سوره اخ اورد باست پس محاسن است که آن شخص بران
سوره انگشت گذارد و اگر شخصی انگشت در سوره اخ نهاد پس معلوم شد که او را بر بودن سوره آن سوره یقین است
پس معلوم شد که هر گانه کسی میکند او را بر وعیدات شرع یقین کلی نیست و هر گاه بر وعیدات شرع یقین است

مردم که تکفیر میکنند و بر سر او قائل اطلاع نیافتند لب بطعن میکشند
 بین مقالات بنی بر وحدت وجود است که همه اوست میگویند هم
 نم باشد همه اوست و باین معنی نمیگویند که زید هم خدا و عمر هم خداست
 پس حکمات افکار و اندیان هر دو قول کفر صریح است و انکار وجود
 الهی و جعل کرده با محاد میزند و بعضی زبان طعن بر بزرگان
 بود حقیقی موجود میدانند سوا خدا کسی را موجود نمیدانند
 الله میگویند و ریختن اعتراض دارد میشوند یکی آنکه این
 و هوم گفته شود فرق در مذہب سوفسطائیه و درین مذہب
 یککات کرده میشود لهذا در کتب عقائد اول مسئله
 نیات موجود نباشد استدلال بر صانع قوت می شود
 ن قول است چرا که موهوم باطل و ناچیز است چهارم آنکه
 همه اوست گفتن چگونه راست آید که اتحاد موجود
 آن چه باشد جواب ازین اعتراضات آنست که
 ما آنست که سوفسطائیه عالم را موهوم بقسمی میگویند
 وجود صانع قوت نمی شود و موهوم وجودت حقیقی نیست
 الم امکان میدانند چنانچه شعاعی حواله نشاند تو هم دانستی که
 رنگارنگ باشکال و احوال مختلفه ظاهر شود پس شک
 س آئینه اصلا تحقیق و ثبوتی ندارند و معنی آن دانه
 ملاصاق است چرا که عالم را در مرتبه و هم برای استدلال
 ندارند حاصل استدلال حصول علم حصول نیست شخصی
 ج استدلال نیست مولوی مردم میفرماید فلسفی
 ناب و پای استدلالیان چوین بود و پای چوین

سخت بے تکلیف بود و ازین جواب هم اعتراضها مضمحل گشته مگر اعتراض چهارم در جوابش آنکه هر دست گفتن
 خالی از تجربه نیست چرا که چون تحقق و اثره شعله و عکوس زید که در آئینه خانه ظاهر گشته اصلاً نیست مگر همان شعله
 و زید است پس اگر آنرا با مجاز همین زید گفته شود و همین شعله گفته شود هم گنجایش دارد و اگر غیر گفته شود هم گنجایش
 دارد که آن موجود است و این موهوم لیکن در غیر گفتن اثبات وجود مستقل بقا و ریشه دلند از ان تجلی
 بنیایند و بعینیه قائل شده اند و اگر نه مراد آنها آن عینیت است که مسلم کفر باشد نه وجود باشد نه مایه پس معنی بیت
 مولوی جامی رحمه الله علیه معلوم شد چگونه مراد مولوی جامی رحمه الله علیه آن باشد که مضرع فمیده است
 حال آنکه خود مولوی میگوید من غرض ذات او دنی جوهره هر چه بندی خیال از ان برتره و معنی بیت
 مولوی رومی قدس سره آنست که وجود حقیقی که عین ذات حق است یا صفت او چون از سیرنگی خود سیر
 رنگ شد یعنی در مرتبه دهم بکثرت تعلق گرفت موسی با موسی در جنگ شد یعنی از یک نوع افراد متعدد و
 متکثره برآمد موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله از یک جنس اند و هر یک منشأ هدایت اند و باین احکام
 و احوال مختلفه دارند مراد در جنگ شدن همین متکثر و اختلاف است پس چون به سیرنگی رسی کان دوستی
 موسی و فرعون دارند آشتی یعنی چون صوفی در وقت مراقبه مستغرق مشاهده وجود حقیقی نمی شود و
 در آن وقت موسی و فرعون هر دو از نظر او ساقط میشوند و تعدد و تکثر مطرح نظر او نیاید باشد از آن وقت
 خبر میدهد که موسی و فرعون دارند آشتی و از پیچیدن حالت مولوی روم قدس سره خبر میدهد
 علم حق با علم صوفی گم شود و این سخن که با مردم شود یعنی وقتی که صوفی متوجه ذات حجت میشود در آن
 وقت صفات الهی هم به نظر نمی باشد پس صادق آمد که علم حق که صفاتی از صفات حقیقه حق است انفساً
 و از ذات محال است در آن وقت در علم صوفی آنهم مطرح نیاید پس در علم صوفی گم شدن در نفس الامر سوال
 ازین تقریر بندگان صحت دعوی صوفیه ظاهر شد لیکن دلیل برین دعوی چیست - جواب این جماعه برین
 دعوی هر چند استلالت مذکور کرده اند و درین کتب در سائل نوشته اند لیکن در واقع دلیل آنها کشف است
 لا غیر صوفیه شهودیه میگویند که این جماعه که همه دست میگویند در غلط افتاده اند و منشأ غلط ایشان دو چیز است
 یکی مکر عشق و مقصای عشق آنست که غیر محبوب را نظر عجب ستور گردد و هر سو که می بیند صورت معشوق
 که در خیال او متفرست شود و دیگر در عشق مجازی هم این صورت ظاهر می شود و دوم آنکه وجود ممکن در

وجود واجب بغير له لا شئ است و انما اعتقاد وجود را کلی مشکک میگویند عقلا میگویند الله ممکن فی نفسه لیسین
وله من علته ایمن رسول کریم می فرماید اصدق القولی قول اللبید **س** الاکل شئ ما خلا الله باطل
یعنی عدم ذاتی او است و وجود او مستعار است از حق جل و علا پس قیقلکه حکم توله تعالی ان تَعَدَّ وَاَلَا کَا کَا ت
را الی اهلکم با انسان تصور کند و تعیین فائده که وجود ممکنات ذاتی شان نیست مستعار است در وقت غلبه این
تصور ممکن را البته از وجود خالی خواهد یافت و خواهد گفت لا موجود الا الله چنانچه زید که برهنه بود و پارچه عاریت پوشیده
است اگر آن پارچه را بنیر نسبت کند و درین ملاحظه استقامت نماید البته خود را برهنه خواهد دانست و چنانچه شخصی
انظر خود در آفتاب و خسته باشد البته روشنی چرخ در نظر او تاریک خواهد بود و این وید اقرب بصواب و ادق بکتاب
دست و اجماع است **سوال** فرقی ثانی صوفیه که قاتل وحدت شهود اند میگویند که در خارج حقیقی غیر
واحد حقیقی هیچ موجود نیست و ممکنات در خارج ظلی بوجود ظلی موجود اند این چه معنی دارد جواب این جماعه که عالم
باطل و عکس تعبیر میکنند بالجایز میکنند و نیز آنچه ایشان را در اشئای سیر و سلوک شهود میشود در حالت سکون از آن حکایت
میکند و چون بختهای کار میرسد از آن تجاشی نمی نمایند و میفرمایند که محمد صلی الله علیه و سلم را ظلم نبود خالق
محمد را چگونه ظلم باشد نسبتی که در میان وجود و واجب وجود ممکن متحقق است لفظی حقیقه **س** مکتوب سبع نیست
ناچار بالجایز برای اظهار قوت و ضعف و اولویت و اولیة و ضد آن باصل و ظل تعبیر میکنند و میگویند که آنچه در
تو شهود و تو بگذرد آن غیر حق است از تحت لای نفی باید کرد و مقصود و رای آن باید جست **س** عکس ثانی
بنا میسرود و در بیان بارگاه است و غیر ازین بی نبوده اند که هست تا التراب در باب الارباب چون از عالم
باطن انتقد رکلام کرده شد دیگر فائده گفته می شود باید دانست که کشف کونیه در امت نه داخل مابیت ولایت
و نه از لوازم آن مابیت ولایت همان حضور بی کیف است و لوازم آن اتباع شریعت و خرق عادت که بر ما
شتر است از جوگیمه هم بظهوری آید آری کشف الی که عبارت است از دیدن صورت شایسته قرب بچون و غیره
مراتب ذات و صفات و رانیه خیال خاصه اولیا را بعد است مولوی روم میفرماید **س** آن خیالانی که ذام اولیا
عکس مبر و بیان بستان خداست و لیکن خاصه شایسته نیست اکثر اولیا را کشف الی باشد و بعضی را کشف تفصیلی
باشد بعضی را اجمالی تساو اولیا باشند که از ولایت خود خبر نداشته باشند تا بدیگری چه رسد صحابه کرام که باجماع
اشرف و افضل اولیا الله بودند که ولایت شان بخصوص قطعیه ثابت گشته کسی از آنها بکشف الی تکلم نکرد

الانما در اداء علم -

مکتوب ششم به شیخ محمد قاضی مذکور در بیان شریعت و طریقت و حقیقت

بسم الله الرحمن الرحیم و بحمد و الصلوة والسلام علی رسول و آله و صحبه شریعت و فضیلت پناه مهربان دوست
سلامت - بعد از سلام سنت الاسلام مطالعه نمایند چند سوال نوشته بودند جواب بعضی از آنها از مکتوبات
میتوان دریافت لیکن باز نوشته میشود که آنچه بهمال میگویند که در میان شریعت و طریقت و یا شریعت و حقیقت
تفاوت است این از غلط فہمی آنهاست معنی شریعت و طریقت و حقیقت تفہیم ده اند شریعت در لغت بمعنی
راه است لهذا راه عام را شارع میگویند و در اصطلاح اہل اسلام شرع عبارتست از جمیع ما جاریہ البنی صلی اللہ
علیہ وسلم کہ راہیت موصل بنجد او موصل بحبت و ہمین است صراط مستقیم کہ حق تعالی سوال کردن آن تعلیم
فرمودہ بقولہ تعالی لا ھدنا الا صراطا المستقیم صراط الذین انعمت علیکم و این راہیت کہ حقیقتا
ہمہ انبیاء را یہ تسابک آن امر فرمودہ قال اللہ تعالی شرعنا لکم الذین کاو صلی بہ نوحا و الذین اوحینا
لک و الذین عاونینا و الذین استقیم و موافق و عیبیہ ان اقموا الذین و لا تقفوا فیہ کبر علی
المشرکین کا لک عنکم الذین اللہ یحببکم الذین یشتکون و یحببکم الذین من شریعت
کہ برای شما ای مسلمانان مقرر کردہ ایم و بر پیغمبر علیہ السلام بدان وحی کردہ ایم ان شریعت آنست کہ در
راست و درست کنید و تفرق رو نداری یعنی ہمت خود را یکسو داری یعنی قبلہ تو جزو احد لا شریک لہ نگردانی
امر کردہ بدان امتثال نمایند و انچہ منع کردہ از ان اجتناب کنید و در امور مباحہ ہر کاریکہ کنید برای خدا کنید و
باہر کہ دوستی گزینید برای خدا و باہر کہ دشمنی گزینید برای خدا و خوف و طمع بجز دے از کسی نگذیرد حسن
ابی امانہ رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احب لله و ا بفضل لله و
اعطی لله و منع لله استکمل الایمان رواہ ابو داود و عن انس رضی قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یق من احدکم حتی اکون احب الیہ
من ولده و والدہ و الناس اجمعین متفق علیہ و عنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ثلاث من کن فیہ وجد یون حلاوة الایمان من کان اللہ

بسم الله احب اليه ما سواها ومن احب عبدا لا يحبه الا الله ومن
ان يعود في الكفر بعد ان انقذه الله منه كما يكره ان يلقه في النار
فق عليه وقال الله تعالى قل ان كان اباؤكم واولادكم وازواجكم وعشيرتكم
قالوا اقترقتموها ويخافونكم لسادها ومسكين ترضعونها احرقتكم
بن الله ورسوله وبعثوا في سبيلهم فلن ينجيكم الله من النار يا ايها
الذين آمنوا لا تاتوا في الدين حتى تخرجوا من الدنيا وما فيها وما
الدين الا ما يرضي الله تعالى ولا تتقوا الناس تقوى الله تعالى
ست بعثي لركن ست بر سر كار انچه بسوي آن بخواني تو اي
ايل ست پس كييك غير خداي پرست در بت پرستان وانشاء
جيد قبله توجه او واحدانيت او غير خالي از شرک خف
جبه من يات كروهي في الكبر من يني
طه انبيا وانبياي شان ودر است
تكم امدني ميسر شود از اين قصه
يت اطلب ميكنند و
ال عبد الله بن
جمله ايسر
بخل نمايندگان و انصاف بانان
چهارم اعمال جوارح موافق كتاب و سنت
بدون اين سه چيز ديگر ناشي محض ست و ابا
اعتقاد است كه از علم استدلال و در پيروي
ميفرمايد بگوشت افلاهلما از دود است

و اطاعت نهای فکائی انظر الى عرش الرحمن بارزاً تا که دریند اشتلال است همیشه یاب
 و امثال شان در بحث و جدال است گاهی مغلوب و گاهی غالب و حقیقت اخلاق بعد قنای نفس در
 دکانه دعوی محض است علما ظاهر اخلاق سینه را بدیدارند که آیات و احادیث بدان ماطق است اما نحو
 از ان پانجم کند کبر مقتدا عند الله ان تقولوا ما لا نقولون شخصی از اولیا عصر ابو علی
 در مجلس خود گفت سنت سیدنا ادب ندارد این سخن باین سید رسید این سید گفت بی از تصانیف خود در بیا
 اخلاق و ادب تروان شد و که او گفت من در باب ادب تصانیف چنین میدارم شیخ گفت که من نگذا
 که این سیدنا ادب نداند بلکه گفته ام شما ندارد دانستن چیزی دیگر است و انصاف بدان چیزی دیگر و حقیقه
 اعمال جوامع آنست که رسول کریم صلی الله علیه و سلم فرموده ان تعبدوا لک لک سواکایه
 بادوام حضور و این بدون قنای قلب میسر نیست حقیقت همان حقیقت شریعت است لا غیر فقط
 بر بان کردن و تصدیق با قلب نمودن و فرائض را بر سر بجا آوردن و از محرمات بمقدور بر سر کردن
 شریعت است و حقیقت شریعت همانست که بر نگذاری آن موضوع از برای و صحیح بخاری و امثال شان بخاری
 لیکن از خواندن آن جز صورت بدست نمی آید و بحقیقت این عقیده اهل سنت و جماعت که افه
 العباد مخلوقه الله نقلی اگر باین مسلک یقین یابیم سرحد خوف از غیر خدا در دل
 عقیده اهل سنت چنین است و مستلزمی گویند که افعال حاصل شود طبع و عبادت مخلوق از برای
 مخلوق مخلوق مخلوق اند و با واسطه عند عوام الناس در مقام سلاطین و امرایان و نگردد اندیشه
 در غفلت اند سوال چون حقیقت حقیقت شریعت لا غیر پس معنی قول صوفیه که سیر و
 حقیقه رده الشریعة فی زندقه چیست سیر در عالم مثال مرتب قرب الهی و دور
 قرب مکانی تمثیل پیشوند چنانچه در مکتوب سابق نوشته ام و این عالم مثال که از صوفیه بکشف الکیفیه
 از قبیل روایدر مقام است از انجا رسول فرموده صلی الله علیه و سلم انما الدنیا الصالحه جزء
 و اربعین جزء من النبیة و احوال او در آن خیال بسیار بعضی عوارض انکه در دنیا
 غلطی افتد و گاهی در فهم و تبیین غلطی افتد لهذا اولیا را آنچه بکشف معلوم شود و از
 شرع باید بخیر اگر موافق شرع است قبول باید کرد و آنچه مخالف شرع باشد نازد باید کرد و زندقه باید

و آنچه شرع از ان ساکت باشد آنرا قبول باید کرد با احتمال غلط آمدن اولیا را بعد کسی را امر بدینی گیرند تا وقتی که علم
 ظاهری نیاموزد تا در نزد قیقت و خلاف شرع اعتقاد نکند و نیز صورت شریعت بدون علم ظاهر بدست نیاید
 و حقیقت بے صورت دست ندهد شریعت و حقیقت چون روح و بدن است بدن بے روح جهادست و روح
 بی بدن بی کار چون بحقیقت شریعت رسد گفته شود **أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ دَرَجَاتٌ**
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ كَثِيرَةٌ لِّزُفٍّ یعنی برای آنهاست درجات قرب نزد خدا و مغفرت گناهان زرق
 در جنت زرق کریم آخر همه مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت در یافتی معنی طریقت در یاب طریقت
 درخت نیز راه را گویند و اینجا ملامت در تحصیل حقیقت است بدان ای برادر رسول کریم صلی الله علیه وسلم
 که برای هدایت خلق مبعوث شده بود عالم را بسیدف و شان و زبان و جان و تاثیر نفس شریف از باطل بسو
 حق رهنمونی فرموده و یکرمیه **إِنَّكَ لَنَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** بشتر شده هر گاه شخصی مسلمان
 باشد در اول صحبت بقدر استعداد باطن آن کس بنور هدایت و کمالات ولایت منور و مملو میشد چنانچه آئینه
 در مقابل آفتاب میشود و بعد از ان بقدر وصله و استعداد از کلام شریف استفاده علوم ظاهری مینماید و بعد از ان
 در صحبت شریف آنحضرت بسبب ریاضتها از مهاجرت از اوطان و اهل و عیال و جماعت الکفار و بذل انفس
 و اموال و قیام لیلی و صیام ایام ترقیات بیدمی فرمودند کافران را به نابلل و قیوما بالنعاه
 و در شان آنهاست لهذا جمیع صحابه از سائر نام افضل آمدند بهترین اولیا بدرجه اولی از صحابه نزدیک
 از عبد الله بن مبارک که از کبار تابعین است و از مجتهدان دین و کبار اولیا است پرسید که عمر بن عبد الله بن
 و اویس قرنی بهتر باشند یا معاویه عبد الله گفت الغبار الذی دخل الف قریس معاویه خیر
 من اویس القرنی و عمر المروانی و تفاضل در میان صحابه با هم زیاده از ان ستم که تحریر یونان
لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ آمَنَ قَبْلَ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفَقُوا
مِنْ بَعْدِهِمْ نَفَقَةً لَّا يَسْتَوِي الْقَاعِلُونَ مِنَ الْمَالِ مِنْ بَيْنِ الْأَنْحَارِ وَالَّذِينَ هُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 غرض که صحابه کرام تمام جمیع کمالات ظاهر و باطن بودند و بمرتبه بودند که کسی بآن مرتبه نتوان رسید حضرت
 مجد در ضی الله تعالی عنمی فرمود **در قافله که دوست دارم نه** * ابن بس که رسد در دربانگ جبرم
 بعد صحابه قمر ثمانی از صحابه کسب ظاهر و باطن کردند و بر جبار *

از السنه و قلوب و نفوس شریفه صحابه نمودند و همچنین در قرن ثالث لیکن تاثیر صحبت صحابه به تاثیر صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسیده و همچنین تاثیر صحبت تابعین به تاثیر صحبت صحابه رسیده بعد از آن تاثیر صحبت پیغمبر ضعیف شد پس بعد از قرن ششم برخی از کاتبین متکفل علوم ظاهری شدند و برای استنباط احکام شرعی از قرآن و حدیث قواعد غیریه تصرف و نحو و معانی و بیان و امثال آن برای دریافت معانی نو و وضع نموده و قواعد حصول تربیت اندوین علوم عقاید و تفکر کردند و برخی از کاتبین از علوم ظاهری بقدر ضرورت که فرض عین بود و انکار کرده و فرض کفایه بعهده دیگران گذاشته و در آن تقلید قبول کرده برای قائمه و استفاده حقائق شریعت و کمالات باطن کمر همت بستند و برای آن قواعد مقرر نمودند و از طریقیت تمام نهادن و انهم منبسط از شرع و آن تعلیل طعام و تعلیل منام و تعلیل مخالطت با عوام و مصاحبت باریاب قلوب زکیه و نفوس مرضیه و کثرت ذکر و دوری از خلق و اتباع سنت و ترک بدعت و اجتناب از فضول مباهات و شتبهات و ترک مالا یعنی قال الله تعالی وَاذْكُرْ اِسْمَ رَبِّكَ وَتَبْتَغِ الْكِبْرَ تَبْتِغًا وَكِتَابُ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا و این امور که مذکور شده اند همه از احادیث نبوی ثابت اند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حسن اسلام المرء تركه مالا يعنيه و قال علیه السلام من احب كلامه من عمله قل كلامه الا فيما يعنيه العنلة خیر من جلیس السوء و الجلیس الصالح خیر من الغنلة و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر مال المسلم الغنمیت بها شغفت الجبال یفتن بدین من الغفان و در فضائل ذکر و آثار آن احادیث بسیارند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اکثر ما ذکر الله حق یقولوا یحنون و چون از نصوص قطعیه ثابت است افضل الذکر لا اله الا الله همین ذکر نفی و اثبات سروج طرق است خواه بجهت خواه بسراپاب و وحدت وجود معنی لا اله الا الله لا موجود الا الله ملحوظ میدارند تا وجود ماسوی الله که در واهمه مستقر شده است از نظر ساقط شود و وحدت حقیقی جلوه گر گردد و در باب وحدت شهود لا مقصود الا الله ملحوظ میدارند تا نفی مقاصد نمایند و غیر از واحد حقیقی قبل نوبه و مقصودی دیگر در شبه باقی نماند و میگویند که هر چه مقصود است معبود است چرا که عبادت عبارت است از کمالات تذل و هر کس برای حصول مقصود در تذل قاصر نمیشود پس تا که نفی سقا نشود و در عبادت صورت نه بندد و نوبه ششم بود و مذکور که نفس نمی میرد مولوی روم می فرماید نفس اثر در ما است این که مرده است به از غم بی آلتی افسرده است صاحب من

این بیت در حق صوفیان نیست در حق مدعیان کمال است **نوشته** بودند که در تقدیر صاحب کمال اندک بودند و در متاخرین بسیار شدند صاحب من این سخن محض غلط است صواب کلمه صاحب کمال بودند و در قرن ثانی و ثالث بسیار در بعد از آن اندک و مختلط بودند قال الله تعالی وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فَمَتَى تُزَكَّيْتُمُ النَّاسَ ثَلَاثَةٌ مِنْ أُولَئِكَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ و اینم غلط که درین زمانه نسبت بزمانه سابق بیشتر اند لیکن صاحب کمال همیشه بودند و همیشه باشند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا يزال من امة قائمة بامر الله لا يضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتى يأتي امر الله قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المتی کمثل الغيث لا يدرى اولها خير ام آخرها **نوشته** بودند که مولوی روم میگوید آتش است این بانگ نه و نیست باد و مراد ازین آتش چیست وافرورنده کدام است صاحب من مراد ازنی صوفی کامل است که از مرآت نفس خود خالیست و بانگ نه تاثیرات انفس شریفه است و آتش عشق و محبت الهی است و افرورنده خداست جل و علا **نوشته** بودند که میگویند که جهاد اکبر جهاد بالنفس ماره است و کشتن اول لازم است و در کرمه لا تقتلوا انفسکم منع از قتل نفس است صاحب من اینچنین سوال واهی نوشتن از نشان شما معیه است و کشتن عبارت است از زلزله زرازل نفس و متصف ساختن او بصفات حمیده گویا آن نفس که صفات سبعی و بهیمی داشت رفت و نفسی دیگر متصف بصفات ملکی و رحمانی پیدا بد پس اینجا لا تقتلوا انفسکم را چه مناسبت و مخالفت بالنفس البته جهاد اکبر است رسول الله علیه السلام چون از غزوه تبوک یا غزوه دیگر باز آمد فرمود رجونا من الجهاد الا صغرا الى الجهاد الاکبر قال الله تعالی فما جاهدنا فی الله حق جهاد به مراد همین جهاد اکبر است و قال الله تعالی وَ هِيَ النَّفْسُ مِنْ اَنْفُسِ فَانِ الْجَنَّةِ هِيَ الْمَأْوَى عَدَاوَتُكَ نَفْسُكَ التَّيْ بَيْنَ جَنْبَيْكَ و در حدیث قدسی است عدا نفسک فانها قامت لمعاد التی **نوشته** بودند در شاق گرفتن نفس تکلیف است و در شرع تکلیف نیست اینم غلط در شرع تکلیف مالا یطاق نیست لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْسًا اَوْ سَمْعًا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کن فی الدنیا کأنک غریب او کعابر سبیل و عدا نفسک من اصحاب القبیح و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الدنیا یوم ولنا فیها صومر و عایشه و می فرماید ما تتبعنا محمد بن خنیزه شعبان

بیس مین مستتابین حتی قبض متفق علیه لیکن رهبانیت مبتدع نباید کرد و رهبانیه سنونه باید کرد
 رسول صلی الله علیه و سلم از گزشتگی سنگ بر شکم می بست و پاهای مبارک از قیام اللیل مشغول شده بودند مرموم
 گفتند یا رسول الله قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر فمروا فلا اكون عبد لشکویا
 نوشتیم بودیم که چون در میان علم ظاهر و باطن تطابق و تعاضد است صلب منصور و سلخ عین انقضا
 چه ابو قریح آمده صاحب من از نیا واقعه خلل در مطابقت علم ظاهر و باطن نمی شود چرا که انا الحق گفتن با اتفاق
 علماء ظاهر و باطن کفرست موجب قتل بشر طیکه در حالت صحود و هوشیاری گوید و حکایت از نفس خود کرده بگوید و اگر
 شخصی در حالت مستی و بیوشی اگر چه از خوردن خمر باشد که حرام قطعیت این کلمه بگوید کافر نمی شود و قتل او نیست
 کذا فی کتب نفقه فکیف اذا کان الکفر یا شرع بل بامر مرعوب اعنی حب الله سبحانه پس علماء ظاهری
 که در آنوقت بودند اگر میدانستند که این کس این سخن در بیوشی میگوید و خبر از خود ندارد و یا حکایت میگوید چنانچه
 کسی در تلاوت قرآن بخواند انی انا الله لا اله الا نا و با وجود این سخن فتوی بقتل او دلزد پس بنا بر تعصب
 فتوی دادند پس مخالفت آن علماء صوری با علماء باطن دلیل بر مخالفت علم ظاهر و باطن نیست و اگر
 این معنی بر علماء ظاهر آن زمان معلوم نبود و دانستند که این سخن با اختیار این کس صادر شده است در آن صورت
 علماء ظاهر بهم معذرت و مامور که حمایت اسلام کردند و بیکار گذاشتند و بیکار گذاشتند و بعضی اکابر
 مثل جنید که بران فتوی مهر کرده برای آن کرده که دانست که اگر سن برین فتوی مهر نمی کنند عوام خواهند دانست
 که فتوای علماء ظاهر باطل است و در شرع این سخن گفتن جائز نیست در آن صورت در اسلام کافرانم خلل آید
 و فتنه عظیم بر خیزد قتل نفسی برای دفع فتنه عظیم مضائقه ندارد و الفتنه است که من انقضت نوشتیم بودیم
 که کدام چیز است که آنرا حصول میکنند یعنی در ایشان وفایده آن چیست بعد از از بی کلام در مکتوب سابق
 و درین مکتوب حاجت نوشتن جواب این فقره نیست مقصود ایشان خداست و محصول ایشان حقیقت
 اسلام و حقیقت عبادت و مراتب قرب عند الله و کثرت ثواب و رزق و الجزا و الله اعلم چه خوش ربا عیست
 عربی و بین العالمین خراب رباعی فارسی آنکس که ترا شناخت جان ز اچکند و فرزند و عیال و خانان را
 چکند و دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی و دیوانه تو هر دو جهان را چکند و خرق عادت را نزد اولیا را الله هیچ قدر

و مقدر نیست مثل جوز و موز لب طفلان میدانند و آنرا باعث منقصت خود و عیب شمارند و میگویند
 الکفاة حبض الرجال باعث منقصت آن بود که درین خط نفس است و موجب شهرت قال رسول
 صلی الله علیه و سلم بحسب امر من العثران یشاد الیه بالاصابع فی حینه اودینا و تحصیل خط نفس
 در دنیا موجب نقصان اجرت و آخرت قال الله تعالی اذ هبتم حبیباً نکراً فی حیا انکم ال الانبیاء رسول
 صلی الله علیه و سلم بر بویار خفته بود و نقش بویار بدن مبارک ظاهر شد عمر بگریست و گفت یا رسول الله
 قیصر و کسری در آن نعمتها و انما دشمنان خدا اند و تو رسول الله با نیجات رسول فرمود فیها انت یا عمر
 اولئک قوم یحیی الله طیباً تم فحیاتهم الدنیا من میواتهم که برادران خود رسم که انبیا و رسل بودند انما بعین
 حالت گذران کرده اند صاحب من اظهار معجزات مرانبیا را ضرورت است که برانها دعوت کفار واجب است
 و کفار بدون معجزات ایمان نمی آورند و اولیا دعوت میکنند مومنان را برای استقامت بر شریعت و تحصیل
 حقیقت آن اینها را کرامت نمی باید که امت از اولیا در بعضی احوال بمقتضای حال صادر میشود بے اختیار
 نشان از مثل حیض زنان پوشیده میدارند و اکثر اولیا که ظهور کرامت از انها بیشتر شده وقت مرگ حسرت
 کردند چرا که ظهور این کرامت از ما شد و الله اعلم بالصواب

مکتوب بمولوی نعیم الله بکرمی و تحقیق معنی قیومیت و شرح معنی عشق و محبت با فوائد دیگر

مولوی صاحب مشفق مهربان من سلامت - بعد از سلام سنت الاسلام و اشتیاق ملاقات محبت
 یات واضح رای با و الحمد لله که فقیر تا تحریر قدیمه بخیر و عافیت است و احوال مستوجب شکر الهی حق سبحانه تعالی
 من مشفق را سلامت و بر مسند ارشاد فیض گستر دارد و فقیه ذات شریف را غنیمت میداند و دعا خیر میکنند
 شریک الله امثالکم و بارک الله فی برکاتکم مبلغ مرسله بخیر است بی بی صاحبه حضرت والده مرشد و بنده است صاحب
 مالی نسب جدیده شریفه حضرت شیخ گذرانیده شد و در حق ایشان بسیار دعا با کرد و مخصوصاً حضرت صاحبزادی
 هرگز توقع این فتوح نداشتند کسی از ارباب طریقه توفیق خدمت ایشان ندارد و بلکه کم کسی از ایشان
 از احوال ایشان واقف است از نیم بسیار خوش شدند و شکر الهی بجا آوردند مشفق من هر چند ایشان

وَمَنْ فِيهِمْ أَمْدٌ كُنَا يَهُ انْجِيَاست قوله تعالى ق وَالْقُرْآنُ الْبَحِيذُ انکارم کہ رمزی از قیومت حق تعالی باشد یعنی قیام جمیع اشیا بحضرت ذات ست تعالی قسم بقرآن مجید و کفار از نینعی اطلاع ندارند بکبر بکن عَجَبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِّنْهُمْ بَلْكَ از اعتقاد آن در گذشته تعجب میکنند از آمدن رسول از جنس ایشان ای برادر حق تعالی بعضی بندگان خود را که محض فضل خود بطیفیل سرور کائنات بمرتبہ کمالات نبوت میرسانند و او را از ذات بحت مناسبت نمی بخشند و تجلیات ذاتی بروی فیضان بینمایند از زمان او را ذاتی موهوب عظامی فرمایند که قیام وجود و توالیع وجود این کس بآن ذات موهوب بدیباشد و قیام ذات موهوبش بذات و اسباب وجود دیگر کمالات نبوت کمالات رسالت است و دیگر کمالات رسالت کمالات و دیگر کمالات اولی العزم قیام قیومت است بآن مقام انحصار بخصوص را هم رسالتی نیست الا ما شاء الله پس اگر شخصی راق حق تعالی بآن دولت سرفراز فرماید در آنوقت قیام تمام عالم که حکم اعراض دارند بذات موهوب و موی باشد و قیام ذات او بذات حق جل و علا هر کس را که حق تعالی این دولت میسر فرماید حسانت اهل السموات والارض گویا همه اجزاء و اعراض حسانت او میشوند ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ س آنکس که سر حقیقتش باورشده و بهتر از سپهر پیاورشده ملا گوید که رفت احمد فلک با سر مد گوید فلک باهم در شده صلی الله علیه وسلم قلمی فرموده بودند که چند کلمه و عطف نصیحت باید نوشت مشفق من هر چند از نوشتن و عطف محال می آید و تازیانه قوله تعالی اَتَاكُمْ مِنَ النَّاسِ الْيَاسَ لَيْسَ وَتَنَسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُوْنَ الْكِتَابَ فَلَا تَعْقِلُوْنَ و قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا مَا لَا تَعْقِلُونَ كَبُرَ مَقْعَدُ الْكَاذِبِينَ فَانْقُلُوا مَا لَا تَعْقِلُونَ از آن باز می دارد لیکن نظر بر نیکی مقصود از این آیات امتناع از امر معروف و نهی منکر است بنا بر امتثال امر شما نوشته نمی شود اگر باز رسیدیم تو شاید برسی -

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای برادر بادشاه و فقیر و عطار و کناس همه بنی آدم از یک جنس هستند با وجود این اگر بادشاهی عظیم الشان کثیر العطایا و الاحسان منبع القهر مان قهری را بسوی خود بخواند او را متوقع انعام و احسان و قرب منزلت و رفیع شان فرماید و آن فقیر از آن بادشاه روگردانیده و صحبت کناسی نجس اختیار کند آن فقیر را چه باید گفت

علما و برین در صورتیکه در حضور چنین پادشاه اگر بسوی او پشت داده با کانس از
 سلطانی البته مقتضی قتل آن نادان فقیر باشد پس برین قیاس باید کرد که ربا
 جلال و جمال و عظمت و کبر پانده را بسوی خود میخواند و میفرماید من یقرب الی الله
 و محبوب خود را بر سالت فرستاده او را بسوی خود میخواند و به نعمتهای هشت و سر هر
 و بسط عذاب و دوزخ و زقوم وعید میکند و این تا کس از قرب منزلت او روگردانید
 متوجه میشود و میداند که او تعالی حاضر و ناظر است هیچگاه چیزی بروی مخفی نیست که
 نقل است که زنی پرده نشین پیش قاضی آمد و فریاد کرد که شوهر من زنی دیگر
 گفت که او را از آن منع نمیرسد حق تعالی میفرماید فَاَنْكَحْنِیْهَا کَاَطَاكَ کُفْرًا وَنَزَلَ
 آن زن گفت که ای قاضی اگر پرده عصمت و حجاب و حیایان نبودی حسن و
 و انصاف میخواستم که شخصی را که مثل من صاحب دل را میسر شد از من روگرداند
 باشد اتفاقاً در آن مجلس صاحب دل نشسته بود و زرد و بیهوش شد و افتاد چون
 پرسیدند گفت و قتی که این زن سخن گفته با تفند داد که این ضعیفه باین حسی که
 عصمت و کبر یالان نبودی جمال خود ظاهر کرده انصاف میخواستم که کسی که
 از آن در گذشته بکسان نالائق در امور لاطائل مشغول شود و او را چه باید گفت
 مثلی و دیس یکون فاطلیننی چندی به انسان اگر حق تعالی راستصف بصفاء
 داند و خیال کند که حق تعالی سمیع و بصیر و علیم است و این دید بروی غالب
 خوف و خشیت بروی غالب شود و یقین است که از نافرصیات او احتراز نماید
 و اند که حق تعالی مطیعان را دوست میدارد و او را با محبت پدید آید و در طاعت
 و بحکم المرامع من احب معیت و ریاء و از معیت و اقریت بذات بخت
 بهفت مراقبه تشریف ارشاد می فرمودند **اول** مراقبه ذات متوجه
 از جلال و جمال و رحمت و نعمت و غیر آن با جمال بعد از آن که این ملاحظه
 با عظمت و کبر با جمال و جلال در دل او متکلم میگردد و نگاه بار و روم را

می فرمودند چون صوفی شفق این ملاحظه میکرد و این دید بروی مستولی میشد با رسوم مراقبه اندم جمع بصیرت
 ارشاد میکردند که حق تعالی حاضر و ناظر است چون این دید بروی غالب میشد چهارم مراقبه معیت میفرمودند
 و هو معکم اینها گفتند که ملاحظه معیت بچون نماید چون این دید بروی غالب میشد بار پنجم مراقبه اقربیت
 ولایت میفرمودند **أَقْرَبُ إِلَیْهِ مَنْ جَلَّ الْقَوْلُ بِهِ** چون ملاحظه اقربیت بکمال میرسد بار ششم
 مراقبه صحبت ارشاد میفرمودند حق تعالی می فرماید **یَجْعَلُ لَّکُمْ شُرَکَآءَ مِنْ دُونِکُمْ** وینجا نه شخصی که بروی این دید شکست شود که
 خدا را دوست میدارد و بیشک او را محبت با خدا حاصل خواهد شد پس بعد از اینهمه مراتب و مشق آن همه مراقبات
مراقبه ذات بحت میفرمودند سه مراقبه اول در دایره امکان است و در اول ولایت صغری و بعد قنای
 قلب در ولایت صغری مراقبه معیت است و در دایره اولی از ولایت کبری پیش از قنای نفس مراقبه اقربیت
 و بعد قنای نفس در دایره ولایت کبری و علیا مراقبه محبت است که نفس مطهره راضی و مرضی و محبوب
 گشته و در کمالات نبوت ملاحظه صفات از نظر ساقط میشود و ذات بحت ملحوظ میاشد اینهمه گفتگو برای ارباب علم
 و بصیرت است این کلام طویل که تعلیم آمده مستفاد از حضرات مشایخ است و رسول کریم صلی الله علیه و سلم
 در حدیث جبرئیل علیه السلام بدان اشاره فرموده در جواب ما الاحسان قال ان تعبد ربک کانک
 تراة فان لم تکن تراة فانه یراک کافی است یعنی بیان ارباب علم و بصیرت است که هر کس را نسبت
 جمعی باشد ملاحظه **فیه یراک** کافیست یعنی بر هر کس که این دید مستولی باشد که حق تعالی برین حاضر و ناظر است
 او از محنین است از عبادات متکلفه و از معصیت محترز خواهد بود و الله اعلم بکی از دوستان بقیه نوشته که اکثر اولیا
 عشق را علی مراتب حب نوشته اند و بسیار مدح و ثناء عشق نوشته اند و امام محمد غزالی مد گویند بهر عشق کرده و حب
 را بر عشق ترجیح داده و بعضی نیز بمرتبه گفته اند **الفت و مودت و محبت و عشق و شفقت** تعریف حب و عشق
 و تحقیق درین باب آنچه تر و صاحب باشد بنویسند فقیر در جواب آن خطی که نوشته بود نقل آن بخدمت سامی
 هم فرستاده شد اگر پسند آید منظور فرمایند

بسم الله الرحمن الرحیم

از حب و عشق نوشته بودند صاحب من معنی حب در تفسیر قوله تعالی **إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ**

مکتوبات قاضی

تجلیل الله و بحی الله و حبیب الله موسوم گشتند و بعاشق الله موسوم نشدند مگر اولیاء الله مدح و ستایش
عشق میفرمایند و عشق را مرتبه اعلی از حب میگویند بچاست که عشق عبارت از فرط محبت است و فرط محبت الهی
از نفس محبت اولی داعی است و لهذا حضرت مولوی روم می فرماید **مثنوی** هر چه گویم عشق از آن برتر بود
عشق امیر المؤمنین حیدر بود و آنچه امام تاج الاسلام محمد غزالی رحمه الله علیه چندان تعریف و مدح آن نکرده و گونه
بجواز مقوله و مفهوم میگرداند مقام نظر او بر سر است که از لوازم عشق است از تنگی حوصله خبر میدهد و فرط محبت
خدا سر سر مدح و محمود است لیکن اگر با صحو باشد از عشق بهتر باشد **مشفقاً** در راه خدا جمله ادب باید بود
تا جان باقیست در طلب باید بود و دریا اگر بکاست ریزند کم باید کرد و خشک لب باید بود و مقتضای فرط
محبت آنست که امثال امر خدا بر مقتضای طبیعت خود مقدم دارند بقوی در معال التضریل از سعید بن جبیر
روایت کرده که حق تعالی در فرقیاست میان را در دوزخ اندازد و کفار را فرماید که اینها محبوب و معبود شما بودند
شما بر ایشان در دوزخ برید آنها از بتان بیزاری ظاهر کنند در فتن در دوزخ قبیل نکنند از زبان حق تعالی
مومنان کامل را بفرماید که مان شما در دوزخ خود را بنید از اینها بجز و حکم خود را در دوزخ اندازد و دوزخ بر اینها بر
و سلام باشد و منادی آواز کند **وَالَّذِينَ آمَنُوا أَتَى اللَّهُ لَّهُمْ وَكَافَرُوا** اگر در دوزخ انداخته شوند لیکن
اگر با فرط محبت سکوستی باشد خوف عذاب و طمع ثواب در میان نیماند و لهذا منقول است که رابعه بصریه در دست
آب و دوری آتش گرفته میرفت پرسیدندش که کجا میروی گفت میخواهم که در دوزخ را ازین آب سرد کنم و بهشت را
ازین آتش بسوزانم ما مردم عبادت خدا بخوف دوزخ و طمع بهشت نمکنند بلکه خالصاً بعبادت کنند و جناب
انبیاء علیهم السلام آنچه فرط محبت داشتند رابعه بیچاره از آن بوسه نشمیده بود و یان همه هر گاه که رسول صلی الله
علیه وسلم در قرارت قرآن برایت عذاب گذشتی تعوذ میفرمود و هر گاه برایت رحمت دو عهد میسپردی سوال
می کرد و حق تعالی مدح مسلمانان میفرماید که **يُحِبُّكَ فِي جَنَّةٍ لَهُمْ** عن المصالح **يُدْعُونَ لَهُمْ هُمْ وَخَوَافًا وَكَمَلًا**
و **يُحِبُّكَ فِي جَنَّةٍ لَهُمْ** پس تفاوت مرتبه فریقین در روایت سعید بن جبیر است شخصی که سکران مست
باشد و برای امثال امر خدا در دوزخ اندازد و دوزخ و عذاب در خاطر او محو و فراموش باشد و خالف نبود
چندان دشواریست و شخصی هوشیار است و عذاب دوزخ را میداند و خائف و ترسان است و با وجود آن
بنابر امثال امر محبوب خود خود را در دوزخ اندازد و عجب کاریست بقول **رَبِّهِ كَوْسَهُ** تک تیغ تلی که تو شرم کو که سر

و هر دس پیاسی به بین سه هوهر کارسه و هر مروی شغاف نام چیزی ست که خلاف دل ست و قوله تعالی
 قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا ضمیر مرفوع شغف راجع ست بسوی یوسف و جانیست است از تشبه یعنی قد شغف حب
 یوسف زینجا یعنی محبت یوسف شغاف قلب زینجا را دریده اندرون قلب او متمکن شده مثل طالب زید علما
 یعنی طالب علم زید لیکن درین ایهام نسبت و تمیز مبالغ نیست پس شغف مرتبه از مراتب محبت نیست و آنچه کسی
 تعلق خاطر را پنج نام نهاده باشد اصطلاح ست و لامشاعته فی الاصطلاح و در حقیقت محبت را مراتب بسیارست
 منحصرا پنج نیست -

مکتوب ششم بعجزیزی از سادات در باب تجویز لعن بر نیریزید علیه السلام الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین در باب طعن بر نیریزید علیه السلام
 و جماعت راسه قول ست امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمه الله علیه و رفته کبر از ان منع کرده و امام احمد بن حنبل
 و اکثر متعین مثل ابن جوزی آنرا جایز داشته و ملا سعاد الدین نقض ازانی هم در شرح عقائد نفسی بهین قول رفته
 و جماعتی درین ماده نظر بر اوله فریقین سکوت نموده اند و درین البته اضاعت وقت و اشتغال ست بیه فائده
 وجه قول حضرت امام اعظم است که امام احمد بن حنبل و بخاری از این عمر روایت کرده که رسول صلی الله علیه
 و سلم شنیدیم که میگفت اللهم العن فلانا و فی روایت عنه اللهم العن اباسفیان اللهم العن الحارث
 ابن هشام اللهم العن سهیل بن عمرو اللهم العن صفوان بن امیه فقلت لیس لك من الاکثر
 لیس او یقرب علیهم او یبعث بهم فاما هم کلهم موت قال بخاری فقیب علیهم کلام و اردی البخاری
 عن ابی هریره رضی وجه استدلال آنکه حق تعالی رسول خود را از لعن لعائن منع فرموده که درین کار سخن
 گفتن و بدو عاگردن نمیرسد احتیاطا عرض داشت اگر خدا خواهد آنها اسلام آرند و توبه شان قبول کند و اگر نخواهد بکفر
 مصر دارد و آنها لعناب کند بجهت آنکه آنها ظالمان اند و در بعضی روایات مسلم آمده که در عل و ذکوان اهل بیه معونه
 چون از ان سرور غدر کردند و مندر بن عمر و انصاری و غیره هفتاد و کس را از قراری صحابه رضی الله عنهم اجمعین
 قتل کردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم را سخت غم و الم بود و در اینها لعن میکرد و از ان این آیه نازل گشته
 و از لعن ممنوع شد و مروی ست که جبرئیل علیه السلام نزول فرمود و گفت یا محمد صلی الله علیه و سلم ان الله
 ما بعثک لعنا و لا یستجابا انما بعثک رحمة لیس لك من الامر شئ الا لیه یعنی ترا حق تعالی برای سن

العن الیوم

و سبب تفرستاده است برای رحمت فرستاده است و در پنج البلاغت که اصح کتب بار و افضل است سر و لیست که چون امیر المؤمنین از اصحاب خود شنید که اهل شام را لعنت میکنند فرمود ای اکبر ان تکونوا سببا باین یعنی من مکر و مهیدارم که شما سبب کتندگان باشید و چه قول جواز لعن آنست که ابن جوزی روایت کرده که قاضی ابویعلی در کتاب خود معتد الاصول پسند و از صالح بن احمد بن حنبل روایت کرده که گفتیم پیرو خود را که ای پسر مردم گمان نمی برند که ما مردم نیز در ادوست میداریم احمد روایت گفت که ای پسر کسیکه ایمان بخدا و رسول داشته باشد او را دوستی یزید چگونگی را باشد و چه لعنت نکرده شود بر کسیکه خدا بر وی در کتاب خود لعنت کرده گفتیم در قرآن کجا بریزید لعنت کرده است احمد گفت فَمَا كُنْتُمْ أَنْ تَقْتُلُوهُمْ أَنْ تَقْتُلُوهُمْ وَأَنْ تَقْتُلُوهُمْ وَأَنْ تَقْتُلُوهُمْ أَوْ لِيَكُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْكُمْ اللَّهُ فَمَا كُنْتُمْ أَنْ تَقْتُلُوهُمْ وَأَنْ تَقْتُلُوهُمْ وَأَنْ تَقْتُلُوهُمْ وَأَنْ تَقْتُلُوهُمْ

مردم و فساد کنید در زمین و قطع ارحام کنید آنها که چنین کنند لعن کند آنها را خدا و اگر کدو شما می شناسد از شنیدن حق و دشمنهای ایشان را کور کند از دیدن حق امام بنوی گفت که مسبب بن شریک و فراتجی معنی این آیه چنین گفته اند که قریب است که روگردانی کرده شود شما بر مردم یعنی سلطنت یابید و فساد کنید در زمین بظلم و قطع ارحام کنید و گفته اند که این آیه در بنی هاشم و بنی امیه نازل شده یعنی مروانیان و عباسیان که در سلطنت خود ظلمها کردند و فساد نمودند و قراة امیر المؤمنین علی رزمه وید این تاویل است که بخواند ان تولى تم بضم تاء و او کسر لام علی المفعول یعنی ان تولى تم یا ایها الناس و لایة جائرة فخرتم بهم فی الفتنة و ما و تیموهم اولیك الذین کفهم الله فَمَا كُنْتُمْ أَنْ تَقْتُلُوهُمْ وَأَنْ تَقْتُلُوهُمْ

یعنی ای مردم و قتی که بر شما با دشمنان عالم باشند قریب است که شما بجزاهاشان در فتنه و فساد برآید و مدوکاری آنها کنید آنها باشند که لعنت خدا بر آنها باشد و کور کند خدا آنها را از حق و دلیل میگیرد آنکه حق تعالی در قرآن می فرماید ان الذین یؤذون الله ورسوله کلعنهم الله فی الذین یأولوا الاخریة ظاهر آنست که مراد از ایذا خدا ایذا و اولیا خداست بحدف مضاف یعنی یؤذون اولیا الله و رسول و در این حدف عطف رسول از قبیل عطف خاص است بر عام برای زیادت اهتمام مانند عطف بئر بر لیل بر آنکه و موصوفه این تاویل است حدیث قدسی که بخاری روایت کرده قال الله تعالی من عادى لی ولیا فقد اعدا لی بالحق یعنی هر که با ولی خداست بر دلس یا خدا برای جنگ برآمد پس ایذا را نام حسین علیه السلام که سرش پیچید اولیا الله است ایذا خداست و نیز ایذا رسول الله صلی الله علیه و سلم ظاهر است رسول فسر مود

صلی الله علیه وسلم فاطمة بصفتی بر منی ما اراها و یوذنی ما اذا اها شفق علی منی فاطمة یارہ لیتہ از من آنچه
نوش میکند و نوش میکند مرادنا خوش میکند و آنچه تا خوش میکند او را و اخر جرح احد و ابن ماجه و الحاکم ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال من احب الحسن و الحسین فقد احبني و من ابغضهما فقد ابغضني
و روی احمد و البخاری فی الادب و الحاکم و غیر هم عن یعلی بن مرة حسین مفی و انما من بسیار
احب الله من احب حسینا و نجوی و غیره از انس بن عمارت روایت کردند ان ابی هذا یعنی الحسین
یقتل بارض من ارض العراق یقال لها کربلا فمن شهد ذلك منکم فلینصه این همه حادث
ولات دارند بر آنکه ایذا حسین علیه السلام ایذا آن سرورست صلی الله علیه وسلم و از ابن عباس مروی است
که این آیه در حق عایشه من نازل شده و قتیله منافقان بروی تمت کردند در قضیه فاک ازین هم معلوم میشود
که هر که ازواج و اهل بیت پیغمبر را ایذا کرده ایذا پیغمبر کرده و ایذا خدا کرده و متقی معن شده و همچنین است حکم کسیکه
اصحاب پیغمبر را سب میکند که رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الله الله فی صحابی لا تتخذنهم غرضا
من بعدک فمن احبهم فلیحبهم و من ابغضهم فلیبغضهم ابغضهم و من اذهم فقد اذانی
و من اذانی فقد اذی الله و من اذی الله فیهو شک ان یلحن رواه الترمذی عن عبد الله بن مغفل
و ترمذی و حاکم و ابن جریر از حسن بن علی علیهما السلام روایت کردند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نموده شد
سلاطین بنی امیه بر منبر او آنحضرت ازین امر ناخوش و رنجیده شدند برای تسلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
را تا اعطیناک الکوثر و لا تا اترکنا فی لیلۃ القدر لکیلة القدر خیر من آتیت شهر ط باک
بای بنی امیه نازل شده قاسم صدای گفته چون شمار کردیم سلطنت بنی امیه هزار ماه بودند کم و نه زیاد یعنی
از روز سلطنت یزید تا انقضای سلطنت مروان بنی هزار ماه بود که هشتاد و چند سال شده ازین حدیث هم
معلوم میشود که از یزید و دیگر مروان بنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ایذا رسید دلیل دیگر آنکه قوله تعالی
المر ترأل الذین بکذا لولنا نعم الله کفرا و اهلوا قومهم دار البوار جهنم یصلون لها و یسألون الفکار
ابن مرویه از ابن عباس مفر روایت کرده که از عمر بن الخطاب رضه ازین آیت پرسیدم که آنها کیستند فرمودند
هم الذخیران من قریش بنو المغیره و بنو امیه اما بنو مغیره فکفیتهم یوم بدر و اما بنو امیه
فمنعوا حتی حین یعنی مراد ازین آیت دو گروه اند فاجزترین بنو امیه و بنو مغیره بنو مغیره روز بدر کشتل

شدند حق تعالی شمار از شر آنها کفایت کرد و بنوا می چندی در دنیا فرست داده شده اند و همچنین امام نبوی قول
 عمر روایت کرده و این جریر و این منذر و طبلانی در اوسط و این مرد و یه بچند طرق از امیر المومنین علی روایت
 کرده دلیل دیگر قوله تعالی وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
 كَمَا اسْتَخْلَفْنَا لَكَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ
 حَقِّ فَوْضِهِمْ أَمَّا يَعْبُدُونَ رَبِّي لَا يَشْعُرُ لَوْ بِنِيَّ شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ
 هُمُ الْفَاسِقُونَ یعنی وعده کرده است الله تعالی کسانی را که ایمان آورده اند یعنی اصحاب افعال
 صالحه کرده اند آنکه خلیفه گردانیم آنها را در زمین چنانچه خلیفه ساخته بودیم آنها را که پیش از شما بودند یعنی چنانچه بعد
 موسی یوشع بن نون و کالب و خزیمه علیه السلام را خلیفه ساختیم تا دین موسی را تائید کردند و عالم را با صلاح
 آوردند و همچنین بعد محمد صلی الله علیه و سلم ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم را خلیفه سازیم و قدرت دهیم
 خلفا را بر ترویج دین شان که خدا از ان راضی شد و اختیار نموده و بدل کنیم امن بعد خوف شان از کفار تا عبادت
 کنند ما را و شریک نسازند با من چیزی دیگر را و هر که بعد این کافر شود پس آنها فاسق و خارج باشند از حکم خدا و الله
 اعلم و الله اعلم بکلیه گفت که رسول صلی الله علیه و سلم بعد نبوت ده سال در مکه با صحاب خود از کفار و اید و مامور بود و بصیر
 پسر مامور شد بجهت سوی مدینه و قال با کفار پس آنها در کمال خوف بودند که یکدم از سلاح خالی نمی بودند چنانچه
 بعضی مردان میگفتند که پیچ روز بر مانی آید که مامون باشیم و سلاح نیمه ازمان این آیه نازل شد و این ابی هاشم
 از برابر بن عازب روایت کرده که این آیه نازل شد و قتی که ما در خوف شدید بودیم پس حق تعالی وعده خود را
 انجام کرد و بعد خوف امن داد و در ملک اسلام فرامی شد چنانچه حق تعالی موسی را تائید دین او وعده کرده بود
 و در حیات او انجامز و وعده نشد حیث قال اِنَّا كُنْهُمْ اَرْبَعًا نَسْفَتْنَهُمْ فَاِنْ لَمْ يَرْجُحْهُمْ فِي الْاَرْضِ موسی
 علیه السلام در تیه وفات یافت بعد یوشع بن نون خلیفه شد و فتح شام کرد و بلا شام در بنی اسرائیل قسمت
 کرد و همچنین وعده خدا تائید دین محمد صلی الله علیه و سلم در وقت خلفا را شدین بنجر گشت ابوبکر صدیق
 بانی خیف و مردان قتل کرد تا ایمان آوردند یا کشته شدند و مسیله کذاب را کشت و فتح شام و عراق و غیره
 در خلافت عمر و عثمان رضی الله عنهما شده چنانچه این امر بطریق متعدد از علی رضی الله عنه و در پنج ابلاغت
 قول علی رضی الله عنه ان هذا الامم لم یکن نصره ولا جد لا یکتفون ولا یقله هودینه الذی

مشهد
تاریخ
سید

اظهرهم وجبت. الذي اعتره وايداه حتى بلغ ما بلغ وطاع من حيث ما طلع ونحن على موعود
 من الله حين قال الله وعذابه الذي آمنوا منك الآية فانه مخلص وعده وناصر جنده
 اني انا قال رضي الله عنه پس دين آيه دليل است بر صحت نبوت كه اخبار است بغيب بقسيميكه بوقع آيه پس
 منجه است و دليل است بر صحت خلافت خلفاء اربعه اگر از اين آيت مراد نباشد خلف در وعده الهی لازم آيد وان
 صحاح است بر آنکه در مودود لم يني صحابه سوار زمانه خلفاء اربعه جمع نشده اند و دليل است بر صحت مذهب اهل
 و جانت و بدين دين نشان بر مني خدا بر جهان مذهب روافض كه آنها ميگويند كه همه هميشه خالف مانده و تقية
 ميگويند و اما مودود همدي مودود و از خوف خدا ظاهر نشده و آنچه ميگويند كه بعد ظهور همدي اين وعده نخر خواهد شد
 كه مستكم بر اين قول ميگفته مولى رسول صلى الله عليه وسلم از ان سرور روايت كرده فرمود كه خلافت بعد من
 سي سال باشد پيشتر از من باشد رستگي گفت ايشان خلافت ابو بكر دو سال و خلافت عمر سه سال و خلافت عثمان
 دوازده سال خلافت علي شش سال يعني بايام خلافت حسن بن علي سفينه اعتبار كرده و خلافت ابى بكر
 و سه سال و سه ماه و خلافت عمر سه سال و شش ماه و عثمان دوازده سال و علي پنج سال و نه ماه و حسن شش ماه
 و محمد همدى سال شده و پيشتر اين آيت دليل است بر كفر نيزه و انزال او و اتباع او حيث قال وقت كف بجره لك
 فاو لك هم الف لم ينفقوا امام نبوي گفته كه اهل تفسير ميگويند كه اول كسيكه كفران اين نعمت كرده
 قاتلان عثمان بودند و تفسير ميگويد كه اين آيه اشاره است از نيزه و اتباع او كه قتل كرد حسين عليه السلام را و
 همريان او را از اهل بيت نبوت و امانت كرو و بى حرمت كرد ناموس آن سرور را و لشكر بدينه فرستاد و وفات
 كرد مسجد رسول صلى الله عليه وسلم را كه روضه ايت از رياض جنت خراب كرده در واقع حره خيبر با كرده زبان
 از بيان آن كوتاهي ميكنند و تحقيق بر سبب الله و عبد الله بن زبير را كه نواسه ابو بكر و پسر ابن عمه آنحضرت بود
 كشت تردي از حسان روايت كرده كه حجاج كي از غلامان نيزه بود كساني را كه در حبش كشته يعني از صحابه و تابعين
 يك يلكه و بلبست بنز كس و شمار آورده و سلم روايت كرده كه دقيقه حجاج عبد الله بن زبير را كشت اسارت ابى بكر
 گفت كه رسول فرمود صلى الله عليه وسلم ان في ثقيف كذا ابا و مبيد افا الكذاب فواينا و اما المبيد
 فلا اذ لك الا اياه قال عبد الله بن عمر الكذاب هو المختار بن ابى عبيد و المبيد هو الحجاج بن يوسف يعني
 هلاك كنده مسلمانان مرگيت كه نيزه روزيه حسين عليه السلام را كشت تبها خواند و فخر كرد مضمون آن بيت با است

که امروز از آل محمد صلی اللہ علیہ وسلم انتقام کرده ام از روز بدر آخر آن ایات این بیت سه دست است
جناب ان لم انتقم من بنی احمد ما کان قد فعل و من راحل الگفت و گفت فان حرمت یوما علی دین احمد فخذنا
علی دین مسیح ابن مریم و آل محمد صلی اللہ علیہ وسلم را بر منبر با سب میگردم و اینان هزار ماه درین مگر ای فرصت
یا فکند بعد از آن حق تعالی از آنها انتقام کرد چنانچه از قاتلان کجی بن زکریا انتقام کرده بود تا آنکه کسی از آنها باقی
نماند و دست که سر مبارک حضرت امام حسین را پیش یزیدی بزدانجامه زیر صومعه راهی فرود آمدند بر آن
صومعه مرقوم بود و از رجوانه قلعت حسینا شفاعت جده یوم الحساب و از آن راهب پرسیدند که این بیت که
نوشته است گفت از قدیم مرقوم است نمیدانم که کدام کس نوشته است - غرض که کفر یزید از روایات معتبره و ثبات
میشود پس او مستحق لعن است اگر چه دین گفتن فائده نیست لیکن احب فی اللہ و البغض فی اللہ مقصود
آنست و اللہ اعلم -

کلمات قدسیه

بسم اللہ الرحمن الرحیم - بعد حمد و صلوٰۃ بدانند هر قدر که اوقات در ترویج نسبت حضرات مسیحا از این نیست
باید شمر و - و طالبان خدا را از جهان عزیز تر باید دانست چون زمانه بکمال فساد و مهورست درین زمانه اگر کسی ایست
توجه بسوی خدا میکند فیض و برکات فزون از حد می بیند پس طالبان را بسیار تنگ نباید گرفت مشغول بخدا باید
همین مشغولی انشاء اللہ تعالی براه راست می آرد و خود بجد تمام باتباع سنت و اجتناب از بدعت نامر ضیه و
معموری اوقات از خیرات و ترک مجالست با غیار و سوزن و نفس خود و حسن ظن و رقی سائر الناس استقامت
باید فرمود و الاستقامت فوق الکلامه است و دنیا نقش بر جاب است **فرمود** در دلی بنجم این آن که پرواز
بجای جان تو باشی بجان که پرواز دهد اللہ معکم انما کنتم و کثر انما لکم و السلام علیکم و رحمة اللہ و برکاته و الحمد للہ
و الصلوٰۃ علی رسولہ محمد و آله اللہم اغفر لی و لاخوانی فی الدین و الدنیا و یا ایها هم کمال متابعت سید المرسلین و منقذ
صلی اللہ علیہ وسلم فی اعلی العلیین آمین یا رب العالمین -

وصیت نامه

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی خلقنی من اصحاب المسلمین و من علینا ببعثه سید الانبیاء

او افضل الرسل والايمان بمن هو الاية الكبرى المستقر من هذا النعمة العظمى وصلى الله تعالى عليه وعلى آله واصحابه
 واتباعه اجمعين والشكر على ما هداني للإسلام وادعاني عليه ووفقي لاقتباس انوار علمائه الصالحين اوليائه الكاملين
 تفضلوا شيخ احمد الفاروقى النقشبندى المجدد والاهل الثنائى والسيد السند محى الدين عبدالقادر الجيلانى غوث الثقلين
 والسيد الفاضل الكامل معين الدين حسن النجوى رضى الله عنه وعن اسلامهم واخلافهم اجمعين وارجو من فضلكم
 ان يمتني على اتباعهم ومجتهم ويحقني بهم في دار القدر وما ذالك على الله بغير عجز لعمد احمد وصلوة فقير فقير محمد
 شمس الدار عثمانى خفى مجددي پانی تپی بنویسد که عمر این عاصی بهشتا دسال رسیده دیقین که عبارت از کس است
 بر سر آه فرستی نگذاشته کلمه چند بطریق وصیت برای اولاد و احباب می نویسد که رعایت بعضی از ان برای نجات
 فقیر مفید و ضرورت ویرنی از ان برای دوستان و فرزندان ضرر و مفید است اگر نوع اول را رعایت نماید
 روح فقیر از آنها خوشنود خواهد شد حق تعالی جزای خیر خواهد داد و اگر نه در عاقبت دانسیک خواهد شد و اگر نوع ثانی
 را رعایت خواهند کرد و غره آن در دنیا و عقبی نیک خواهند دید و اگر نه نتیجه بد خواهند دید نوع اول آنست که در خیر
 و تکفین و غسل و دفن رعایت سنت کند و دو چادر زدن که حضرت ایشان شهید رضى الله عنه عنایت فرموده
 بودند و ان تکفین نمایند و عمامه خلاف سنت است ضرر نیست و نماز جنازه بجماعت کثیر داماد صالح مثل حافظ
 محمد علی و یا حکیم سکوا یا حافظ پیر محمد بجا آید و بعد تکبیر اولی سوره فاتحه هم خوانند و بعد مردن من رسوم دنیوی
 مثل دهم و بستم و چهل و ششماهی و برسی هیچ نکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم زیاده از سه روز ناتم
 کردن جائز نداشته اند حرام ساخته اند و از گریه و زاری زمان رافع بلین نمایند و در حالت حیات خود فقیر این چنین با
 راضی نبود و با اختیار خود کردن نداده و از کلمه و ورد و ختم قرآن و استغفار و از مال حلال صدقه فقیر با خفا امداد
 فرمایند که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرموده المیت فی القبر کالغریق المتغصص ینتظر د عساة
 ما تلحقه من اب او اخ او صديق و بعد مردن من دواهی دیون من کوشش بلین نمایند فقیر
 در حیات خود نصف موضع نکه و الماک قصیه که در ملک خود داشت آنرا بهشت سهام قرار داده سه سهام بواله عظیم
 و دو سهام بصفیوة الله و یک سهام بظلمان و یک سهام بفرزندان ظلمان و یک بفرزندان ظلمان و فرخته مبلغ شش
 بخشیده هر یک را مالک حصه ساخته بود لیکن تا دم زیت خود محصول پنجم حصه با دواهر دو دختر میداد و باقی
 را سه حصه کرده یک حصه برای خرج خود میداد ششم و یک حصه بظلمان و یک حصه بظلمان میداد بعد مردن من

سلام نامه ای پادشاهان
 غلام سیدان ابوالحسن
 بنده و غلام
 سیدان

ذلک انجبت از فضل الهی امید متعزت و ادم مقصود اصلی در نیت فقیر همین است اما سیرت همین عمل بهر مسلمانان
 بلکه بنده و بهم هر کس که ملاقات کرده معزز داشته و غنیمت شمرده و گرنه علما بهتر از من موجود اند کسی نمی پرسد از باطن
 کسی دیگران را چه خبر است این دلیل است بر آنکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم داشته شود دنیا هم از وی دور گردد
 نمیشود و چه بدیزدان را دوستی و پس از فرزندان من کسیکه خدمت قضا اختیار کند طمع خاطر داری ناهنجاری را
 دخل ندهد و بر روایت معتبر متقی به عمل نماید و از جمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی آنست که در مباحث
 دینداری را منظور دارد و چون درین زمانه درین شهر مذہب رد افض بسیار شیوع یافته است و شرفا بیشتر بر
 علونب یار فاه معیشت نظر میدارند اول رعایت دین باید کرد و ختر کسی را نفی یا قسم بر نفس اگر چه صاحب
 دولت عالی نسب باشد نباید داد و رقیاست سوای دین و تقوی هیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرید
 هم که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست و دولت اعتبار ندارد که مشتق از تداول است اما فلان
 خاچ و دیگر باید دانست که اکمل الاکملین از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد است صلی الله
 علیه و آله و سلم هر کس بر قدر بآن سر و شایسته بهم رساند و باطن ظاهر و صفای کبشی علم و اعتقاد و عمل و عبادت و حجابات
 آن کس را همان قدر کامل باید دانست و هر کس در مشابہت در چیزی از آن قاصر است همان قدر ویران قاص باید دانست
 و مانند بخت کمال اتباع سنت سید که او یکا نقشبندیه اختیار کرده اند گوی مسابقت برده اند و همین کمال شایسته بخت کمال است
 دلیل مست بلا فضیلت شان و اگر محبت قاصر همان از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند و بر اساس
 واجبات و ترک محرمات و مکرویات و تشبہات در عبادات و عادات و معاملات خصوصاً در معاملات
 قناعت کند آنهم بسیار غنیمت است گو کثرت نوافل و اتیان مستحبات و کمال اشتغال به سنن در عبادات
 و عادات از وی میسر نشود رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم من اتقى الشبهات استبرأ لدينه
 و عرمه و من وقع في الشبهات وقع في الحرام الحديث فی الصحیحین یعنی تعالی می فرماید آن اولیا قوا لا المتفقون
 نیستند و دستان خدا مگر متقیان تقوی عبارت از ادای واجبات و ترک محرمات و تشبہات است نه از
 کثرت نوافل و اتیان مستحبات آنچ محرمات رزائل نفس است از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریاء و سمع
 و طول امل و حرص بر دنیا و مانند آن و بعد از آن محرمات که بافعال جوارح تعلق دارد در کتب فقه مبین اند
 و اگر هست ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از شومی نفس و شر شیطان مرکب محرمات شود پس در آنچه ملا

حقوق العباد باشد از آن اجتناب باید کرد حق تعالی کریم است و رسول و پیران عظام شفیق اند اینجا امید غفرت
و حقوق العباد و در بخشش نمی آید آیات و احادیث و درین باب بسیار اند این رقمه عمل آن نتواند شد حدیث المسلم
من سلم المسلمون من لسانه و یدیه حدیث آن من خب للناس ما خب لنفسك و نكلمهم بانك
لنفسك و اینجا کافیت شمع می باشد و پی آنرا و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست
یعنی غیر ازین مثل گناهی نیست و بیک از نصح که برای دین و دنیا مفید است آنست که از اتباع خود وزن
فرزند و نوکر و غلام و کنیز و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها را رضی باشند و دوست دارند و از کثرت
اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف و الا بطلاق و رعایتها بجان گردیده باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حسد یکدیگر را نخواست
باشند آن معتبر نیست و متبوعان خود را از ادب و فرمانبرداری و خدمت گذاری راضی دارند مگر در آنچه نصیحت
امر کنند رسول فرمود صلی الله علیه و آله وسلم لا طاعة للمخلوق في معصية الخالق و باقران خود
از اقربا و برادران و دوستان و هم صحبتان و همسایگان با خلاص و محبت و غمخواری و تواضع باشند دنیا
جای فساد است برای معاملات دنیوی با هم تقاطع نکنند هیچ خانه بر پا نشده مگر و تنبک با هم سازعت و
مخاصمت کردند و از کسانی که اندیشه دشمنی باشد آنها را با حسان و نکولی شمرند و سرنگون باید کرد و بیت
آسایش و گیتی تفسیر این دو حرف است و باد و ستان ملطف باد دشمنان ملایه قال الله تعالی
لَا تَقُمْ بِالَّذِي يَحْسُنُ فَإِنَّ الَّذِي يَبْغِيكَ وَبَيْنَكَ عِلَاوَةً كَأَنَّكَ وَبِي حَبِيبٌ وَ مَا يُلْقِمُكَ إِلَّا الَّذِي
صَبَّرُوا وَ مَا يُلْقِمُكَ إِلَّا الَّذِي عَظِيمٌ وَ مَا يَأْتِيَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْوٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ
هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یعنی دفع بدی کن بخصمتی که نیکوتر است یعنی بدی دشمنان به نیکولی کردن با آنها از خود
دفع کن پس ناگاه شخصی که در میان تو او دشمنی است دوست و محبت خواهد شد و نمی کن از چنین مگر کسی که
صبر میکند و مگر کسی که صاحب نصب بزرگ اند و اگر و سوسه شیطان برادرین کار نامشود و اعدو و نجویان پناه
جوی بخدا بدینیکه خدا سمیع و علیم است این حکم در حق کسی است که با وی بدی دنیا و دشمنی و ناخوشی باشد
پاکسی که خالصا با وی دشمنی باشد مثل روافض و خوارج و مانند آن از آنها موافقت نکند تا که از عقائد
فاسده تو به نگیرد اگر چه پدر یا پسر باشد قال الله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا عَدُوِّي وَعَدُوِّي
أَقْرَبُ إِلَيَّ أَلِي تَقُولُ لَنْ تَنْفَعَكُمُ أَرْكَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقْضِلُ بَيْنَكُمْ

در زمان فقیر همیشه علما شده آمدند که در هر عصر ممتاز بودند از فرزندان فقیر احمد الله این دولت بهر ساینده بودند
 بیا مژ در طاعت کرد و لیل الله و صفوة الله را هر چه خواستم در تحصیل این دولت تن ندادند حسرت است و این قدر
 عبارت قنای که فهمیدند اعتبار ندارد باید که خود هم درین امر اگر توانست کوشش کنند و فرزندان خود را سعی کنند
 که این دولت لازوال کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی شمر برکات است علم عبارت است از استقن
 حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه متکفل است و این علم
 بدون دریا قن اول از قرآن و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقه و دریا قن اقوال تابعین چند
 آمده از چهارم الله و لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر قتلای بعضی روایات بی اصل نوشته اند
 در یافت حال صحیح و سقیم مسائل بدون اینهمه علوم نیشود و درین علوم سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفه
 لاشی محض است کمال دران مثل کمال مطربانست در علم موسیقی که موسیقی بهم غنی است از فنون حکمت
 ریاضی مگر منطق که خادم همه علوم است خواندن آن البته مفید است

فصل چهارم در برکاتیب حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دہلوی

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول بنام مژ اصحاب خدای عزوجل آن قیم طریقہ احمدیہ داعی سنت نبویہ
 را دیرگاه داشته مسلمان را تمتع و مستفید گرداناد از فقیر ولی الله عفی عنہ بعد سلام محبت مشام کشید
 ضمیر منیر باد صحیفہ شریفہ کہ مشون بود بانواع الطاف و رود فرمود و فقیر زاده شفقت سامی پزینشہ
 این فقیر و اولاد او تقریر نمود الحمد لله کہ اہل دل یا داین در ماندگان میکنند ازین مہر تو قہما مستحکم
 میگردد احسن الله الیکم و ذکر کہم الله تعالی فیمن عنہ بابت آمدن درانی دنیا من او اشارتی رفعت بود و چون ما
 فقیر تا و قیقہ داعیہ الی برای چیزی دارد نشود حقیقت آن حال نمی شناسد تا حال پیچ داعیہ نشدہ است
 بطن و تخمین نتوان گفت قلمی شدہ بود کہ بعضی دقائق را بصورت اسولہ خواہم نوشت خاطر شتاق
 آنکہ دقائق است خدا کند کہ زود آن وعدہ بنجر گردد و مولوی شاد الله مصابیح و مجبین استماع نمودند

مکتوبات شاه ولی الله محدث
 در وقت مژ اصحاب خدای عزوجل
 این فقیر و اولاد او تقریر نمود
 الحمد لله کہ اہل دل یا داین در ماندگان میکنند ازین مہر تو قہما مستحکم
 میگردد احسن الله الیکم و ذکر کہم الله تعالی فیمن عنہ بابت آمدن درانی دنیا من او اشارتی رفعت بود و چون ما
 فقیر تا و قیقہ داعیہ الی برای چیزی دارد نشود حقیقت آن حال نمی شناسد تا حال پیچ داعیہ نشدہ است
 بطن و تخمین نتوان گفت قلمی شدہ بود کہ بعضی دقائق را بصورت اسولہ خواہم نوشت خاطر شتاق
 آنکہ دقائق است خدا کند کہ زود آن وعدہ بنجر گردد و مولوی شاد الله مصابیح و مجبین استماع نمودند

مستند کتب است بلکه عشره متداوله اند یعنی توجیه هست سامی توقع است که آنفیه بطور رسد و بعد از آن احرام صحبت تشریف
 بندند هر قدر یک وقت تشریف کنایش کند یک دو کلیه بجهت افزای این فقر شکسته بال میاید بود و السلام -
 مکتوب دوم نیز بنام مرزا صاحب - خدای عزوجل آن قیم طریق احمدیه خصوصاً و طریق صوفیه عموماً
 و آن تمجید انواع فضائل و فوائد را در گاه سلامت داشته ابواب برکات بر کافران نام مقنوع گرداناد مکتوب
 گرامی در دو نمود و صحبت مزاج شریف جمالی بجا آورده شدن بعد کرده بعد از خیر اطلاع بر صحبت مزاج یافته
 باشد که سبب سرور خواهد بود این سرور میخواهد که پیش از وقت معین مقصود حاصل نماید **مصرع**
 بزم برهم خورده بدوست بجای آورده و آنچه از توبه و تبری از اعوان سوی تقریری نماید خالق ظفرت و مالکنا صبه
 کمزب آن می فرماید قهرزاده بابائنا و عا در حق خویش مجبسی اند - شاه اهل الله صاحب بعافیت اند سکن
 قهر برده کرده میباشد درین مدت چندین مره ملاقات شده و خیر و عافیت همیشه می آید شائق ملاقات شریف
 اند و السلام - مکتوب سوم نیز بنام صاحب - متع الله المسکین با فادات قیم طریق احمدیه دردی
 ریاض طریق توجیهات النفس از کتبه آیین فقیر ولی الله سلام محبت مشام میرساند رقیمه کریمه در دو فرمود
 احمد شریف علی سلامم و عافیتکم از مکارم اخلاق مرعواست که بدعای ظریف کرم فرما باشد آنچه در باب
 فضیلت آداب عبد الغنی جان اشارت رفته بود علی الارس والعین با حال با شرف انور و ملاکرم ابواب مکاتبات
 مقنوع نیست با هر که ابواب مکاتبات مفتوح است البته مقصود خواهد ماند و السلام و الاکرام فقیرزادگان هر
 مستعدی و عاست و اوقات اجابت کرم فرما باشند - مکتوب چهارم نیز بنام صاحب خدای عزوجل آن
 قیم طریق احمدیه را در گاه سلامت داشته ابواب فیوض بر بندگان خود مفتوح دارد - از فقیر ولی الله غفر
 بعد سلام واضح باد که مولوی شاعر الله بار قیمه کریمه رسیدند موجب مسرت گردید قصد این جانب بسبب بعض
 اسباب که شرح آن بسطی میخواهد اتفاق افتاد توقع است که در اوقات مرعوه و عای سلامت از اوقات ظاهراً
 و باطنه در حق بنده ضعیف و فرزندان و متعلقان بوجود می آید باشد و السلام - بلا درم میان اهل الله شفا
 یافته اند الا طیلی از جراحت با قیست امید داری است که آن نیز به شود از جاسه فقیر که فقیر اینجا است برده
 کرده هستند ازین سبب نامه علیحه نوشته اند مکتوب پنجم بنام خواجه محمد امین در تحقیق مجلی از نسبت انحضرت
 و تعییر وجود محبوب و بیان تعلیق انحضرت بنیازی از ملاهب فقها و ائمه اربعه برادر محمد امین اگر آید بنده

چند سوال کرده بود جواب آن بین الاجمال والتفصیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت تو با نسبت کدام طریقه
از طرق مشهوره مشابیه ترست گفتیم در اخلاص اشغال طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قدس
در اتصال من طریقه نقشبندیه است و در نسبت باطن اقتدای من بطریقه جیلانیه است زیرا که اصل در طریقه نقشبندیه
حفظ صورت ذبینه حضرت حق است و در مدبر که هر آدمی اشاقل با جناب واقع است و آن صورت اجمالیه ذبینه
حضرت حق است و این طائفه از او واسطه گرفته اند تا بر آن مواظبت کنند و هر وقت که خواهند از آن اشغال کنند
بحقیقه الحقائق واصل در طریقه جیلانیه تهذیب روح و سرست تا چون مذهب شدند هر وقت که از اعمال کنند
معرفت تجلی اعظم میسر شود و در سجاده و خلافت و بشارت سلف با جمال خلف اقوی نزدیک من طریقه چشتیه است
و اقوی نزدیک من باعتبار دلیل کتاب و سنت و اشیاء با اصول طریقه حنیف طریقه سهروردیه است اگر چه فقیرا
مناسبت با طرق بسیار است اما این چهار چیز ازین چهار طریقه استفاده کرده ام جزئی الله عما اهلها خیر الجزاء
و فائده دیگر زاید از جواب میگویم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شد بر من اجداد مرا تا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه
در حسین هر یکی نوری یافتیم که آن نور غالب شده است و ریاست پیدا کرده جمعی که دو صد کس باشند یا زیاده
و آنرا متوارث یافتیم یا عن جد و آن با اصطلاح مانقظه بحت است اگر چه گاهی باعتبار دنیا باشد و گاهی با اعتبار
و یانت و علم و دیدیم که آن نور بطریق وراثت نسبت بمن انتقال کرده است و الله اعلم سوال دوم آنکه صوفیه
فرموده اند که بعد قنای بشریت وجود موهوب میدهند موسی اندر درخت آتش دید و سبزه زمینی شد آن درخت
از نار به ثمر و در صحرای مریض و صابحدل به انجمنین دان و انجمنین انکار یعنی قنای بشریت و وجود موهوب
چیت گفتیم اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق شده اند آنکه نفس بهیمنه
غالب ترست و آنکه نفس سبیه اندر ترست و آنکه نفس نطقیه و قوی ترست پس آدمی در ابتدای حال
مغلوب یکی ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب دو نفس بهیمنه که آن غالب میکشد میر و چون توبه کرد و معتقد است
شرع را در عقل خود جاداد و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را بالیستی نماید الا بعد از اجازت شرع
چه در باب سبیه و چه در باب سبیه بشریت او قانی شد در شرع و نفس او شرع باقی ماند و حدیث لایق من
احد که حتی یکون هواه تبعاً لما یحسنت به اشارت بهین مقام است چون ازین مقام ترقی
واقع شود و محبت حضرت حق و دوام توجه با و لازم گرفته و مغلوب آن شد و او را بالیستی نماید الا اتصال بنی

بله مانند توبه و انجذاب خاطر او را الهی منی فانی شد و حق و باقی گشت بحق و انجاد و راه پیش می آید یکی راه
 نور القدس و حجر بهشت و آن شاهراهی است بذات بخت و دو راه توحید افعال و صفات و انجملال اشیا و حقیقت
 واحد و طلوع آن از کوه انما خود و انما موجودی بعد از ان استقلال آن حقیقت واحد بخمال خود بعد از تمام هر دور
 یاری می آید با تندر با نکه بر لطیفه حکمی دارد و حکم کلی حکم دیگری را میزاحمت نمیکند و متعاقب آن تفرقه می اندازند
 در میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار دول با یار بجوارح و نفوس نلکه کارهای مناسب آن میکنند و در هر
 کیفیت اتصال مشرف می شود و با لطیفه خفیه به معرفت حقیقه واحد مشرف میگردد و این را وجود موهوب گویند
 و این در بیت اشاره بآنست سوال سوم آنکه عمل تو در مسائل فقیهیه برگدام مذهب است - گفتیم بقدر
 امکان جمیع میکنم در مذاهب مشهوره مثلاً صوم و وضو و غسل و حج و بعضی واقع میشود که همه اهل مذاهب
 صحیح دانند و عند تعذر الجمع باقوی مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل می نمایم و خدای تعالی
 اینقدر علم داده است که فرق در میان ضعیف و قوی کرده شود و در فتوی بحال مستفتی کار میکنیم متعلق به مذاهبی که
 باشد و از همان مذهب جواب میگوییم خدای تعالی بهر مذاهبی ازین مذاهب مشهوره معترقی داده است الحمد للهِ
 تعالی مکتوب ششم نیز بخواجه محمد امین در جواب بعض مسائل - بسم الله الرحمن الرحیم - محب عز و بقدر
 خواجه محمد امین سلمه الله تعالی - سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین لطائف من کدام لطیفه است پس لازم شد
 که آنچه در دل ازین باب العاشود ذکر کرده آید - باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک لطیفه است اما وجوه و طبقات
 شتی دارد و جمعی دارد متصل بجوارح و جمعی دارد دماغ و جمعی در دماغ و جمعی در دماغ و جمعی در دماغ و جمعی در دماغ
 نزول صنوبر است و طبقه ایست از طبقات دل و جمعی دارد پیوسته بروح و همچنین روح نیز وجوه و طبقات
 شتی دارد و جمعی دارد متصل بقلب و جمعی دارد متصل بنور القدس و جمعی دارد ملصق بنفخ و آنچه از میان
 لطائف عزیز شمار الیه بقوت و استقلال امتیاز دارد و جمعی است از وجوه که بروح نزدیک است و جمعی از وجوه
 روح که بقلب مائل است پس غالب آنست و الله اعلم که ظهور ثمره طهارت و عبادت و نسبت ادبیه یاد داشتی
 که غالب بر انس باشد و محبت اهل الله بر انس و الفت بیشتر بود و فتح کار این عزیزان نیز چنین باشد و استقلال
 در همین موطن - مکتوب هفتم نیز بخواجه محمد امین - در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد قدس سره که
 در باب خلعت و حصول این مرتبه عظمی با حضرت صلی الله علیه و سلم بواسطه بعض افراد است نوشته اند

ع
 حجت سقاقت از
 مقامات ملوک و عظام
 شاه ولی الله قدس سره
 مد

ما بنا سببان نیز با خدا نشاء الله تعالی و اگر تا هم لطائف قدس است آنکه در جمیع اینها

و از آن فرد در نفس خود داشته اند - برادر عزیز القدر خواجہ محمد امین اکرمہ اللہ تعالیٰ بشودہ - سوال کرده بودند
 کہ حضرت شیخ مجدد قدس اللہ تعالیٰ سر الغریر در مکتوب نو و دو چہارم از جلد ثالث و غیر آن تیز تصریح کرده اند
 بآنکہ آنحضرت را علی اللہ علیہ وسلم بعد ہزار سال بواسطہ بعض افراد امت مقام خلعت حاصل شد و دعا
 اللہ وصل علی محمد کا صلیت علی ابراہیم مستجاب گشت و باشارہ مفہوم میگردد کہ مراد از آن فرد
 ذات حضرت مجدد است و این مقدمہ بظاہر مہر و در اشکالات کثیرہ است از آن جملہ آنکہ توسط فروی از افراد
 امت در حصول مقام خلعت کہ از اعلی مقامات است مستلزم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیاست علیہ
 الصلوٰات و التسلیمات و حضرت مجدد متصدی جواب این اشکال خود شدہ اند کہ خدام و علما اگر برای
 مولی و مخدوم لباسی فخر طیار کنند ہیچ قدرتی ایشانرا لازم نمی آید و قیہ ما فیہ از آن جملہ آنکہ در حدیث صحیح
 وارد شدہ است الا ان الله اتخذه في خلیل كما اتخذ ابراهيم خلیلاً و این حدیث نص صریح
 در اثبات خلعت مآں حضرت را پس قول بعدم حصول آن مرتبہ لا بعد ہزار سال مخالف حدیث صریح صحیح
 باشد - گفتہ شود کہ مراد ازین خلعت کہ درین حدیث وارد شدہ مطلق محبوبیت است نہ خلعت مصطلحہ
 فلما اشکال زیر کہ تشبیہ بخلعت ابراہیم ازین تاویل ابا میکنند پس درین مسئلہ آنچه نزد تو متحقق شدہ باشد
 نبویس باین سبب بخاطر رسید کہ ہر چہ در حالت رہبتہ توفیق تحریر آن باید نبوید - باید دانست کہ شفا ہا
 راست و درست ولیکن در بعض اوقات حقیقۃ الامر بطریق اجمال درمی یابند و در بعض اوقات تفصیل
 و در بعض اوقات شیخ شیخی و در بعض اوقات بغیر حجاب و مستبحان کلام صوفیہ لاچار اندازد و انتہای اجمال
 و تفصیل و اغماض نظر از مخالفتی کہ قائل را در میان کلام مجمل و کلام مفصل بدیداشد پس ما شک نداریم
 کہ در ہر طائفہ از زمان فیضی دیگر فتح میکنند و درین زمان فیضی دیگر در میان مردمان مفتوح شد و چون
 روح حضرت خاتم النبیین علیہ الصلوٰات و التسلیمات بسبب علوم مبدا تعین ایشان و عموم فیضی کہ بر دست
 ایشان بر مردمان افشا شدہ است و بسبب مہر و تقام دورہ نور کہ از جہر بہ حضرت ایشان سر بر آورده و لایسا آخری لا لایستی
 ان خصیصہا ساغدا ہندہ عنفوان خیرۃ القدس و شیخ ان در پوش آن مطنہ آن و تمثیل و صورت و ہر چہ ازین قبیل
 میتوان گفت شدہ است ہر فیضی جدید کہ در عالم پیدائی شود و بانگی بر روی کار می آید نیمہ خیرۃ القدس نیز بسبب حجاب
 بہتہ نفوس نمی آید کہ طبقہ بعد طبقہ پیدائی شوند ازین لہذاست کہ این امر لا محالہ آردا کہ کنند و باین لفظ تعبیر

نماند که این کمالات اجمالاً انتخاب را حاصل شده است و تفصیل این کلام و ایقاعی حق آن آنست که گفته شود که مصلحت کلیه الهیه تقاضا کرده است که بعضی شروح و تفصیل و عکوس تجلی اعظم در هر عصر پیدا شود و انتشار آن جبر است شخصی باشد از کمال و آن جبر است با آن نور مجرب و منزه شمع تجلی اعظم و بنبایه اعراض آن جوهر نفی گردد و آن ظهور خودست بحسب طوار و لو دار و منظور خودست بحسب شخاص و از زمان و این فقیر اشارتی کرده باین قسم ظهور و باین قسم اشکال درین بیت باجمال و انبیا حسن و کرم کار شده و چشم او را سرمه ام یا زلف او را شانه ام به چون این مقدمه محمد شد مقدمه دیگر تیر باید دانست که حقایق اجمالی که بر اهل الشرح ظاهر میشود چون لغت در عرف از تعبیر آن کوتاه است این طائفه نقلی از کتاب و سنت که بحسب فن اشاره و اعتبار بر آن حمل توان کرد میگیرند و از عنوان آن حقایق اجمالیه فاضله بر قلب ایشان میگردانند و سخن را بان مربوط میسازند و آن معارف فاضله را در پرده آن نقطه ادامی فرمایند متفرسان از مطالعه کنندگان را لازم است که از خصوصیت این نقطه اعراض نظر کنند و طرح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معنی فاضله سازند پس فیما بین فیه اقامت لفظ خلقت و استجابات و دعای اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و تصویر دایره که مرکز صرف ذات است و محیط آن کمالات ذات و باز صیر دایره آن مرکز دایره تمامه که مرکز آن محبوبیت است و محیط آن امتزاج محبت همه نیز نگار فن اشاره و اعتبار است اعتراض بشکل این مقدمات دارد و میگوید چنانکه در صورت رأیت اسد ایرامی اعتراض بقدر انبیا و اطهار اسد و یاد بر وزن و جوی ندارد و همچنین است سخن در حقیقت قرآن و حقیقت کعبه و حقیقت محمد و بیان دوائر و اقواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از الفتح دوره دیگر شده است که بعضی اعتبارات اجمال فیوض متقدمه است مثلاً احوال قلب و روح و سر و غیر آن همه مجمل شده بخلیت جمعیت پیدا کرده و بعضی اعتبارات تفصیل فیوض متقدمه است مثلاً مسائل جبریت و انانیت که بری درین دوره مفصل ترست از ادوار سابقه و تفصیل حقایق این دوره شرحی میطلبد که این ورق گنجایش آن ندارد و با بجملة شیخ مجدد دار باص این دوره اند و بسا معارف مختصه این دوره که از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و شیخ قطب ارشاد این دوره است و بدست وی بسیاری از گرامان با دیه طبیعت و بدعت خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت مدو دارد و اکنون کائنات است و شکر نعمت شیخ شکر نعمت مفیض است شل اشاره توحید شهودی اگر چه شیخ از فرغ

ایمان و ان تجاوز کرده و سخن بی پرده و افشوده و مثل قول بختانیت علما را اهل سنت و معارف اجمالی که تقلید
 انبیا علیهم السلام اند کرده اند و مخالف نبودن آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علما مقصودست بر بیان خیر
 القدس و تجلی اعظم و آن متعین است در نفس کلیه زبان صورت را می که در مراتب متعین شود ازین تعین بساطت
 اولی چند مرحله برترست و ایشان هر چه ازین مرتبه خبر میدهند همه راست و درست است و درین صورت واجبست
 قول بحدوث ماسوی الله و قول باراده که تعلقات متجدده داشته باشد این است آنچه نزدیک فقیه در شرح معانی
 شیخ محمد متعین شده و اگر تحقیق و انشئانه در حل این اشکال سر و بیم مینماید گفت که غرض شیخ ثبات اصل
 خلعت است آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود و فیضان خلعت بر بنی آدم بآن
 معنی که توسط و بعد از سال مردمان حضرت ازان خلعت یا قند و در اینجا هیچ خدشه نمی آید زیرا که فضاصل اضافیه
 مثل مقدار و متبوع عجم شدن توسط خلفا متحقق شده است و همچنین هر عالمی که بسبب جمعی هستند می شوند و انبیا
 حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم درست کنند آن عالم داسطه عموم دعوت و مقتدا بودن آنحضرت بآن قوم
 را خواهد بود و انکار آن مکاره است و الحمد لله تعالی اولاً و آخراً و ظاهر و باطناً و صلی الله علیه و سلم خیر خلقه محمد و آل و حجه و سلم
 تسلیما کثیرا - مکتوب هشتم نیز بخواججه محمد امین در کشف اسرار تفصیل نبوت بر ولایت - برادرم خواججه محمد امین
 اگر چه الله بشود و از سر تفصیل انبیا علیهم السلام بر او لیا رضوان الله علیه سوال کرده بودند بدانند که تفاضل
 در حقایق انواع بغیر ملاحظه آثار و بغیر تصور موطنی که قبول آثار آنها کند معقول نیست مثلاً سایه را بر سفید فضل
 نهادن یا علو را بر جوامض راجع دانستن بغیر آنکه به نسبت این مریض یا به نسبت این حال قیاس کنند معقول
 نیست هر حقیقت در حروف خویش فواره ایست از دریای وجود جوشیده نمی توان گفت که یکی از دیگری باقیما
 وجود بهتر است و نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است از این تعین دیگر باعتبار عرض و خصوصیت
 بهتر است و نمیتوان گفت که لازم و آثار هر حقیقت باعتبار اشتباک و اقتران با آن حقیقت بهتر است که طبع
 سلیم از تجویز این اطلاعات تماشایی میکند پس معنی تفصیل بغیر تصور موطنی که قبول آثار هر حقیقتی کند و آنرا یک
 حقیقت در اینجا انفع و ملایم تر باشد آثار حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در محاورات لغرض آن موطن نکنند
 از قرآن و انشئانی شود که ملاحظه کدام موطن کرده اند مثلاً اسپ را بر گاو تفصیل می دهند و سطح نظر آن است که
 گاؤ و اسپ هر دو با آدمی ملائمت دارند و آدمی را متمتع از هر یک میکنند پس باعتبار ملائم بودن با آدمی

ع
 منتظر بجهت
 ۲

ملاست دانند و کفایت حاجات او تا مل کردیم فرس را دیدیم که در کارزار و گیر و دار کار با دشمنان
و مجاهدان است نفع میدهد و گاه در دیدیم که در حیل انقال و حسرت جواب که کار و هلاکین
و تجرست سود میرساند و سر و اولی اعظم داشتیم انداز فرقه ثانیه پس سپ را برگاه و ترجیح دادیم و اگر
در بعضی مقالات این مقدمات را مطوی گذارند عقل سلیم آنرا اجمال نمیکند و تخیل که بعضی افهام ضعیفه بشنود
عالم اطمنانی پیدا کنند و در طلب ملائمتی و منافرتی که سبب شهوات آنها شده است نه افتند و للناس فیما
لیعشقون هذا الهب ولیکن مجت ماور فرقه است که از ناحق ابق الاشیاء حکماهی و عار حال ایشان
و همچنین تریاک را بر هر هرجان نهادن نه باعتبار حقیقت آنهاست و نه باعتبار آثار آنها زیرا که زهر بناتی باشد
یا حیوانی کمال صورت است چنانکه تریاک کمال صورت نوع خود است هر یکی جمالی را از وجه جمال حقیقه
مطلقه شرح کرده است لیکن چون هر دو وارد شدند بر انسان و حیواناتی که با انسان ملاست دارند و آن یک
سنا فرود یا این اجسام و آن دیگر ملایم استخوان یکی و استقبال دیگری مسلم الکل گشت و هیچ آدمی را در ترجیح
یکی بر دیگری سخن نماند باز این اشیا مفضوله در بعض احیان به نسبت بعض اشخاص نفع میباشد از اشیا مفضله
مانند گاه چون محتاج سقی ارض و اناره آن شویم ملایم تر میشود و از سبب و چون بغیر شخصی موزی محتاج شویم
زهر ملایمتر میباشد از تریاک و چون با سنج محتاج شویم سنگ ملایمتر است از ذهب فضه پس ملائمت در اکثر احوال
و اشرف احوال اکرم افراد ملائمت و اقل احوال و اخس احوال و اوضاع افراد در نظری آدم فرقی پیدا کرد پس مضطر
شده اند بآیات و نوع از فضل فضل کلی و فضل جزئی چون این مقدمه روشن گشت باید دانست که تفصیل باینجا اولیا
نه از جهت حقیقت نبوت و ولایت است و نه باعتبار اقتران آثار هر حقیقتی باصل خودش بلکه باعتبار موطنی است
که اثر پذیر از آثار هر دو حقیقت میشود و آثار یکی ملائمت است در اینجا باعتبار اشرف اوضاع و اکرام احوال از آثار آن
دیگر و همین است معنی فضل کلی و آن موطن جمهور افراذنی آدم است و آن آثار تهذیب نفوس است معلوم
ماند از ایشان و وجوب انقیاد ایشان را در سوخ علوم ایشان باعتبار ترجمانیت لسان قدم و ضرب تشویر
بر ایشان و مانند آنست بودن در اصطلاح حقیقت مطلقه ایشان را و حقوق خود ایشان را آشکار کردن و وجوه مضا
و نیوید و اخرویه از میان ایشان بر انداختن و آنچه بآن ماند و در اینجا پنج شبهه نیست که انبیا افضل اند از اولیا
چنانکه که ولایت را بر نبوت فضل نهاده اند اجمال اعتبار این موطن نموده اند و حقیقت کار را نشان داده اند

شهر بخاری اندک

در حدیث
در حدیث

در همین بحث قیاس باید کرد و تفصیل تخمین بر حضرت ترقی رضوان الله علیه که باعتبار ترویج شرع و اقامت حقوق خلافت و کثرت فتوح اسلام و جمع کلمه نبی اوم در طاعت شریع و اطفای ناره نفسانیت ایشان در مخالفتات شریع و مانند آن پس کسیکه در اینجا تشکیک کرده است بملایم قوت قرابت یا شدت شجاعت و مانند آن بمنزله سخن بی نبرده است و السلام - مکتوب نهم نیز بخواجه محمد امین در سر قدیم بودن قرآن مجید و نزول وحی بواسطه ملائکه و بیان حقیقت قرآن و استفاضه حضرت ایشان از آن حقیقت بغیر وساطت برادر محمد امین اگر الله تعالی بشهوده سوال کردند که سر قدیم بودن قرآن چیست و فردا آمدن وحی از کجاست و حقیقت قرآن چه معنی دارد - بدانند که چون در ازل نبش از زمان تجلی اعظم در سطح حقیقه مطلقه متعین شد کمالی از کمالات تجلی اعظم بوی قایم شد مانند قیام ضویر بحکم آفتاب و آن کمال تدبیر نفوس انسانی است بعلوم منتهی از راه نفوس کامله از میان نفوس نبی آدم بر قانون علومی که صورت انسان از تقاضا میکند در افرا و غوغا و قضای اولی بدون شرط اشتغال با سبب کشف یا مقدمات اوله عقلیه و مانند آن و این کمال یک تعینی و امتیازی پیدا کرده است و یکسادی جامع و مانع بهم رسانیده بعد از آن در عکس تجلی اعظم که در احجار بسته ملار اعلی متعین شده است صورتی دیگر گرفت و بیخ علم انجا مبدع شد و تکیه بالار الله و بایام الله و تبحر از المعاد و محاصره کفار و تعین احکام در عبادات و تألیف منبری و تألیف مدنی و دایره کشاده تر شد بعد از آن چون حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم مبعوث شدند آن علوم بدو غیبی که از صلب خیره اله القدس برخاسته است و بهم ملار اعلی همه آنرا تعین نموده و جبرئیل مقدم ایشانست و درین تعیین در لطفه عقلیه مخته صلی الله علیه و سلم لباس نفث عربیت و اسلوب بدیع سوره آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا بمردها رسانیدند و در تبلیغ آن جاریه شدند از جوارح الهی و بقوه غیبی آن کار را سرانجام دادند پس هزاره هزار افواج ملائکه ملهم شدند بحسبیت آن و حفظ الفاظ آن و نبی آدم قرن یا بعد قرن آنرا تلاوت کردند و بان تو نمودند بخدای عز اسمه و در صحیفه اعمال ایشان مکتوب شد پس در موطنی از عالم مثال که متوسط است و علوی و سفلی و برکات ارض هر دو در آنجا جمع میشود صورت گرفت و طر ف و دستی پیدا کرد پس قرآن قدیم باصل خود و محدث است باعتبار نزول و عربی است و کلام حضرت حق است و منقول بواسطه ملک کرام بر السند عباد و مکتوب در مصاحف و تخیم ایشان در ملار فرشتگان و واجب تعظیم و کثیر البرکات و

تفصیل این سخن را در مکتوبات
کلمه در حق الله تعالی

در بیان قدیم
قرآن

موشور و حاجات نبی ادم که القدران لما قرئ له و متعین در ملا اعلی و عالم مثال و من بعد الله تعالی متفیض
ازین حقیقت متعینه در عالم مثال بی واسطه و لوان لی فی کل بنت شعرة لسانا لما استوفیت واجب حره
و السلام - مکتوب و بهم در تحقیق معنی بعض ابیات - ثنوی مولوی روم قدس سره - ابیات نیست
بین بخوان استیاس الرسل ای کوه تا یظنوا انهم قد کذبوا به این قرأت خوان که تخفیف کذب به این بود که خوش
بینی و محبت به در گمان افتاد جان انبیاء را تا غاف مگر می اشتیاق به جواب احمد بن محمد صحابه در آیه - حتی اذا
استیاس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا مختلف اند حضرت عائشه رضی الله تعالی عنهما که بپوشید و فال میخواند و کذب
بتحقیق نمیخواند و تخفیف را مفید معنی می انگاشت زیرا که در صورت تشدید معنی آلت تا و قتی که نا امید شدند
پیغامبران و گمان کردند پیغامبران که دروغ نسبت کرده شد ایشان را یعنی جمیع که ایمان آورده بودند بطره ابراهیم
بخاطر ایشان گذشت و نسبت دروغ به نسبت انبیاء مخطور ایشان شد و اگر کذب بتخفیف خوانده شود معنی چنان
باشد که گمان کردند پیغامبران که دروغ گفته شد با ایشان یعنی خدای تعالی وحی دروغ فرستاد با ایشان و این
گمان مخالف عصمت انبیاست اخرج البخاری عن عروقة عن عائشة قالت له وهو يسألها عن
قول الله عز وجل حتى اذا استیاس الرسل قال قلت الذی بوا ام کذبوا قالت عائشة
کذبوا قلت فقل استیقنوا ان قومهم کذبوا هم فما هو بالظن قالت اجل نعم لقل استیقنوا
بذلك فقل لها و ظنوا انهم قد کذبوا قالت معاذ الله لم تکن الرسل تظن ذلك برجا
قلت فما بال هذه الایة قالت هم اتباع الرسل الذین امنوا بهم و صدقوهم و طال
حلیهم البلا و استناخ عنهم النص حتی اذا استیاس الرسل فظن کذبهم من قومهم و ظن
الرسل ان اتباعهم قد کذبوا هم جاءهم نصر الله عند ذلك و عبد الله بن عباس که بتخفیف
میخواند و میگفت خدای تعالی جای دیگر میفرماید و زکن لول حتى یقول الرسول و الذین امنوا معه
من نصر الله و جای دیگر میفرماید و کتمت عنهم قال بلی و لکن یطرب قلبی و انخفضت صلی الله
علیه وسلم فرموده نحن احق بالشک من ابراهیم و خطبه گفت تا فی خطبه پس شک و ظن اینجا مجاز است
یعنی آنکه خاطر ایشان بحسب جبلت بشریت مضطرب شد مانند اضطراب شک کننده در حقیقت وحی پادشاه
اضطراب ظن کننده کذب وحی و این مشابهه سائر تشابهات قرآن است مثل یل یله مفسوق طاربان

که بمعنی خواهر آمده است فی الکشاف عن ابن عباس وظنوا حین ضعفوه وظلوا انهم قد اخلفوا
ما وعدهم الله من النصر وقال کانوا بشرا وتلا قوله وزلز لو احدثه يقول الرسول والذین
امنوا معه متی نصر الله فان صحیح هذا عن ابن عباس فقد اراد بالظن ما یحیط بالبال
ویهجم فی القلب من شبه الوسوسة وحل بیث النفس علی ما علیه البشریة واما الظن
الذی هو ترجیح احد الجائزین علی الآخر فغیر جائز علی رجل من المسلمین فما بال رسول الله
الذین هم اعرف الناس بربههم وانه متعال عن الخلف فی المیعاد منزه عن کل قبیح
مولوی فرأت ابن عباس اقتیاداً یمکنه توضیح فی فرایند که احوال انبیا مختلف است در بعض اوقات رفع حجاب
یشود و احوال بنده را می بیند و در بعض اوقات حجاب بشریت مانع میگردد و از حالت رایی العین
فرد می آید و فقیح خاطر و اضطراب بشریت رو می دهد بهین حالت احتجاب بطریق مجاز لظن تعبیر واقع شد
مکتوب یا نه و بهم ذکر ششم از مناقب ابوعبدالله محمد بن اسمعیل البخاری رحمه الله تعالی چشمه واسعه و بیابان
اشتمال کتاب مجید او بر امهات مطالب اکثر علوم دینیة را محمد بنده الصلوة علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه و علی
آله و سلم ابعد روزی در حدیث لو کان الایمان عند الثری لئلا ناله رجال او رجل من هؤلاء
یعنی اهل فارس و فی روایتی لئلا ناله رجال من هؤلاء بلا شک تذکره میگردیم فقیر گفت امام ابوحنیفه
درین حکم داخل است که خدای تعالی علم فقه را بر دست وی شایع ساخت و جمعی از اهل اسلام را با آن فقه
مذهب گردانید خصوصاً در عصر متأخر که دولت بهین مذہب است و پس در جمیع بلدان و جمیع اقالیهم بادشایان
خفی اند و قضایا و اکثر مدرسان و اکثر عوام خفی و امام ابوعبدالله بخاری تیر داخل است که خدای تعالی علم حدیث
را بر دست وی مشهور گردانید و تا زمان ما حدیث انحضرت صلی الله علیه و سلم بواسطه این مرقعه را با سادیم متصل
باقی ماند شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث تقابلی داشت مانند حال اکثر متفقین عصر ما هم الله تعالی طریق الصواب
این سخن اخیر را نه پسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت نه علم و دوی رحمه الله تعالی بود و در حفظ حدیث و
ضعیف بود و در فقه و فهم معانی از مخاطبه آن عزیز روی باز کشیدیم که فائده نداشت و متوجه بیار آن خود شدیم
و گفتیم که شیخ ابن جریر تقریب میگویی محمد بن اسمعیل ابوعبدالله امام الدینا فی فقه الحدیث
و این سخن نزدیک کسی که تتبع فن حدیث کرده باشد بدیهی قابل تشکیک نیست بعد از آن چیزی از تحقیقات

علیه که نشان آن بخاری بوده است و حامل لوائی آن غیر بخاری کسی دیگر نبود بیان کردم و در آن باب خبر استقامت
هر چه خواست بر زبان جاری ساخت و حاجه محمد امین گفتند آنچه مذکور شد بنهایت سفیدست اما حافظ ما
آنجا شش حفظ آن ندارد و اگر آنکه حاصل آن باختصار و ایجاز بقلم مضبوط گرد و موافق استدعا ایشان است
از آن باب بقلم مضبوط کرده شد و الله الموفق والمعين باید دانست که علم حدیث تا صد سال از هجرت
مدون نشد از سینه بسینه منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفت و صد سال دیگر بایه پایه مستحکم
میشد و تصانیف مرتب میشدند بخاری بعد دو صد سال حامل لواحدیث شد و مرجع عالم درین فن گشت
پس اول چیزی که پیش از همه بخاری آنرا سرانجام داد تیسرست و در اعلی اقسام حدیث از غیر آن بعد از آن محدثین
بر ترویج آمدند و الفصل بالمقدم تفصیل این کلیه آنکه بعد از مدون احادیث چون اسنان نظر کردن دیدند که
بعض احادیث مستفیض اند که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم کس از اصحاب آنرا روایت کرده است
و از هر صحابی طریق شش برآمده است و روز بروز تنریافته شده و این مرتبه اعلی مراتب حدیث است مطلقا بعد
از آن حدیث مشهور که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز ازین
عزیز و طبقه که تابعین یا ضعیفان یا تابعین یا کبار تابعین طرق متعدده پیدا شد مانند حدیث انما الاعمال بالنیة که در کتب صحیحین
غیر حضرت عمر رضی الله عنه راوی نیست و غیر علقه از حضرت عمر روایت نکرده است و غیر محمد بن ابراهیم از علقه
روایت نکرده است و غیر یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی بن سعید از طبقه صحابا تابعین است
از وی جماعات لا تعد و لا تخفى روایت کرده اند بعد از آن حدیثی که بدرجه شهرت از طبقه اولی پیش از زبان
مدون نرسیده و آن بر چند قسم میباشد زیرا که یا نیست که طرق متعدده دارد و ماخرج خود که صحابی یا تابعی یا ضعیف
از کبار تابعین باشد یا ندارد و آنچه طرق متعدده دارد که یکی گواه دیگر تواند بود و هر یکی متماسک بود حدیث
حسن است و آنچه تعدد طرق ندارد همین یک طریق دارد و بس غریب مطلق است باز حسن اگر بعض
طرق او همه ثقات متصل بتبعین نکرده و شنود باشد و روایت از علما و معروفین بعد از آن ضبط باشد مخصوص
میشود باسم صحیح و آنچه مرسل ثقات و روایت اهل علم غیر تابعین بعد ضبط باشد لیکن طرق متعدده متماسک
دارد که یکی شاهد دیگر تواند بود به مطلق حسن تعبیر کرده میشود و نیست اصطلاح ترمذی و وی اول کسی است
که اسم حسن را نمونه ساخت و آنچه مشهور باشد لیکن بهم طریق از وی بحدیث نرسید و تیسر حسن داخل است

و قلیل ماہوپس بخاری کتاب خود را برای صحیح مجرب و مخصوص گروانید بعضی از آن تنفیض و بعضی مشهور و بعضی صحیح
 مقبول و درین خصلت اول کسیکه قدم رنسخ زده است بخاری است و اگر بخاری را نیز از تمیز صحیح از غیر صحیح فیصلتی
 دیگر نباشد صدق حدیث لئالہ رجال من هؤلاء درست بودی زیرا کہ ایمان نہ ہمین نقد است و بس تفسیر و سیر
 و سایر فنون حدیث موقوف علیہ ایمان است لامحالہ فکیف کہ این خصلت منجموست درضال دیگر بعد از این
 باید دانست کہ بخاری بعد ماتین ظاهر شدہ و قبل از وی علما و فنون چند از علوم دینیہ تصانیف ساختہ بودند امام
 و سفیان ثوری و در فقہ تصنیف کردہ بودند و ابن جریر و تفسیر و ابو عبیدہ و در غریب قرآن و محمد بن اسحق و موسی بن
 عقبہ و سیر و عبد اللہ بن مبارک و زرہد و مواعظ و کسائی و در بدا الخلق قصص انبیاء و یحیی بن معین و غیرہ و در معرفت
 احوال صحابہ و تابعین و جمعی دیگر سائل داشتند در روایا و اب و طب و شمائل و اصول حدیث و اصول فقہ و در
 تبتہ معین مثل حمید بخاری اینہم علوم مدونہ را تا مل فرمود و جزئیات و کلیات را انتقاد نمود پس قدری از علوم
 کہ با احادیث صحیحہ کہ بشرط بخاری است بطریق صراحت یا دلالت یافتہ در کتاب خود آورد تا بہت مسلمانان را بہت
 این علوم جمعی قاطعہ بودہ باشد کہ در آن تشکیک را مدخل نبود و عقل و دلالت میکند بطریق بداہتہ تا و قیقہ کسی جزئیات
 و کلیات علمی را ندانند انتقاد او و تمییز آنچه از احادیث صحیحہ ثابت شدہ از غیر آن میسر نشد و اندیشہ چنانکہ اگر کسی گوید کہ
 فلانی قواعد طبییہ را کہ در قانون مذکور است انتقاد نمودہ است و آنچه با دلہ صحیحہ ثابت شدہ از غیر آن ممتاز نمودہ است
 بطریق بداہتہ دانستہ شود لامحالہ کہ جزئیات و کلیات قانون را مستحضر ساختہ است و بمیزانی کہ خدا تعالی بر وی قرار دادہ
 ہر یکی را سنجیدہ است و همچنین اگر کسی گوید کہ فلانی دیوان ابو طبیب را انتقاد نمودہ است بالبداہتہ دانستہ شود کہ
 عرض و عربیت و طریق انشا و شعر نیک و در زیدہ و ادلہ مسائل آنها استخوان نمودہ و آنچه بکتاب اللہ یا حدیث
 صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شدہ از غیر آن جدا ساختہ و کفی بذلک فضیلتہ و فقہا و اگر انصاف را کار فرمایم
 هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم کہ در جمیع این فنون تکلم کردہ باشد کلام ایشان مقتصر بر یک فن است
 یا دو فن غالباً هیچکس را از متقدمین نمی یابیم کہ در استدلال از اشارات حدیث برین علوم بیشتر از بخاری
 سخن گفتہ باشد و نیز انصاف را اگر کار فرمایم دانستہ شود کہ امہات این علوم را از احادیث صحیحہ بر آوردن انتقاد
 نمودن کاری عظیم است و در شریعت و محتاج سرعت انتقال ذہن و حفظ طرق حدیث و احتضار آن علوم
 تا آنکہ امام احمد با آنہم بتجویش گفتہ است کلامی کہ حاصل او آنست کہ ما را انتقاد سہ فن کہ سیر و تفسیر و بداہتہ

ف
احادیث معتبره و در اخبار
در این کتاب مذکور است

عاجزیم زیرا که اکثر آن مرسل و ضعیف بنظری آید باز زیاد کرده است بخاری و در هر یک از این فنون فوائد جلیله از
موقوف صحابه و تابعین و آنها را در تراجم باب منتشر گردانیده است و طریق اختصار احادیث در مسائل متعلقه بآن تعلیم
کرده است و طرق استدلال با شارت مخصوص خود اختراع نموده است آری در استدلال بخاری چند نوع هست که مقتضای
تقها آنرا قبول نمیکند مانند استدلال بهر یکی از دو احتمال نقطه برای مسلمة و لکن اینها بعضی معتقدین مذاهب و یکس نیست
از علما که محل اعتراض در بعضی مواضع نشده باشد و نیز در عقد تراجم سوز ترتیب و تقریر یاد در میان می آید و همیشه
انست که پیش از وی فن تبویب چندان نهم نشده بود اهل علم را سطح نظر مطالب طلبیه میباشند تراجم و ترتیب
شیشه صاف را نباشد گوسفال در و باش و زنده در و انشام را با این تکلف ناپاکار - مکتوب و دوازدهم در بیان
دلیل واضح برای فرقه ناجیه محمد شده و السلام علی افضل انبیاء اما بعد روزی عزیزی فاضلی ذکر کرد که هندوی توفیق
اسلام یافت و در پی تعلیم شریع اسلام افتاد و در نیوالتخصی از شیعه با او برخورد و گفت اسلام طرق متعدد دارد و صاحب
ترین طرقها طریقه شیعه امامیه است که در ایشان اتباع ائمه اهل بیت است و اهل البیت اداری بما حنبیه
زینهار تراست و صاحب گمراه سازند بیا تا من شریع اسلام بر طور امامیه را تعلیم نمایم بعد از آن باین عزیز
فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین فرق اسلام است زیرا این مکرمان ترا
گمراه سازند بیا تا مذہب امام ابو حنیفه را تعلیم کنم آن جدید الاسلام در اشکال در مانند ندانست که کدام را اختیار کند تا چند
در تنازع بود هر یکی بجانب خود میکشید آخر این عزیز فاضل گفت در مسجد جامع برد و بر ملا وقتیکه اوف ناس مجمع شدند
تقریر مذہبین پیش ایشان بکن رسید که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک از اظهار عقیده خود در میان ایشان گفت
و هر سان است پس سواد اعظم را تابع شو باین تدبیر آن شخص از اشکال برآمد و منی پاکیزه گشت و مقارن این حکایت
خواجہ محمد امین را سوالی بنماطر رسید که وجه ترجیحی که این فاضل بر آن اعتقاد نمود امری خطابی بلکه شعری است اعتقاد را
قابل نیست زیرا که در ملا دایران اگر این تنازع واقع میشد اوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند و بسبب دعوات شافعه
که عموم ناس بدعت بودن از نمیدانند و در استحسان آنها افتادند و همچنین است کلام در میان مذہب حق و فیمابینها
که لایستغنی بعد از آن بنماطر ایشان رسید که لطف الهی مقتضی انست که درین مسأله حجتی قاطعه بوده باشد که دلان حجت
شکوک و شبهات را گنجایش نبود و هر که آنرا دریافت بحقیقت امر مہندی شد و اگر نفس و شیطان از آن باز داشت
نالک شده باشد بعد ثبوت حجت بوحی که معذور نباشد بعد از آن در تعین آن حجت قاطعه بنماطر ایشان قلعی سپید

از فقیر غنی عنه طلب کشف آن نمودند گفتیم درین مسأله و در سایر مسائل که موقوف علیه شریع باشد لطف الهی مقتضی آن
 شده است که از علوم حاصله مخزنه فی الصدور در حجت قاطعه منصوب فرموده هر چند در بعض افراد تنقیح و ترتیب آن
 علوم مخزنه میسر نمی آید و در بعض افراد هوای نفوس یا الفت برسوم ملایع اتباع حجت قاطعه میگردد و هر چند تصدیق
 آن حاصل باشد پس بجا تصدیق جازم بحقیقت شریعت خدا گردان نهادن با حکام قرآن و چنانکه در آن بفرمان حجت
 مهده علیه و علی آله و اصحابه افضل الصلوات اول چیزی که عقل آنرا بر خودش واجب میگردد آنست که تتبع
 اخبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان احکام الهی باید کرد پس روی آن اخبار بدین وجوه باید نمود زیرا که کلام مادر
 شخصی است که تصدیق کرده است تکلیف الله تعالی عباد خود را با حکام و قصه خروج از عده تکلیف مصمم ساخته چنانکه
 ذکر کردیم و چیزی که ما از نگوش خود از خبر صادق شنیده باشیم و در خارج بخشم خود ندیده باشیم طریق علم آن خبر ترجیح
 روایات ثقات نمیتواند بود و شائیا بر خود لازم میگردد آنکه اخبار اهل ملل از ائمه خود دو قسم می باشد نقل لفظ
 صاحب ملت و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح و حسن و غریب و ضعیف عقل حصر میکند اخبار لفظی
 را درین اقسام دو قسم نقل بالمعنی و آن تیر چند قسم میباشد اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزی که این دین صاحب
 ملت است و ما خود از وی است و اتفاق اکثر بوجهی که مخالف در آن مسأله شاذ و نادر و مذکور و غیر معتبر باشد و معتبر در
 حل و عقد جمعی هستند که قایم باشند بحفظ و تدوین شریعت و موصوف بایرع و اجتماع و پیشوای جماعه از مترسین ملت
 جمعی که آثار گوش و حفظ و فهم و تدوین شریع و تحریر آن از ایشان دیده نشد و مترسین آن ملت با ایشان متوجه
 نشدند پس قول این جمیع اول و احقر است از آنکه در حل و عقد تأثیری داشته باشد قسم دیگر خبری است که اختلاف
 فرق ملت در آن دفع شد بر دو قول یا سه قول و هر یکی برای خود اول در روایات تقریر میگردد باشند پس آنچه از ملت متواتر
 یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق جمیع حمله ملت یا اکثر ایشان با او یار شود و اعلی اخبار است از صاحب ملت و حجت
 خدای تعالی بالانزام مثل آن قایم است برین قاعده تخریج باید کرد که قرآن و اصول عبادات و معاملات و عقاید
 و غیر آن قطعی است و حجت ثبوت آن لازم دان باین همتا اخبار شریعت از موجب آن توان گذشت و شائیا
 عقل یثنا سده که اختلاف فرق اسلامی با یکدیگر مانند اختلاف فرق سایر ملل با یکدیگر دو قسم است یکی اختلاف فرق
 نوابت با جمیع حمله ملت با یکدیگر و در استنباط از شریع یا در تطبیق نصوص شریع بعضی بعضی و عقل هر قسم
 را حکمی دیگر می نامند و علامتی دیگر می شناسد و این حکم و علامت را امتزاع نمی کنند الا از حقیقت ثابت و غیر ثابت

تفصیلش آنکه بنیامبر آن اولی الغر را خدای تعالی نفرستاده است الا برای آنکه امر خود بر زبان ایشان شایع گرداند
و ایشان بهیچوجه در اقبال امر الهی تفسیر نکرده اند و البته تبلیغ حقیقت شریع کرده اند بطریق شهرت و اشاعت نه
بطریق اخفا و کتمان و سامعان حقیقت آن معانی ادراک کرده اند اگر ادراک نمیکردند بنیامبر آن متنبه نمی شدند
و ایشان را بر غلط ایشان متنبه نمی ساختند و احتمال آن که شارع بسیار چیزها را متعلق با شرع مجبور بر رسانیده است
یا رسانیده لیکن سامعان غلط ادراک کردند و شارع بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت لیکن سکوت کرد و نظر کردن
در منصب سالت و قصد حضرت حق اظهار دین خود را بر زبان ایشان مضمحل میگردد پس از اینجا لازم آمد که طبقه اول را
از حمله ملت که صحابه و تابعین اند پیشوا خود باید ساخت و باید دانست قدریکه تبلیغ آن مطلوب بود ایشان ادراک کرده اند
و غلط و در حقیقت آن راه نیافته است و بعد از طبقات اولی جماعات پیدا شدند که همت ایشان اخذ نصوص شارع
از هر طریق معتدلی که باشد و اخذ معانی شرع از هر صحابی و تابعی که سمعت حفظ دین و ورع در روایت متسم شد و طبقه
اولی را پیشوای خود ساختند و ایشان را افضل نهادند بر خود در معرفت شریع ایشان حکم علم اند نه نوابت و اگر حاصل کلام
ایشان آن باشد که شارع بسیاری از شریع مطلوبه را با ایشان تبلیغ نکرد یا تبلیغ کرد لیکن ایشان نفهمیدند یا
فهمیدند و کتمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند بر خطایار روایت قبول نکردند الا یک طریقی فقط یا قولی
احداث کردند که طبقه اولی از آن فاضل بودند یا گویند که ایشان حقیقت نصوص شارع را نفهمیدند و آثار فنی نفهمیدند
ایشان نوابت اند پس نوابت در آنچه اختلاف کردند با طبقه اولی و طبقه اولی را تنسم ساختند یکذب یا جهل قابل رد و
تشبیح اند و اختلاف ایشان قابل برانداختن و اختلاف حکم که در تطبیق بعضی نصوص یا بعضی آن یا بسبب تشبیه
استنباط از نفوس مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم از شن آن ابا نمکند اختلاف
مقبول است در ایضا عقل تصدیق میکند که شیعه از نوابت اند و اهل سنت از حکم دین و حکم عقل سلیم در استنباط
شیعه یا اهل سنت آنست که ترک اقوال شیعه کرده شود و اختلافی که در علماء اهل سنت حادث شده است حکم دین
معدود داشتن هر کس است و اختیار را شبه باصول و اقربا بنصوص صاحب شریعت و کبرای طبقه اولی دانیکه
انگفتم که شیعه از نوابت اند بهجت آنست که مذہب ایشان مبنی است بر آنکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هر وقت
امامی پیدا میشود که مفروض الطاعة و معصوم و موحی الیه میباشد بروی ایمان فرض است و در زمان آنحضرت صلی الله
یه و سلم هیچکس مفروض الطاعة غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس ایشان احداث عقیده کردند که در زمان

شیعه از نوابت اند

مبنی عقاید شیعه

آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس از نوابت باشد و دیگر شیعیه بگویند که تمامی صحابه و تابعین غیر جمعی یسیر همه بر
 خلاف حق بودند و روایت آنچنانست که میگوید آنکه خود یا و این علامت نوابت است و دیگر اتباع خود
 قرآن و حدیث را مشروط میگردانند با آنکه آنکه ایشان بان دلالت کرده باشند و این علامت نوابت است و دیگر
 شیعیه هدایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنفایت تنگ داشته اند که آنچنانست که هدایت ایشان هندی نشده مگر آنکه
 از یک راه بشریعت در آمدند و از راه دیگر از بشریعت بر آمدند پس رحمت الهی چه کار کرد و خاتم پیغمبران چه
 هدایت نمود و انتقال از یک راه و از یک پیغمبر و از یک هدایت نتوان گفت بجا آنکه هدایتان عظیم و همچنین
 مستقر از نوابت اند زیرا که حاصل کلام این جماعه در بسیاری از عقاید آنست که بشریعت اول را قبول نکنند یا با ویات
 بعیده از نظام هر مصروف نمایند و همچنین جماعاتی از متصوفه که در زمان ما پیدا شده اند تکلیف شریع را سهل
 گرفته اند و بعضی از نصوص را بر مقاصد فاسده خود حمل نموده اند و میگویند که مقصد اعلی علم اتحاد است و تکلیف تشریع
 برای مقصود است از نوابت اند بلا شبهه زیرا که اگر کسی دل خود را از عقاید ایشان جدا ساخته نصوص صاحب بشریعت
 را و اخبار طبقه اول را تا مل نماید هیچ جایزین مقصد بوی استنظام نکند بجا آنکه هدایتان عظیم و همچنین زیاده
 از نوابت اند که قائل اند بوجوب اتباع و وجوب بذل سعی و نصرت هر عالم فاطمی که بسیف خرد چ که زیر کمر بی شبه
 قول محدث است و محال می نماید که شارع بوجوب نصرت این جماعه فرماید و تا دامان قیامت دولت آنچنانکه
 از این جماعه مستقر نشود بجا آنکه هدایتان عظیم و علمای حدیث که جامع اند بهم خود را بر طبق احادیث آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم از هر طریق مستحکم می نمایند بر معرفت اخبار طبقه اول از صحابه و تابعین نه با لاصالت بلکه بر
 آن که این اخبار شریع و تفاهیل کلام آنحضرت باشد و لهذا برای خاصه طبقه اولی در باب ملک و غیر آن که
 بمقتضای بشریعت جویده و ایشان در آن اراک حکم ضرورت اختلاف امر نه مختلف شده اند متوجه نگشته اند زیرا که
 مقصد اصلی تفصیل بشریعت بوده است بر این چیز را با بشریعت چه کار این علما هر چند بظاهر با یکدیگر اختلاف
 داشته باشند و فرغ آن خلاف کلا خلاف است و آن خلاف در غرض خلاف است و در حقیقت اتفاق این
 جماعت بی شبهه علت اند اسن الله تعالی الیهم و کثر هم و نصرت هم و خذل اعداء هم و اینکه گفتیم از هر طریق مقصدی
 که باشد روایت میکنند کلام نیست مجمل تفصیلش آنست که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه با اتفاق موافق جمعی
 عقل تام و ضبط وافر و حفظ عظیم داشت و الا اینقسم خلافت از ایشان چگونه منتظم میشد و روایت حدیث

هم از نوابت اند

هم از نوابت اند

نیز از نوابت اند

اهتمام عظیم داشت و بر منبر تقرر این میکرد و هیچکس از جماعتی که در خطب و حاضر میشد نمازگاری نمود و برخلاف
 ارار خاصه او که دائره علم و دانش در آن اراستع بود کما لا یخفی بعد از آن جماعتی حفظ آن اخبار نمودند و مطبقات
 محدثین محفوظ ماند و ایشان آنها را تدوین کردند با نظریاتی دیگر را ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی و همه
 باتفاق موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فهم ثاقب و ضبط وافر داشت چنانکه درین امور مثل خاص
 و عام شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ایام خلافت خود بر طاقیر پیغمبر و از پیغمبر اهدی قدح در آن
 اخبار بطور پیوست بر خلاف حال آنرا خاصه او که در دار و گیر کم و لا نسلم افتاده بود کما لا یخفی جماعه حفظ آن
 اخبار نمودند تا آنکه در تدوین درآمد چون این علم را با علم حضرت عمر بن الخطاب و ادیم بعضی را شبانه بعضی یا قیوم و
 اختلاف فاحش در میان این اخبار یافته نشد اللهم الا اختلاف یسیر که از لوازم تعدد روایات است کما لا
 یخفی و همچنین عبداللہ بن عباس و عبداللہ بن عمر و عبداللہ بن مسعود و حضرت عائشه و ابو هریره و ابوموسی
 و عبداللہ بن عمرو بن العاص و انس و ابوسعید و جابر و لم یجزم الی سائر الصحابه اما حفظ و ضبط و کوشش
 تمام و حفظ احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ایشان ظاهراً و اخبار بعضی را بعضی منطبق یا قیوم
 الا اختلاف یسیر پس جمعی که این اخبار را جمع اندازند و از جمله دین اند و واسطه عقد ملت درین محل باید نیست
 که این قسم تفرقه برای کسی است که در احوال فرق ملت استقرار تمام کرده باشد و الا عوام را منصب آنست که
 بوجوب از وجوه تحریری و اجتهاد جمله ملت را از لوازم است و تابع حمله ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان
 کامل گردد و پرده از روی کار انداخته شود اینست علیم که خدای تعالی تکلیف را بران وار ساخته است و در
 اذیان ایشان اصل را موزن نموده بوجه اجمال هر چند تفصیل آن دفری میطلبند و الحمد للہ و لا اله الا هو
 ظاهراً و باطناً مکتوب سین و هم بجواب عرض داشت حضرت شاه ابوسعید بن سید محمد غیاث بن سید محمد
 آیت اللہ بن سید السادات حضرت شاه علم اللہ نقشبندی المجددی رحمۃ اللہ علیهم جمیعین - سیادت و جنابت
 مآب حقائق و معارف آگاه عزیز القدر سید ابوسعید سلمه اللہ تعالی از فقیر ولی اللہ غنی عنه بعد سلام محبت التقریم
 سطلحه نمایند الحمد للہ علی العافیتہ نامہ شکیبایی شامه شمل بر خیر و سلامت رسید الحمد للہ قلمی شده بود که حقیقت
 وحدانیت که باجباب از روی حقائق موجودات و صفات آن صادر میشد و میگرد و الحمد للہ این کشف حقیقی
 است و نفس الامر بر کشف او بمرتبه فوقانی میرسد محض ایجابی بنید باز چون حقیقتی که جامع احکام حد و

و قدم است و نام آن حقیقت بعرفنا مادی کل است فردی آید ازاده متجده می بیند هر دو شهود حق است از جهت
تصور نفس ناطقه همه از فوّه واحده نمی بیند - دیگر از پنج و شش جوری که از دار الحرب میگیرند و بجز قاعده شکر تقسیم
میشود سوال نموده بودند قصه مختصر در تقوی جائز نیست چون در هر جاریه حقوق تمام شکر موجود است بسبب
تقسیم هر یکی از حق و دیگر متمایزی گردد و با پیش قاضی اسلام تا وقتیکه مدعی دعوی نکرده است فسخ هیچ نمیشود
بسبب عدم دعوی مدعی زیاده ازین نتوان گفت و السلام بدست هر آینه این صوبه باحوال ظاهر و باطن و
نوشته باشند که خاطر نگران جانب ایشان همانند - مکتوب چهارم در حکم نیز بخواه عرض داشت شاه ابوسعید
سیادت آب حقائق و معارف آگاه سلمه الله تعالی - نوشته بودند که اولاً شهود میشود که ذات مبدا اثر ندارد
تا متدّش که اثر از خود است فرق اینقدر که ذات مبدا صفات کامله غیر تنهایی دارد و لهذا سبب ظهور مراتب
غیر تنهایی میتواند بود و آتش همه یک اثر دارد که ضرورت سیادت تا با حاصل این شهود ظهور استعدادات
و جویه است در ظاهر امکانیه و اطلاق بر عدم تنهایی آن استعدادات جمیع صوفیه چه قایل بوحده و چه قایل
بوحده شهود همه بر آن متفق اند باز نوشتند که شهود میشود که وجود واحد است و قوالب مختلف و بسبب اختلاف
قوالب تنیاز کمالات پیدا شد خود مصباح در جابه یک طور است چون آنجا قوالب مختلف است اگر آینه سرخ
و سبز فرد باشد نگهائی مختلف پیدا شود سیادت تا با این معرفت بوحده وجود میکشد باز نوشتند و چنین شهود
میشود ذات که نور دقیق است و صفات در زید و فرس و حجر و غیره شهود میشود و در آن میان بنظر دقیق ذات
هم شهود میگردد سیادت تا با آن نیز از شعبهای وحده وجود است که حقیقت وجود در رنگهای مختلف که غل
قابلیات ذات وجود است در همه شهود و ظاهر است سیادت تا با آنچه بر لوح ضمیر ایشان شهود شده همه موافق
مکاشفات صوفیه محققین است فلفلی واقع نشده و این همه سیر لطیفه خفیه است در خلوت گفته شده بود که در سیر
لطیفه خفیه اینچنین مکاشفات پیش خواهد آمد یا داشته باشند شکر نعمت حضرت و انبیا و ائمه باید کرد و امید فرید
باید داشت سیر این لطائف بحقیقت این نیست که یا ان گمان میکنند که بجز استنطاق تمام شود و طولی عرضی
دارد با جمله بخاطر جمع درین سیر و سلوک سعی نمایند هم موافق سیر صوفیه است و هم مطابق شریعت این سخن
آخر طول و عرضی دارد که بالفعل در نوشتن نمی آید بنا شریعت بر سخره خالق با مخلوق است و چون مراتب
و جویه و مراتب امکانیه متمایز شدند یکی بقهر و غرور دیگر بمقهوریت و ذل متصف شد - کلام شریعت راست است و السلام

مکتوب یا نزد احم نیز جواب عرض داشت شاه ابوسعید رحم حقایق و معارف آگاه سیادت و نقابت دستگاه
 میر ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت الترام مطالع نمایند الحمد لله علی العافیه بدقی
 گذشته که احوال خیریت مال آن عزیز القدر نشینده بودم الحمد لله نامه نامی ایشان رسید موجب تسکین خاطر فارگشت
 مبدأ را اجمال عالم را تفصیل نوشته بودند و از مشاهده این صورت انس سرور و از استدار آن تفرقه و ذرن نیز خیز این
 همه موافق قاعده است راهی که سلف رفته اند همین راه است هیچ تردید و خطا ندارند باقی ماند ترقی آن موقوف بر تضرع
 و بر پیشدن پیمان این لطیفه خفیه تا آنکه پمانه خود بر شود ترقی نشود مکتوب شما نزد احم نیز جواب عرض داشت
 شاه ابوسعید رحم حق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه عزیز القدر میر ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله
 عفی عنه بعد از سلام مطالع نمایند الحمد لله علی العافیه و عافیت الغریز القدر باطفال مسئول نامه مشکین شما سه
 شکر احوال باطنه مطالع کرده شد آنچه نوشته اند نشان لطیفه خفیه است آنکه اجمالاً اشیاء در مبدأ می بنید و مبدأ از تفصیل
 در اشیاء همان کیفیت است که موجودین بدین حق و در خلق و دیدن خلق در حق تعبیه کرده اند مبارک باشد خدای تعالی
 انوار فتوح مزید گردد و از فقیر محبت جمعیت ظاهر و باطن ایشان و برای محبت مزاج و کشایش رزق داعی است خدا تعالی
 بفضل و کرم خود قبول فرماید مکتوب به نقد احم نیز جواب عرض داشت شاه ابوسعید رحم سیادت و نقابت
 مرتبت خلاصه و دو مان نجابت میر ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت الترام مطالع نمایند
 الحمد لله علی العافیه مکتوب بجهت اسلوب تفهیم معارف مختصه بلطیفه خفیه رسید خاطر را سرور و متعجب گردانید آنچه
 نوشته بودند قاعده است تردد و ارجای ندهند نوشته بودند که رجوع کل بجانب مبدأ و شهود میشود پس تطبیق خلود اهل
 در نارد خلود اهل بهشت در بهشت با این سکا شفه چه قسم صورت بند صاحب من این رجوع کل که عارف را شهود
 میگرد در رجوع و در زبان آینده نیست بلکه بالفعل است باعتبار ذات خود حکیم میگوید که مابیت ممکنه را باعتبار ذات او این است
 که نیست و باعتبار موجود نیست که هست عارف میگوید که مابیت ممکنه را باعتبار تحقق خود با مبدأ و نوع ارتباط واقع
 یکی آنکه از مبدأ برآمد و دیگر آنکه مبدأ بازگشت بالفعل او را باعتبار مبدأ هر دو حیثیت ثابت است چنانکه در باب یک
 و در ربط واقع است یکی آنکه یک را چند بار گردش و اودم ده گشت دیگر آنکه چون ده تمام شد یکی گشت از عشرت احوال
 بهین قدر باید غمید ثانی احوال صورت مبدأ و مرجع بوجه دیگر واقع خواهد شد و السلام مکتوب به نقد احم نیز جواب
 عرض داشت شاه ابوسعید رحم سلمه الله الرحمن الرحیم حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه سلامت الانا کابر

میر سید ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت الترام مطالعه نمایند الحمد لله رب العالمین علی عافیه الطریفین نامہ تشکین شامہ متضمن بعض مشاہدات متعلقہ بلطفہ غفیرہ و اختی رسید در برابر آن شکر الہی بجا آورده شد این راه که میر فریدمان صراط مستقیم است که کابر اہل عرفان رفته اند پیچ و خدغہ خاطر ایشانرا مشوش نسازد و در حالت اولی صفتی از صفات مبدأ و لازمی از لوازم ذات او بمنزلہ صنوبر نسبت آفتاب کہ بر نگاہی مختلفہ برآمده و ثانیاً ذات مبدأ را بغیر ملاحظہ صفات و دیدند کہ در مظاہر مختلفہ طہور نمودہ فقیر این ہر دو حالت را منسوب بلطفہ غفیرہ میکند اما حالت ثانیہ بلند ترست از حالت اولی بعد از آن دیدند کہ از میان ایشان نوری میل میکند بجانب مبدأ و آنجا مثل حجاب در آب متلاشی شدہ پیش این فقیر اینجالت نمایش ست از حجبہت باجمہ انچہ خدای تعالی عطا کردہ است نعمتی ست عظیمہ بر آن از جان و دل شکر کند و متوقع مزید باشند و انچہ از نور محمد علی صاحبہ الصلوٰات و التسلیمات ویدہ اند نمایش ست از نسبت اولیہ سابق آرزوی این نسبت داشتند الحمد للہ کہ حاصل شد برای خفقان خواندن یا حمید مفید خواهد بود و خواہ متفرق در اوقات صلوٰۃ خمس و خواہ یکجا ہزار بار در باب وجہ معاش و آسودگی ایشان متفکر نباشند ہر چہ میگذرد ہمہ حکمت حق ست و نافعست نسبت شما ہر چند بالفعل وجہ ما فعیت او معلوم نباشد من بعد روشن خواہ شد و السلام فقیر زیاد و والدہ ایشان سلام میرسانند و متوقع دعای خیر ہستند کہ دعای مومن برای برادر غائب ستجاب ست مکتوب نور و انعم نیز بجا آید عرض داشت سیادت و نقابت پناہ حقائق و معارف اگاہ سلامتہ الا کا بر سید ابوسعید سلمہ الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعہ نمایند الحمد لله علی العافیتہ و المسلمول من فضلہ ان یدیم العافیتہ لنا و لکم بعد انتظار بسیار قیمہ کریمہ متضمن بعض معارف و بعض اسوای ضروریہ رسید چون شعر بعافیت و سلامت ایشان بود مع اولاد و اتباع موجب کمال سرور و باعث حمد الہی شد نوشتہ بودند کہ ذات مقدس خالی از جمیع قیود مشہور میشود کنت کنزاً مخفیاً اشارہ با دست بعد از آن انوار صفات کہ مبدأ افعال ست نہظر مے آید فاحصیت ان اعراف رفرفی ست بآن بعد از آن تاثیر آن صفات در خارج بحیثیت آن صفات سرئی میگردد و فخلقت الخلق تلیم ست بآن این ہمہ معارف حقہ ست شکر او تبارک و تعالی بر آن باید کرد و انچہ طلب جو بآن نمودند است کہ بمقتضای اظہار غلبہ قدرت ربوبیت است کہ مثل امواج دریا اعلام و ایجا دہیشہ باشد و تعطیل صفات ہوو دنیا یدو رین صورت خلود جنت و نار سحرانہ میکنند و تطبیق آن میسر نمی آید مگر بتاویل

بعید صاحب من این سخن را بتاویل درست دریابند مقتضی اظهار غلبه قدرت فقط این نیست که ایجاد و اعدام در هر شئی واقع شود قدرت الهیه واسع است عالمی را بیرون از جهات و محدود ایجاد میکند و اعدام نماید اگر بشت و دوزخ معدوم شود چه باک باز آنچه در حدیث صحیح معلوم میشود آنست که در بشت و دوزخ ایجاد و اعدام است بهشتی یک سیئه و نیخور و سیئه دیگر بجای او پیدا میشود و دوزخی پوست و گوشت او سوخته میگردد و دیگر باز تبدیل میکند **لَمَّا فَخَيَّضَتْ** **جُلُودَهُمْ بَدَأَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا** روح شخص در بشت در یک صورت و در می آید باز شکل دیگر بنماید باز باید دانست که تجد و امثال که صوفیه تقریر میکنند ایجاد شخصی و اعدام شخصی نمی طلبند چنانچه بیک معنی گل تا دو ماه باقیست و به یک معنی پریچ گل تا یک روز نمی ماند چنان این ایجاد و سر ته است شخص در جمیع احوال باقیست و مثل در حالت موجود و معدوم میشود با جمل باین فکر خاطر خود را مشوش نکنند همان مشهود خود را محکم گیرند و ان شاء الله

مکتوب مدنی

مکتوب بستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمع بین القولین بسم الله الرحمن الرحیم من العبد الضعیف احمد المدهوبولی الشذرن عبد الرحیم الدهلوی عفا الله تعالی عنه و وفقه لما یحییه و یرضاه الی افندی اسمعیل بن عبد الله الرومی ثم مدنی او صل الله تعالی الی ما یرجوه و تیمناه - اما بعد فانی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو واصلی و اسلم علی نبیه المصطفی و آله و اصحابه اجمعین قد وصل الی کتابکم الذی سالتهمونی فیه عن وحدة الوجود علی ما ذکره الشیخ الاکبر و تابعه عن وحدة الشهود علی ما ذکره الشیخ المجد و هل یکمن التطبيق بینهما رضی الله تعالی عن الجميع و ارضا هم - فاعلموا انوالی حکم الله ان کل زمان و کل قرن علماء اصحابهم فی تقاسیم رحمة الله عزوجل ان تا ملتم حال اوائل هذه الامة المرحومة حیث لم تدون علوم الشرع و لا فنون الادب و لا وقع عنما کثیر بحث و انما لم نزل الهام الحق یرزنی صدورهم علماء بعد علم علی حسب حکمته فی کل دورة لم یخف علیکم هذا المعنی و ان نصینا فی هذه الدورة من تقاسیم رحمة الله ان یجتمع فی صدورنا علوم علماء هذه الامة متقوله و منقولها و مکتوبها و ینطبق بعضها علی بعض فیضی الخلاف بینا و یستقر کل قول فی مقفه فهذا الاصل منسحب علی فنون العلم من الفقه و الکلام و التصوف و غیره بحمد الله و توفیقه و اعلموا ان معرفته الحق علی ما قاله انخفض علیه السلام کبر لحنی

لا مبدء ولا انتهي له وان المتكلمين بها كالأبرة المنموسة فيه لم ينقص من البشريتها ولا العصفاء في شرب سمنه هاجتها
ثم تصدركم كل واحد لا ينسب الا عن كمال دون كمال ولا يصف الا بما لا دون جمال له وعلى تفنن في احصائه بوصفه
يفنى الزمان وفيه المالم يوصف وفي مثل هذه المواضع يتفرق المستعملون فرفا من عرف سقط اشارة كل واحد
والموضع الذي اخبر عنه جعل كل قول قيل في محله وصدق الجميع ومن بال اختلاف العبارات وتنوع الاشارات
ولم يقدر على التناول منها الى خيرة الاختلاف هناك بقي في حيرة حائرة مثل ذلك كمثل اناس عريان الكلف والشجر
يلتمسونها ويداوونها فوجد بعضهم اوراقها وبعضهم اغصانها وبعضهم اوراقها وبعضهم ثمارها ثم قد واديتحدثون فقال
بعضهم ان الشجرة اجسام لمس قال الاخر انما هي اعدا وقال بعضهم انما هي في غاية اللين والنخوة وقال
اخر في غاية الخشونة والصلابة وقال الاخر في غاية الحمل او قال الاخر في غاية المرونة والعفوية
وقال الاخر انما لطيف لها اعلا وقال بعضهم لها رقيقة طيبة وقال الاخر لا رقيقة لها فلما اختلفت اقادهم جعل بعضهم
يكذب بعضها وجعل بعضهم يسب بعضها فجار رجل آخر متميز منهم بالبصار وان كان دونهم في كثير من الاوصاف التي
يحد الناس بها بعضهم بعضا حسن الصوت وقوة البطش وكمال السمع والذوق واللمس فقال كلامكم جميعكم صحيح
في الاصل خطأ باعتبار المحسر ثم انه ارجح كل قول الى محله ومن لكل اشارة سقطا يسقط عليه ثم ان العارفين بالحق
بين العلم الظاهر والباطن قد يكون كشفهم صحيحا وكشفهم بعض الخطأ في توجيه كلام القدماء وتبيين مرامهم وبذلك لا
يقدر في معرفتهم بالشيء ولا يفهم كما هم فان توجيه الكلام وتبيين محله خارج عن الكشف شعبة من الاجتهاد والتحري الذي
يشاركهم فيها علماء الظاهر بل العوام ايضا واعلموا ان وحدة الوجود وحدة الشهود ونفطان تطلقان في موضعين
فأما تستعملان في مباحث السير الى الله عز وجل فيقال هذا السالك مقامه وحدة الوجود وذلك مقامه وحدة الشهود
ومعنى وحدة الوجود ههنا الاستغراق في معرفة الحقيقة بجملة التي يفنى العالم فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرقة والتمييز
التي معرفة الخلق والشرعية عليها والشرع والعقل فخران عنهما مبدئان لما اتم بيان واو في اخباره هذا مقام يحل فيه
بعض السالكين حتى يخلصه الله تعالى منه ومعنى وحدة الشهود الجمع بين احكام الجمع والتفرقة فيعلم ان الاشياء
واحدة بوجه من الوجوه كثيرة مبانث بوجه آخر وهذا المقام اتم وارفع من الاول وهذا الاصطلاح اخذته عن بعض اتباع
شيخ آدم النبوري قدس سره وتارة تستعملان في معرفة حقايق الاشياء على ما هي عليه فطر فاني وجها رباط الحديث
بالقديم فوقع عند قوم ان العالم اعراض تجتمع في حقيقة واحدة كما ان صورة الانسان وصورة الفرس صورة واحدة

جعل الماهية واحدا من نفسه وبعد اصدارها تنظر الناظرون الى بعض احوالها من ظهورها الفاعلية والقابلية ونحو ذلك
فانهم في صدورهم عند ذلك صورة تسمى بالوجود اقول وهذا ايضا قول صادق في نفسه خطأ باعتبار جهلهم بمرحلة الوجود
فيه فاننا نذكر قطعاً اموراً متميزة في الخارج نسميها بالاسماء المختلفة ولا جرم انها اثر اسباب على الحق ان هناك وجودات
خاصة نسميها بالماهيات مخفوفة بين وجودين آخرين احدهما الوجود الواضح في المبدئ على هيكل الموجودات وهو مقدم
على الوجودات الخاصة والوجودات الخاصة تتشكلات وتعيينات لبعض عمومها حاصل من ارتباط معلوم الماهية بحصول
الكيفية بنية وبين الماهيات التي هي شيدون هذا الوجود المبسط وصورة العلية وثانيها الوجود المتشعر من ملاحظة
الوجودات الخاصة اجمالاً فكل واحد من هذين العالمين اصاب الحق واخطأ في الاكتفاء بالاشياء في علمه لا يفي على علمه
وقالت الصوفية القائل بوحدة الوجود الشيء الذي يكون في الخارج وتترتب عليه الاثار الخارجية لا يخلو من ان يكون
في حصوله في الخارج وفي ترتيب الاثار الخارجية عليه محتاجاً الى فهم قيمته او لا يكون محتاجاً الى فهم قيمته فالاول هو الممكن
والثاني هو الواجب وقد اوردنا في وقتنا ان هذه القيمة هو الوجود المبسط على هيكل الموجودات وهو شئ قائم بذاته مستق
بغيره وليس متعين في نفسه مختصاً بنوع من الاثار المعلومة عند الناس لكن له تنزلات علمية وعينية فكلما كانت تنزلات
صار متعينة مختصاً بآثار خاصة واول مرتبة تنزل به تجليته ببيان على لا يخرج عنه شأن التثنية ثم تنزل الى التفاصيل
تلك الشأن الكلي في العلم دون العين ثم تنزل في تلك التفاصيل في العين كما كان في العلم وتحايق المكنات عندهم
هي صور تلك الذات المتشككة بتلبس الشيون والاعتبارات فاذ علم نفسه متلبساً بهذا الشأن كان ذلك حقيقة الممكن
واذا علم نفسه متلبساً بذلك الشأن كان حقيقة الممكن آخر وجودات المكنات هي ظهور الوجود في تلك التحايق فاذ تثبت
شروط وجود ممكن وارتفعت موانع وجوده حدثت له نسبة خاصة بمجولة الكيفية معلومة الماهية بذلك الوجود فصدر
الوجودات انما مختصة بتلك حقيقة واقضى الوجود اياها بواسطة تلك النسبة الخاصة فيقال عند ذلك تستل الوجود وتعين
ونظر في مظهر خاص فمضى الظهور بغيره وتعيينه واقضاه نوع من الاثار دون غير ما ومظهر الشئ وصورة الخصلة التي
تعين بها تلبس باحكامها واثارها اقول في القول صحيح عقلاً وكشفاً فاما اذا قلت ان المتحقق في سعة القتال
ليس الا الجسم فهو القاتل والمقتول وهو آلة القتل وهو المركب وهو المركوب وهو السرج وهو السيف وهو الجناح
وهو القوس وهو السهم وهو الرمي وهو المازم وهو المنزوم وهو الصائل وهو الموصول عليه غير ان الجسم لم يتحقق
اساساً من هذه الاسماء الكيفية خاصة ومعنى خاص واذا نظرنا الى تلك الكيفيات مع قطع النظر عن اقترانها بالجسم

تصوره ذلك ليس لما ثبت وبالحجة فالوجود الخارجي انما يلحق الامر الثابت فيجعله موجودا للبحث عن هذا الثبوت و
عن هذا الوجود اى شئ ينبع مما فالذى وقع عندنا ان الوجود منبعه ومصدره الوجود المنبسط على هياكل الموجودات او النفس
الرحاني او النفس الكلية اياها ثبتت قفل **ع** عبارة ان شئ وحسب واحد وكل الى ذاك الجمل شبيهة وهو
صادر من الذات الالهية وان الثبوت منبعه اقتضاه الذات الالهية للعالم في عالم العقل قبل الوجود الخارجي فهو
الذى تسميه الصوفية بالنزل العلمى لا يريدون بالعلم ارسام صور الاشياء لكنهم يريدون حدود الاشياء منه مرة
واحدة في المرتبة العقلية قائمة بالواجب لانفسها واللبس ذلك بمثال اذا وضعت الخاتم على الشمعة انتقش
فيها الحروف المكتوبة في الخاتم فالحروف الظاهرة في الشمعة انما كانت بعلته فاعلته وهو الخاتم وحده قابلة وهى الشمعة
وانما وجدت عند اجتماعها وانطباق احدتها على الاخر لكن الخاتم استعدا وقام به منذ كان الخاتم انه لو انطبق عليه
شئ سوار كان شمعا او طينا فاض منه على ذلك الشئ صورة الحروف فكل ما وجد عند الانطباق كان ثابتا قبل
في نفس الامر قائما بالخاتم فذلك كل ما وجد حينما من الزمان فانه كان قائما بالذات الالهية من حيث الثبوت
ومن حيث انه كمال للواجب ومقتضاه وهذا هو الذى تسميه الصوفية بالفيض الاقدس والحكام بالعقل
والحق ان العقل مستوعب لجميع الوجودات الخاصة الا ان الحكيم تفتن بالاعتقود الافلاك وليس هناك
الارادة اصول الذات الالهية والعقل الصادر منه والنفس الكلية الصادرة منه ايضا بشرط العقل وبواسطة
والهيولى الصادرة منه بشرط النفس الكلية كما قال مولانا عبد الرحمن الجامى في بعض كلامه ذات الصادرة
الاول علة ثالثة ان موجود يست كد مرتبة ثالثة ظاهر يشود ويخفين ذات مع صادر اول وثانى علة ثالثة
امرى ثالث مست انتهى وكلها يشاهد بالحس ويدرك بالعقل فانه حاصل من انكسار الحاصل بين الهيولى
والنفس فمن ذلك ما هو قريب من النفس قد ظهر فيه احكامها ومنه ما ظهر احكام الهيولى اكثر وليس الهيولى
الا الشخص فلما جاء وقت صدور هذه الاشياء وتمت عليها بزر الوجود على حسب استعدادات الثابتة من
قبل القائمة بالذات الالهية فبعد عن هذا المعنى بقولهم وان ظهر الوجود وحكم ظهر باطن الوجود وانه وقعت بين كل الوجود
وباطنه نسبة معلومة الاثنية جوهرة الكيفية وقالوا الاميان باسمت راحة الوجود ويريدون ان الذى يصدر من النار
انما هو الوجود فقط لكنه ظهر على قانون باطن الوجود فمما القدر من وحدة الوجود ثابت عقلا وكثفا وقد حام حول جميع
الطوائف عن اهل العقل فمن قال بان الذات متحد في الذاتية فخلقه في الاوصاف انما هو هذا المعنى ومن قال

سواء اى الحق
الحاصل بينهما

بان العالمين في الميولي الاولى والصورة العامة الخبيثة لم يجرد من هذه القاعة كل البعد وقد اعترف بقرينات
 هذه القاعة من حيث يدري ولا يدري وقد شمرنا سابقا الى القول بان وجود الشيء عين حقيقة لا يصادوم هذه
 المسئلة وكذلك القول بان الوجود حقيقة انتزاعية لا يصادومها وكل قول مختل ينطبق عليه حتى ههنا مسئلة مشككة قد
 صعبت على الفكرة القائمة بوحدة الوجود وهي ان هذا الوجود عين الذات الواجبة واصوارة منها بطرقي الابداع
 ولا بد من تحرير محل النزاع لان كلام القوم من الطرفين لا يخرج من التسامح والتجوز فيحيط القولان فاقول الشبهة
 ان حال الانسان بالنسبة الى اعتباراته من الانسان بشر لا بشر والشيء بشر لا بشر والشيء غير حاله بالنسبة
 الى افراده فانما لا شك ان الحال الاولى فيها الوحدة الحقيقية والكثرة الاعتبارية وفي الحال الثانية الكثرة الحقيقية
 والوحدة الاعتبارية والحال الاولى لا يخرج عن كونه كليا والحال الثانية يخرج عن ذلك فاذا استقرنا لم يرتب
 ظهور الشيء في مظاهره وتعيينه في بعض محكماته وهذا ما على منسنتين احدهما المنزلة التي يعبر عنها بالصدور والابداع
 والثانية المنزلة التي يعبر عنها بالتعين الاعتباري وبعد هذا القول اختلف اقوالهم في الوجود المبسط على سبيل كل
 الموجودات فقال الشيخ صدر الدين القنوي في اول كتاب مفتح الغيبة صاد من الذات الالهية وقال
 مولانا عبد الرحمن الساجي بان الفرق بين الذات الالهية والصاد والاول اعتباري هي شرحه للمعاني بعد
 ايراد سوال وجواب في هذا المعنى تحقيق المستكشف بان ذات مفيض ست ايا اعتبار نسبت عموم وانما
 برحقائق ممكنات واين نسبت از امور اعتبارية ست پس ذات مانو باين نسبت از امور اعتبارية باشد وفي نفسها
 از امور حقيقي انتهى راجح عندي هو المذهب الاول كيف ومايزا وجودات الخاصة في الاحكام وشبهتها في
 انفسها من اجلي البدييات فالتميز الذي به يحصل هذه الاشياء من المنزلة الثانية لا محالة وان كان اسم التميز
 والتعيين يشمله والاعم كمين بين الافراد وبين نوعها الفرق الاعتباري المنقطع بانقطاع الاعتبار وكذلك
 بين كل خاص وعام الى ان يرتقى الامر الى الذات الالهية لا يقال الصوفية يميزون ان استحقاق الالهية
 اعتبارات واضافات لاحقة بالوجود لا نقول الصوفية يقولون بان الخارج للمار بها غير الموار وان الانسان
 غير النفس وان كان الوجود يشمله كلها فلا جرم انهم الاول اعتبارات والاضافات معنى لا يراهم في التباين الذي
 يكون منشار لاختلاف الاحكام وهذا المعنى هو الذي الكثرة حقيقة والوحدة اعتبارية او لا معنى بحقيقة الكثرة
 الا تامة الاحكام واختلاف الاتما وتباين الحقائق التي هي الوجودات الخاصة لاحتمالها في اصل الوجود وعدم

المادة وتلك الهيئات وعكوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة السخلة في المادة فتتألق الممكنات عند الشيخ
ابن العربي تلك الاسماء والصفات متميزة في العلم وعند الشيخ المجدد انها هي عدمات الحركات فيها انوار الاسماء والصفات
وتلك العدمات وذلك الانكاس انها كانت في العلم ولكن الفاعل المختار قبل مجده اذ اشار ان يوجد ما بهيته
من الالهييات في الخارج جعلها متصفة بالوجود الظلي فيصير موجود في الخارج بالوجود الظلي وانما تلك اقواله
في العالم فقال مرة هو موجود في الخارج وجودا ظليا وقال اخرى هو موجود في الوهم الا ان الله تعالى انفسه
في تلك الطريقة فصار موجودا متقنا اقوال اعلم ان نقطة تتألق الممكنات تطلق على تلك الوجودات الخاصة
فلما انسان حقيقة ولفرس حقيقة ولما حقيقة تلك الحقائق امور متحققة في الخارج وعلى هذا فتتألق الممكنات
ما يعطيه العاقل في نفسه عند اطلاق هذه الاسماء لا غير وعلى هذا الاصل يخرج قولهم وتتألق الاشياء ثابته وثابتها
الامور الثابتة التي ليست بموجودة في حد ذاتها ولا معدومة فاذا انضمت بضميتها هي الوجود وصارت موجودة
والا كانت معدومة وتتحقق بهذا المعنى اي التي ليس فيها المعقولي بالما هيئات الا ان المعقولي عقل انها امور
ليست بموجودة ولا معدومة ولزمه القول بثبوتها من حيث يدري او لا يدري ولم يعقل ارتباطها بالاول
الاول وثبوتها بالفيض الاقدس قبل وجودها بالفيض المقدس وكوشف الصوفي القائل بوحدة الوجود
عن تلك الحقائق الثابتة وارتباط بعضها ببعض وتقدم بعضها على بعض في المرتبة العقلية قبل الوجود الخارجي
فصرف ان الذات المقدسة تجلت اولا على نفسها بان علمت بنفسها وبما هو مقتضى نفسها وبكلماتها القايم بها
وامكان تطويعها بما طوعت في علمها وذلك بوعين الاقتضار عند التحقيق وليس المراد بالعلم ان تمام صور
الاشياء في نفسها ثم كان استعداد المظاهر الكلية الفعالة الظاهرة المقدسة يسمى بالاسماء وما كان استعداد الالفاظ
الخبرية المنقطعة المنقورة السليطة يسمى باعيان الممكنات فتتألق الممكنات على هذا الاصطلاح صور معلومة عند الخلق
الاول المعنى الثالث يحتاج الى تمهيد مقدمة وهي ان احدى القبيلتين منطبقة على الاخرى فكل ما في
الاسماء ظهر في حقائق الممكنات فتتألق الممكنات وتتايق الاسماء ضد هم مقابلات احدى القبيلتين في
غاية القوة والتمام والاخرى في غاية الضعف والنقصان والضعف هو عدم بعض ما في القوى من القوة
والنقصان هو عدم ما في التام من التام مع الاشتراك في الاصل بوجه من الوجوه فلما جرم هناك اصل الامر
ثابت في احد الطرفين على الوجود الا تم تفرج في الطرفين الاخر بالعدم ثم نقول من اراد التعبير عن حاصل

عن هذه الاقوال كلها ما انكرت عليها الا من جهة التبديل من جهة اخرى في غير محله والا فقل يا شير صاحب كشف
الى ما ليس له حقيقة اصلا فالقول بالصفات الثمانية له وجه وجيه وهو ان اكل النفس الرحاني المتمثل فيها الذكر
والتجلى الاعظم يسمى عند الاشاعرة بالصفات ولذلك قالوا البصير بما لا يحجب وبقدما زمانا غير انهم سمو شيئا
واحد باسمه شتى باختلاف الجهات والاعتبارات وكلم من اختلاف في الجهات يلتوى في صدور الناس حتى
نظنونه من باب اختلاف الحقائق كالبياض والابيض هما واحد في الحقيقة الا ان البياض اسم له من حيث
انه ماخوذ بشرط لا وان الابيض اسم له من حيث انه ماخوذ بشرط الشئ فذلك سموه حيوة من حيث انه صفة تتبع
العلم نفسه وبجهايق الممكنات وعلما من حيث انه تمثل فيه جهايق الاشياء قبل تكمهها في الخارج وقدرة من
حيث انه يتجسس منها خلق الخلق وادارة من حيث ان التجلي الاعظم منبعث منه تخصيص احد المتسلطين
وكلاما من حيث انه ينزل منه الوحي على قلوب الانبياء والحكام وسمعا وبصرا من حيث انه مبدأ الالهي
المبصرت والمسموعات وكذلك كلام مولانا عبد الرحمن الجامي عندي مسلم فان مقصوده نفى تاصل
الحقائق بجهايلها وانها اعتبارات واضافات لا وجودا حتى بمعنى ان الوجود ظهر فيها وتعين بها الاستعنى الفرق
الاعتباري واذ قلنا انما الجواب فلنختم الرسالة والحمد لله تعالى اولاد آخرنا وظاهرنا وباطنا وصلى الله تعالى
على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين مكتوب لبست وكيك الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى بالبعد
حي كويد فقير ولي الله عفى عنه في بعض اجاب باقتضاي بعض احوال يتي چند نظم کرده شد احوال مستحق
ينما يد که زیر هر چترتي اشاره لطیفه کرده آید به نکته که در آن وودعت نهاده شده است والله يقول الحق وهو
سید السبیل قمته اولی دارم ز خود خالی حجابش میتوان گفتن به درو کيفیتی جوش شربش میتوان گفتن
وجودی نمودن مادی دیدنی دارد درین نیز نگهبانی گلابش میتوان گفتن به درین دوست اشارت است بجا
عجیب که انجذاب روح مست با فانیان سیه اول مایای اندیچ و تاب او به نقوش عالم ام الکتابش
توان گفتن به اشاره است بجامعیه حیرت فر دپاشید از هم کثرت موهوم چون شبنم در فیض معنی
ماقتلش میتوان گفتن به اشارت است بقفا انا که از ظهور معنی حیرت خیزد و منها بزرگند پیچ و پیچگی
گم کرده ام خورده خردشی در دل شبها نمی کردم چه میکردم ولی پرورد جان افکار و یارتند خود دارم و جمانا
پرزیرا پیا می کردم چه میکردم به اشارت است بان که گرفتاری بدقائق غیب با غیب حیرت شدید می دهد

سجده
باز در آن کلمات
در رویه پان ۱۱

و در تلقی می آرد غم تحصیل و بارشغل و دوری عزلی می بینم و جنون ترک منصبها نمیکردم چه میکردم چه غیر است از
 مناصب جاه به بیان آفاقی که قبل و بعد و مع آن مناصب حاصل میشود کسی باطل بهی ساز و کوبی
 بهی باز و اگر من یاد آن بهمانیکردم چه میکردم و اشارت است بآنکه نزدیک عارف هر لذتی از لذات محسوسه
 مثال معنی است از معالی بی نشانی در بعض حالات از تمایل بحتایق بے می برد می تحقیق را از نظم من
 برون دیدم و خروج از قید مشربها نمیکردم چه میکردم و اشاره است بان که در معارفی که تعلق بشرب بی ندارد
 تعلیه شخصی پسندیده نیست - حجاب و صل مطلوب است دل بستن بمطلبها و این گز ترک مطلبها نمیکردم
 چه میکردم و اشاره است بآنکه توحید را در شطر اعظم سلوک است و منها ناگزیر تو منم می بے نظیر و در گردان
 بعد ازین از ناگزیر من ترشقی تر از صد پدر و در من آویز و مرا محکم گیر و غیر من گریا تو بالستر بود و جان و با
 و عذابت و سیر و درین سه بیت اشاره کرده شد بمسلمات حقیقه اخفایق با سالک جان من در
 بهی یار خود و سوخت و من عذاب الهجر اجری یا حیر بے قرارم روز و شب بے روی یار و باز بناروی یارم
 یا قدیر و اندر و نم بے جانش تا رشد و کس شود یارب بوصلش مستنیر و ای برادر بعد ازین هشیار باش
 و فرق میکن در میان شیر و شیر و منها سامی کرمی کن که بهوش خود افتم و من بار خودم خود از ووش
 خود افتم و مثل می جوشان که تخم برد افتد و جوشی زده بر خود از جوش خود افتم و از هرین مویم جوش می دیگر
 از فوط تا کس را غوش خود افتم و زین تیز زبانی آرد و دلم من و غوش آنکه زانے خاموش خود افتم و این
 غزل از منراحتات بحر بیست - مستغفلن فعلن چهار بار و آن در فارسی کم یافته شده غرض ازین ابیات
 تشوق است بحال اتصال بانفادانا و آن حالیت نادر الوقوع اتصال عبارت است از انانجذاب روح و معرفت
 سر و قار انا از یقط لطیفه خفیه و منها تا کی محنت بھوری و دوری بکشم و نازنین و ظنم سوی وطن باز روم
 و تا کی هدی سنگ بود شیده من و گوهری از دلم سوی حدت باز روم و تا کی بسته زنجیر تعلق باشم و اهوے
 از ختم سوی فتن باز روم و بوی جان میرسد از باوین در و جهان و شاه ملک تیم سوی یمن باز روم و
 غرض ازین ابیات تشوق است بعالم تجر و در فرق اعلی و تفجیر از بنیات و نیه فاسقه که واسطه وقت و خوش
 حال و منیر و روح میشود و مکتوب است و دوم - در شرح رباعیات - الحمد لله خالق الفهموم
 و علم العلوم و صل الله علی خیر خلق محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین - اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنہ که سابق

رباعی چند در بیان بعض قواعد سلوک انشا کرده بودم بحال شوق بر دلم خواب محمد امین اکرم الله بشهوده
تقاضا میکند که زیر هر رباعی اشارتی کرده شود بآن قاعده که در آن دو بیت نهاده شد فمن تملک الرباعیات
رباعی علمی که نه مانع از مشکوٰۃ نبی است و الله که سیرانی از ان نشئه بیست به جای که بود جلوه حق حاکم وقت
تایید شدن حکم خرد بولبی است و درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه علومی که ماخذ آن شرع محمدی نیست نامحکم
و اشتغال بآن منافی سلوک است و منها دانی که چه بود پنج قدیم ای دلدار به شغل دل تو ظاهر و باطن بیاورد
این را شوی از درس عوارف عارف و دان من و گریه بگیر از احراز درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه اصل کار
درین راه جمع ظاهر و باطن است ظاهر توزیع اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق قلب بحق و اگر کسی اول را
میخواهد از کتاب عوارف بهتر نیست خصوصاً پنجم و شش باب که درین مسئله واقع است و اگر کسی ثانی را میخواهد
بهتر از صحبت احرار یان یافته نمیشود و منها در مذہب است از اسباب غرور و ذکر که بود عاقل از انوار حضور
در حاشیه نفی شواذ خلق نفور و در جانب اثبات بر وسوسه غفور و شرط تاثیر ذکر حضور و تعظیم است و نفور شدن
از خلق و اثبات محبت حضرت حق و منها مستی و در شرط طریق افتاد است بهیست شدن کار که
نکست دست و در ذکر خفی بهر تخیل کردن و شرط است و نواز تا و طریقم یاد است حضرت والد قدس سر تخیل
به مفرط شرط میگرداند که حج هست و ظهور و له بدون آن نمیشود و منها خواهی که منی صرف محبت نوشی
باید که بتفحیل علایق کوشی و دل را از خیالات جهان صرف کنی و چشم از صور جمیع عالم پوشی و اشارت است
به نگا داشت و نظر بر قدم و دل در و منها در عشق تو از جمله جهان بگذشتم و در هر چه بجز یاد تو از ان بگذشتم
مقصود من بنده بجز وصل تو نیست و اندر طلبت از دل و جان بگذشتم و اشارت است به باز گشت در انوار ذکر
و فقه بعد دفعه و منها دایم دل من پیش تو حاضر باشد و چشم بر رخ خوب تو ناظر باشد و در مذہب ماسترکاجلی
و صریح و اگر سوسه و اگر خطر خاطر باشد و اشارت است به دوام یاد داشت و منها دانی چه بود سهل کشیده است
و در شرب باهل دل وجود عدمات و تحصیل عدم بدان بسی مانع و در نفی خواطر و در سدهات و عدم غیبت
را گویند یعنی نیان ماسوی و وجود عدم بلکه غیبت را گویند و اصل در تحصیل آن عزم قوی و همت فشانان
همه چیز است از دل و منها خوش آنکه با نور و وضو نگین است و زیرا که طهارت از اصول دین است و
تتویر دل و نفی خواطر خواهی و قوی در یقین و صوفش نیست و در جمع خاطر و تنویر دل و از ان خطرات تجدید

طهارت فائده دارد و منتهای تحصیل عدم اگر ندانی کردن باید نظر اهل فن را بستن و این داء ضال را دورانی
 به ازین و در حکمت اهل دل نخواهی دیدن یعنی نظر قبول این طائفه کیمیای عجیب است در تحصیل عدم و ازاله
 خطرات پریشان و منتهای آنکه زانواس بهی رستند با بجه انوار قدم پیوستند فیض قدس از بهمت ایشان شیخ
 دروازه فیض قدس ایشان هستند یعنی توجیه بار و احاطه طیفه مشایخ در تنزیب روح و سر نفع بلوغ دارد و منتهای
 آن ذات که از قید بهمت بیرون است و از حیطه اسما و صفات بیرون است و هر مرتبه از ذات نشانی دارد و هر چند
 از تعبیرین ستمه بیرون است و منتهای هر مدر که شد مظهر آن یا عجیب و ظاهر شده از صورتش اثنا عجیب و در روح
 دل اثرش کنی صورت او و پیدا شود از روح دل امر را عجیب و منتهای قومی بکلمات احرف موصوف و
 جمع تملوات اسما معروف و شخصی که ازین قوم قدم پیش نهاد و گشت است باین صورت ذهنی مشغوف
 و درین سه رباعی اشارت کرده شد تحقیق توجه بوجه خاص که حضرت خواجہ نقشبند قدس سره بان ارشاد کردند
 و آن پرورش کردن صورت ذهنیه حضرت حق است که در مدر که آدمی تمثیل شوند مانند مثل تجلی صورتی در تمثیل
 و هر چیز را چهار وجود است مکتوبی و ملفوظی و صورت ذهنی و وجود خارجی چنانکه تاثیر وجود ملفوظی و مکتوبی
 نزدیک اهل دعوت ثابت است همچنین تاثیر این وجود ذهنی نزدیک نقشبند ثابت شده و منتهای
 دوست تولی دیده و بیانی من و شنوای و دوانای و گویای من و عشقم تو و هم تو دل غمدیده من و اندر
 دل غمدیده شکیبای من و اشارت است بتوحید حق تعالی و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهر و باطناً و صلی الله علی
 خیر خلق محمد و آله و صحبه اجمعین - مکتوب بستم و سوهم در شرح ابیات - الحمد لله و سلام علی عباده
 الذین صطفی اما بعد میگوید فیقر ولی الله عفی عنه که سابق شوق برادر محمد امین اگر چه الله شهاده باعث
 آن شد که بعضی معارف عامه در نیکوترین لباس که لباس نظم است بیان کرده شود و احال شوق ایشان
 تقاضای آن میکند که زیر هر بیتی اشارتی لطیف کرده شود بان سرفرت که در آن مودع است شعر
 الاطال شوق الابرار الی لقای و دانی لاشد شوقا الیهم منهم و من ندانم باده ام یا باده را پیانه ام و
 عاشق شوریده ام یا عاشق باجانانه ام و درین بیت اشاره کرده شد بمقام حیرت که از مقامات لطیفه حقیقه
 که سالک درین مقام تقریر نمی کند در میان وجودات خاصه که باسیات معبر میشود و در میان وجود مطلق که
 ظاهر شده است در وجودات خاصه و اندیاز نمی نماید در میان اسکام خاصه مظهر وجود تائیدی را عاشق گوید و دیگر

مستوق و موم را عشق **س** بتلای حیرتم جان گویمت با جان جان **س** اصطلاح شوق بسیارست و من
دیوانه ام **س** درین بیت نیز اشاره کرده شده بمقام حیرت و جان عبارت از وجوئات خاصه است و جان جان
عبارت از وجو مطلق است ظاهر شده در وجوئات خاصه **س** شوق موسی در ظهور او را بطور او را به در نهاد
شمع آتش میزند بر روانه ام **س** اشاره است بآنکه محب بسوال حال خود جذب میکند محبوب را و شخص ظهور میشود
در صورت خاصه که مقتضی استعداد دوست لایکون التجلی الالبعد را استعداد التجلی له و آتش زدن عبارت از فلق و
بقیقراری و اوان است **س** با جمال ذاتش حسن و گدازد و گدازد چشم او را سرمه یا زلف او را شانه ام **س** درین
بیت اشارت است بحکمت ظهور احوال است که تمام بعضی مصالح این عالم است و آنکه حسن ذاتی در ذات خود
از غیر مستغنی است و حسن ثانوی که مقتضای مصلحت کلیه است گاهی مقتضی این نور میشود و تمثیل حسن ذاتی بچشم
مستوق که در غایت لطافت آفریده شده و حسن ثانوی بسرمه و بچنان زلف و شانه **س** میل هر عنصر بود
سوی مقر صلیش **س** جذبه اصل است هر شورش متانده ام **س** اشارت است بحقیقت محبت و اینست که آن میل
حضرت وجود است در ظاهر مقیده بجان با طلاق مثل میل هر عنصر بمقر اصلی خود **س** غافل از خود مانده صورت
چو رشده آینه **س** تا ترا بشانم جان از خود بیگانه ام **س** اشارت است باستغراق در اتصال یعنی سرور روح در کار خود بجد
باشد و سالک را غیر مذکور حتی نفس خود نیز مدرک نگردد و تمثیل آن بآینه که از خود غافل است و بصورت مثل **س**
ای امین برستم نام تجده و تمت است **س** در ازل پیش از زمان تعیم شده میخانه ام **س** اشارت است بآنکه محبت ذاتی
قبل از عالم ارواح و اجسام است زیرا که اصل او توحید وجود است با طلاق و آن قبل از زمان است و میخانه
اشارت بجوان مراتب طلاق است و اسحق لند او را و آخر او ظاهر او باطن او مکتوب است و چهارم
در منظومات **س** فراغت یا فتم از ج و عجم **س** چو احرام سر کوفی تو بستم **س** چو دیدم روی نایبای تو جان **س**
از تشویش وجود خویش رستم **س** بیاساقی بد جام شرابی **س** که مخمور صبحی استم **س** ایضا محبت نام جوش
طبع و میل نفس اگر باشد **س** سراهل محبت در دو عالم گاو خراشده ز نازک طبع غیر از خود نایبانی آید **س**
درخت بیدار دیدیم دامن به شمر باشد **س** بو سفت مشربان رنگ تعلق در نیگیر **س** اگر نقشی زنی بر روی
دریا به اثر باشد **س** صفائی طبع میجوای ز صحبت دامن اندر کش **س** که آب و دراز مردم همیشه با صفا باشد **س**
ایضا مزاج صاف طبع اثر از غیر غریبت نمیدارد **س** مگر گرد آب صاف چون یکجا وطن گیر **س** و فر

صفا با جث اطن تیر گاهی جمع میگردد و بر دالعه را چون در دشتین تاشاکن و در هر زه گردی
 مانع نور دل ست ای هوشمند و سیل تانشت یکجا با طش صافی نشد و دوای دروسن بر جمع اضداد تو
 نیازم و نمک ریز دل جروح من هستی و مرا هم هم و جهان و جان فدای وضع شوخ شهر آشوب و قیامت
 مینمای و دم عیسی و مرا هم هم و درین بیت اشاره کرده شد بحال عجیب که آن جمع ست در تعلق قلب و انس روح
 در یک حالت و تادی از ان یک و التذ از ان و دیگر یک دفعه توئی اول توئی آخر توئی ظاهر توئی باطن و
 توئی مقصود اهل دل توئی مشتاق بدم هم و در یک منبع در یکا مختلف فواره میجوشد و مزاج حرص قارون
 ز بهر اهریم و هم هم و بجاری از زمین خیزد و با وجود آینه گوی باران ریزان ست گاهی برف و شبنم هم و
 درین سه بیت اشارت ست با ضحلال حقائق متخالفه در یک تحقیق و امتیاز احکام در میان حقائق متخالفه
 بسبب امتیاز صور و سیال که گاهی طرفه نیرنگی درین کاشانه سرزادی که که عالم پای کوب از دست عشقت
 گشت و آدم هم و درین بیت اشارت ست بسرنانی عشق در جمیع عالم چه فلک و چه ملک و چه عنصر و چه اجز
 خصوصاً انسان که عشق طبعی و ارادی هر دو دارد و بآنکه بسبب سریان آن مصلحت کلیه است مکتوب است
 و پنجم شرح غریکه بقضین بیت اول غزل عراقی علیه الرحمة انشا کردند و نخستین باده کاند را جام کردند و
 مزاجش عکس آن گفتم کردند و هوی داشت در امکان صورت حق و بان صورت جهان را رام کردند و بیانی است
 تفصیلی از ان روی و مکارم را با اتمام کردند و شراب وحدت از خجانه غیب و مراجع ازل در کام کردند
 چون غلظت هم زیستیا بهر سو و حرفان مستی از من دام کردند و تحقیق را که مستور از نظر بود و با مشهود خاص
 و عام کردند پس آنکه موج دریا باز گردید و با تمام فنا اگر ام کردند و امین رفیع دقیقه با تو گویم و بخود آغاز
 و نیز انجام کردند و غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی است علیه الرحمة و تعیین مراد و از باده و جام و
 استعاره از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد یکی آنکه از جام مرتبه امکان مراد باشد
 و از باده کمال او با فاضله صور انواع و خواص آن و از مستی چشم ساقی فیض و اجبی که عبارت از تجلی اعظم است
 با صطلح ما و حقیقه محمدیه با صطلح صاحب فتوحات و درین نظم حدودل با وضع از مستی چشم ساقی کرده شد
 گفته آمد که مخرج بان باده کرده شده است عکس روی آن یا گفتم دیگر آنکه کمالاتی که در طبقه نبی آدم ظاهر
 شده و اتمام خواص نوعیه و استیفاء احکام لطایف ایشان بان متحقق شده بواسطه اجار بهت و فسر او

کمال است که وجود ایشان بجهت مصلحت تفصیل مراتب اجمالیه و جوهریه است و فی الحقیقت بهشت لا تحم مکارم الا خلقا
و این اشاره به همین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل با استعداد کلمات و جوهریه نواخته اند و در نشان
دنیا از ایشان آنگاه که استعداد بر روی کار آمد ملل و مذاهب پدید آمدند و اعلام ارشاد برافراشته شد و سبب
هدایت جماعات بنی آدم گشت و بحقیقت جمیع افراد بنی آدم از لفظ الله چیزی می فهمند و ذهن ایشان بان
حقیقت مجروره بوجهی از وجود ملثفت میشود و اینهمه برکات نفوس کامله است چه نفوس مقارنه با جساد
و چه مفارقة از آنها و معاد این نفوس اضحلال است در تجلی اعظم و شمول شدن بقبض آن بوجهی که انوار وسط
ایشان را در خود متلاشی سازد و انانیات صغری را وجودی پیدا نماید و در پنج بیت لاحق این معانی بطریق
ایجاز و بلسان اشارت ادا کرده شد باز نکته دیگر ادا کرده اند که تجلی اعظم مبدأ معاد نفوس کامله است.

از بعضی مکاتیب حضرت قطب فلک الارشاد غوث الاقطاب و الابرار
مظهر کمالات خفی و جلی مرشدنا شاه عبداللہ المشہر بشاہ غلام علی
قدس سرہ کہ بخت شاه ابوسعید صاحب حمہ اللہ تعالیٰ نوشته
شده است درین کتاب اضافہ کرده میشود

مکتوب اول بخیر مت شریف صاحبزاده عالی نسب و الاحب حضرت شہ ابوسعید صاحب سلکم برکم
السلام علیکم ورحمۃ اللہ ورنیوالا این فقیر را مرض خارش و ضعف و شدت تنفس مستولی گردیده که طاقت
نشست و برخاست خیلی دشوار علاوہ اینکه درد در کمر از چندی ظاهر شدہ کہ نماز بر اقعار خواندن ہم محال
حضرت شاه رفیع الدین صاحب می فرمودند ازین ہر دو شخص برسبیل بدلیتہ پیش شما بالضرور باشند
پس در نیوقت کہ شدہ و امراض بجدی رسیدہ کہ طاقت نشستن نماند و فتور کلی در ستہ ضروریہ آمدہ
در نیوقت آمدن شما بسیار مناسب است جلد تر خود را برسانند و مولوی بشارت اللہ صاحب رخصت
برای بیمار داری ایچنانہ خود گرفتہ اند آمدن او شان معلوم نمیشود و قبل ازین چند خطوط متواتر در طلب
شما مع تبرکات جدیدہ روانہ کردہ شد تعجب است کہ قصد آمدن اینجا نکرده اند فقیر را بحسب ظاہر صحت محال

اللہ تعالیٰ توفیق ہمتانہ و اتباع سنت و محبت مشائخ و ترک دائرہ و یاس از خلق امید از خدا سبحانہ و توکل
 اینہما را جمیع دوستان مراد من افتادہ خاک پیر عمر بر بادہ دادہ و این حالات عطا فرماید بہنر از فعال نویسم
 زیر کہ مرشدان در تجرید اجازت نامہا ہر دو نقطہ منویسند پس میگویم دست ایشان کہ بہتر از دست من است
 دست من است بیعت بخدمت اینہما کہ اقوی در پیہ سعادت و نجات است بیعت من است اللہ تعالیٰ
 مبارک فرماید بشیر طیکہ از اہل دنیا اعراض نمایند و پاشکستہ بر ورق بصدق وعدہ کریم مطلق جل سلطانہ
 نشینند و ایشانند ارکان طریقہ من و حاصل توجہات سالہای من اللہم و قفنی و یاہم لم ضایک و مضات
 حبیبک صلی اللہ علیہ وسلم و اجعل آخرتہا خیر من الاولیٰ آمین آمین آمین

باب دوم

از کتاب کلمات طیبات و ترجمہ رسالہ اسرار العارفين و سیر الطالبین
 شیخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ علیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسول الله محمد وآله أجمعين
 اما بعد خانہ ہای فقیر و یران شدند و شہر بایش بے بنیاد و فقر رحلت کردند و گذشتند و متبشمان
 و مترسمان بسیار شدند اما ناکہ نشنوند بہ غیبت و دروغ و طلب دنیا و فریب و نفاق و بغض و غل
 و غش و حقد و حسد و کبر و غضب و حرص و دریا و القاد و عداوت و درغبت امارت و صحبت سلاطین
 و اہل قلم و اہل قلم و اہل حرام کہ دل ایمیند و چون شہادت بچو کسان مقبول نیست اقتدارشان و
 کلاہیکہ خلق از ایشان چگونہ روایا شد فلہذا خواستم کہ کتابی نویسم در علم سالکان و فقرا و عارفان تا انکہ
 عزتم تصنیف کردم و قلم را جولان دادم و اسرار الطالبین و سیر العارفين نامش نہادم
 و سوال میکنم از خدا کہ توفیق اتماش دہد چنانکہ بشیر و غش و اود و انصر الامن عند اللہ و ہو علی

کل شیء قدیر و بالا جاید سیرت بنده از نزدیک حق تعالی و تقدس دست ندهد مگر بدوری از خلق چنانکه نزدیکی
خلق از ذکر الله و عبادت و طاعتش و فکر در ملک و ملکوتش باز میدار پس نزدیکی او بدون دوری خلق
صورت ندهد و تعالی شان چنانکه قرب سلطان و قرب بنده بمولی که بدون بعد از غیر سلطان و غیر مولا
راست نیاید سیرت شیخ آنست که ذاتش قدس باشد و صفات ذمیه اش فانی و صفات حمیده اش
باقی چه یکیکه چیزی از صفات بشریه در یافت و امریکه دیگر را بران دلالت کند و راه نماید بر و ظاهر
نشده صلاحیت شیخ ندارد و او خود محتاج به تبحری و مرشد که او را معرفت و طریقت آموزد و کذا قال
الشیخ ابو الفیث البینی رحمه الله علیه سیرت هر که صوف و حقیه پوشید تقیه چرب و لذت پذیر خورد و باسلامین
و اهل دنیا نیامیزد و هر که نه انجمن است در لباس انبیا و اهل سلوک نیامیزد و زریده باشد و خوش
او انکرده سیرت فقیر را مخالفت ملوک و سلامین حلال نیست که از صحبت ایشان قلبش نمیرد و روایت
از ابن ابی طالب کرم الله وجهه که صحبت ملوک فتنه است و خوردن طعام شان سم قاتل که دوامی ندارد
و فرسود رضی الله عنه علم معرفت است و دیدن روی ظالم قلب را سیاه میکند و معرفت حاصل نمیشود
روایت است از ابوالحسن نوری رحمه الله علیه که گفت چنانکه از تاثیر صحبت بدکار نیکو کار شود و همچنان
نیکو کار بدکار گردد و هر که این مسئله را انکار کند بطلان و گمراه و زندقه است که انکار حدیث کرده آنکه فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و سلم الصحیة توفیرة و گفت علی رضی الله عنه صحبت صالحان نور و رحمت است
اهل عالم را سیرت سالک باید که بذكر مشغول باشد تا آنکه هر موی از موههای بدنش زبانی باشد
سیرت اصل در اقامت سلوک و ریاضت نفس و ثمره ارادت انیت که خود را از اهل دنیا و صحبت اغنیاء
و سلامین جدا نمیشود و در سیرت بنده باید که از تمامی فضول بجز فضول نظر فضول کلام و طعام حرام جدا
مخالفه یکبار چنانکه سیرت روایت است از ابوبکر شبلی رحمه الله علیه که گفت مرید را خصوصاً و طاعت مولا را باید که غیر
حاجت کلام نکند سیرت هرگاه مرید از خلوة دختر نه بیرون آید سر خود بر قدم شیخ هند بطریق شکو و منت و این بعضی فقهائند
که این فعل کافر میشود و اکثری بعد کفر نیز قائل شده اند که این تحت است نه عبادت زیرا که شیخ گمراهی مرید نیست سیرت اصل
در طریق فقیر بر پیم کردن است از دنیا چنانکه رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم حب لدنیا راس کل خطیئة
و فتنه و البیت سیرت مرید که فقیر باشد بقدر حاجت کسب کند و بعد فراغ از کسب بذكر مشغول شود

و شستن میان خلق نه پسند و سوا می مراقبه و آن نظر کردن است در منیبات بعضا یقین بهیچ عالم ملکوت
و بعض گفته اند مراقبه مراعات سیرت برای ملائطه غیب بهر طریقه و خط سیرت خلوت ترک دادن احتیاط مردم
اگر میان ایشان باشد و بعض گفته اند خالی شدن است از تمام اذکار سوا ذکر الله و بعض گفته اند انس گرفتن
ست بذكر و مدت آن چهل روز است بقول رسول الله صلی الله علیه و سلم من اخلص الله اربعین صلیا کما
ظهرت نیامع الحکمة من قلبه علی لسانه سیرة عزلت و در شدن است از اهل زمانه تبرک طبع و انزاد و انزاد
و شسته آتش بزم پرستگاری سیرة صحبت غنی و اهل دنیا قلبت من لایمیلانند خود با الله نهاده چون قلب مومن بهر
سنگ دکلوخ گردد پس بر تپه خواهد بگوید سیرة حسن بصری روایت کرد از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که
گفت هرگاه بینی مردی را که به حاجت با مردم احتیاط میکند و دنیا می طلبد و باز خدای را می طلبد پس بدانکه
او نزدیک و مردود است و دزدی است از دزدان دنیا سیرة روایت است از ابو زید بسطامی رحمه الله علیه که
گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد و احتیاط اهل سلوک در طریق طلب خدا با سالکان است نه با اهل دنیا سیرة
شیخی که بر قانون نهی اهل سنت و جماعت نباشد و حرکات او موافق کتاب الله و سنت رسول الله بود
از قطع الطریق و دزدان دین است سیرة روایت است از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بدین
مردم و گمراه کننده مردم کسی است که غم دنیا خورد و پیریدند دنیا دار کیست گفت آنکه زیاده از قوت شمارد و
طلبه که او غنی است نه فقیر و لهذا امام شافعی رحمه الله علیه بر کسی که زیاده بر قوت روزی و دار و صدقه
فطر واجب گردانیده سیرة روایت است از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب است قلب سلیم قلب غنی
و قلب شهید قلب سلیم آنست که بر معرفت خدا چیزی در آن نباشد قلب غنی آنکه از هر چیزی بخدای عزوجل
باز گردد و قلب شهید آنکه او تعالی و تقدس را در هر چیزی مشاهده کند سیرة شیخ باید که عارف و دانا با عارف
میرد باشد تا حسب حال او نصیحت و راهنمایی کرده باشد و آنکه نه اینچنین است گمراه است و گمراه کننده
سیرة میرد را نیز بد که در قلب او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا را بداری است پس ذره از آن بهیچ قطره خون
که چون در آب افتد تمام آب فاسد و تباه شود سیرة مشایخ طریقت گفته اند که صحبت تو نگران فقیر را هم
قاتل است که او را دای نیست و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت و امکان بهر چیز
چه محبت دنیا و دلهای مردم جا کرده است پس از صحبت شان ضرری عظیم خواهد رسید سیرة زکات

از ذوالنون مصری رحمه الله علیه که گفت هر کس شب بخت و در دلش غل یا غش است یا یکی از مسلمانان
نام او از دیوان فقر محو کرده شود بعضی محققان گفته اند غش در مذہب شان این است که برادر مسلمان
خود را بنامش یاد کند سیرۃ بدان ای طالب که هر گاه بینی کسی را در دنیا افتاده و بجاه و رفعت و منزلت
دل داده و اسیر طغف مردم دنیا شده پس بروست گریستن بر نفس خودش زیر که فقر کناره گرفتار است
از حب دنیا - سیرۃ فقیر را در تمام مذاهب اتملاط اهل دنیا و آمدن بر ملوک و سلاطین حلال نیست چنانکه
فرمود علی ابن ابیطالب رضی الله عنه بدترین فقری است که بر دل سیر آید و نیکوترین امیری است که بر
در فقر آید و روایت است که صاحب عراق سه سال مریض بود و اهل ابن عبد الله تستری را خواند تا دعا کند
و بنظر شفا و شفقتش نگرد و آن برکت دعا و نظر شفقتش شفا یافت باز سهیل بجان خود آمد و سه سال عزت
اختیار کرد و سیرۃ هر که همیشه بدین مشغول باشد همیشه از حق سبحانه و تعالی دور باشد که مشغولی دنیا حجابی است
عظیم و راه نجات از اهل دنیا ذکر الله است تعالی و تقدس سیرۃ قدم اول در راه سالکان و عارفان
بریدن علائق است با تکلیف چنانکه فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم طَلِبُ الدُّنْيَا كَالْكَافِرِ طَلِبُ الْآلِهَاءِ
لِلْفُورِ و از اکثر اهل سلوک منقول است که هر گاه مہمی یا امری عظیم یکی را از ایشان پیش آمدی یا رجب
صوف یا کسار پوشیدی و زنجیر در گردن یا در پایا در سار و نداشتی مناجاة بحق سبحانه کردی و فی الحال متجرب
شدی و بدانکه زنجیر یا رس در گردن یا در پا انداختن منحن است و سنت داود است علی بنیا و علی الصلوٰۃ
و السلام که مراد از آن - بوسی غایت تواضع و انکسار و اقتضای حضور و رقت قلب است و دیگر نیست و بدیدار نیست
انچه روایت است از بعضی تابعین که گفت دیدم عمر بن الخطاب رضی الله عنه که بر پشت شان اثر تازیانه
داشت پیش عبد الله بن عمر رفتم و گفتم که امیر المؤمنین را دیدم که بر پشت شان اثر تازیانه داشت گفت
سبحان الله کدام است که امیر المؤمنین را تازیانه زند او را هر روزی خلوتی است که در آن خلوت محاسبه
نفس میکند و شب جمعه در بر داشته نفس خود را میزند و میگوید که چنان کردی و چنین کردی - و الحمد لله
علی الاتقیام و علی رسول الله الصلوٰۃ والسلام

فهرست کتاب کلمات طیبات

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۷	مکتوب هشتم ایضا	۳	باب اول از کتاب کلمات طیبات شتم است
۸	مکتوب نهم در بیان اینکه چگونه بطور سلوک نایک بجز خود فائز گردد		بر چهار فصل
۸	مکتوب دهم ایضا	۳	فصل اول در کاتب حضرت غوث الثقلین
۹	مکتوب یازدهم ایضا	۳	مکتوب اول در مکتب ششم خود پسندی و شمره آن ذکر
۱۰	مکتوب دوازدهم در بیان اینکه چگونه بطور سلوک نماید		آیات قرآنی که مناسب این معنی وارد گردیده
	که بجز خود فائز گردد	۴	مکتوب دوم در امر تیر سید از روز قیامت و محاسبه در آن
۷	مکتوب سیزدهم ایضا		و شمره آن ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۷	مکتوب چهاردهم ایضا	۵	مکتوب سوم در اتعاض از تعاضل و معذرت شدن بجهت
۱۱	مکتوب پانزدهم در بیان اموری که سالک را از ان اجتناب		دنیا و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
	کردن ضروری است و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی	۶	مکتوب چهارم در بیان نوانیت قلب شمره آن که از اشارت
۱۳	فصل دوم در کاتب حضرت مرزا صاحب شهید رحم		کلام الهی معلوم میشود و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۷	مکتوب اول در بیان حسب نسب شریف	۷	مکتوب پنجم در بیان ثمرات و فوائدیکه از ناچیز شمرده
۱۳	مکتوب دوم در وصفه اعراض که احوال متوسلان		حیات دنیاوی حاصل میگردد و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
	طریق احمدیه موافق دعوی او شان نیست	۷	مکتوب ششم در بیان ثمراتیکه از توبه و فکر نمودن
۱۴	مکتوب سوم در بیان معنی تقیض نسبت با صلوات و صوفیه		و معنی آیه است بر یکم حاصل آید و ذکر آیات قرآنی
۱۴	مکتوب چهارم در بیان علم حضوری و حصولی		مناسب این معنی
۱۷	مکتوب پنجم در جواب شبهاتی که بر کلام حضرت محمد و پیغمبر	۷	مکتوب هفتم در بیان مقامات که سالک اگر بدان
۱۸	مکتوب ششم در جواب شبهاتی که بر مقامات حضرت		رسیده شمره حاصل آید و ذکر آیات قرآنی که اشارت
	مجدور نمیکند		بآن مقامات از آنها برآید

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۹	دوازده از قریش خواهند بود	۱۹	مکتوب هفتم در بیان فضل یکی بزرگوار حضرت مجد و غوث الثقلین
۲۰	مکتوب هشتم در توجیه مالیت حضرت عائشه از حضرت امیر المومنین علی رضی	۲۰	مکتوب نهم در بیان منی قول صوفیه که صوفی تا خود را زکافر فرنگ بدتر نداند و از کافر فرنگ بدتر است
۲۱	مکتوب نهم در بیان التزام اتباع سنت سنیه و تحصیل مرتبه حضور و جمعیت و آگاهی	۲۱	مکتوب دهم در دفع شبهه که منزه صبر دلی که بلا باشد بتیلا بود و عابدی دفع آن نکرد و صبر حضرت ایوب علیه السلام که دعا بجهت دفع بلا فرمود لازم می آید
۲۲	مکتوب دهم در بیان لزوم وحدت وجود	۲۲	مکتوب یازدهم در بیان ذکر جبر و ذکر خفی
۲۳	مکتوب یازدهم در بیان لزوم وحدت وجود	۲۳	مکتوب دوازدهم در بیان مسئله سماع
۲۴	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود	۲۴	مکتوب سیزدهم در مسئله حیر و اختیار
۲۵	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود	۲۵	مکتوب چهاردهم در بیان آئین کفار هند
۲۶	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود	۲۶	مکتوب پانزدهم در بیان رفع سیاه
۲۷	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود	۲۷	مکتوب شانزدهم در بیان عمل با شیوه انتقال از مذاهبی بجهت دیگری
۲۸	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود	۲۸	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت و رقی معاویه بن ابی سفیان
۲۹	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود	۲۹	مکتوب شانزدهم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت و رقی صحابه و اهل بیت رضی الله عنهم
۳۰	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود	۳۰	مکتوب نوزدهم در بیان خلفاء که موافق حدیث است
۳۱	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود		
۳۲	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود		
۳۳	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود		
۳۴	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود		
۳۵	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود		
۳۶	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود		
۳۷	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود		
۳۸	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود		
۳۹	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود		
۴۰	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود		
۴۱	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود		
۴۲	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود		
۴۳	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود		
۴۴	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود		
۴۵	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود		
۴۶	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود		
۴۷	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود		
۴۸	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود		
۴۹	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود		
۵۰	مکتوب بیستم در بیان لزوم وحدت وجود		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵۱	مکتوب چهل و نهم در سفارش محمد شاه		وشغل طریقت
۵۲	مکتوب پنجاهم در سفارش میر اسد الله	۴۸	مکتوب سی و سوم در تسلی مکتوب الیه
۵۳	مکتوب پنجاه و یکم در سفارش میان محمد اکبر	۴۹	مکتوب سی و چهارم مشتمل بر اجازت سوره لایلاف
۵۴	مکتوب پنجاه و دوم مشتمل بر احوال سفر خود		برای دفع اعدا و ترتیب آن
۵۵	مکتوب پنجاه و سوم در سفارش حضرت میر سلیمان	۵۰	مکتوب سی و پنجم در هدایت تلاوت سوره لایلاف
۵۶	مکتوب پنجاه و چهارم مشتمل بر احوال سفر خود		و در عارض البحر
۵۷	مکتوب پنجاه و پنجم در تعزیت میر سلیمان	۵۱	مکتوب سی و ششم در سفارش لاله برج لال
۵۸	مکتوب پنجاه و ششم باطلاع ضعف جسمانی و سفر		مکتوب سی و هفتم مشتمل بر نصائح
	وطن اصلی		مکتوب سی و هشتم ایضاً
۵۹	مکتوب پنجاه و هفتم در تعزیت میر محمد کن خان صاحب		مکتوب سی و نهم ایضاً
۶۰	مکتوب پنجاه و هشتم درباره ارسال اشعار چند		مکتوب چهل و یکم در اجازت خرب البحر
۶۱	مکتوب پنجاه و نهم محتوی باین مضمون که فلانی		مکتوب چهل و دویم مشتمل بر مضامین نصیحت آمیز
	را روی رجوع بطریق دیگر است		مکتوب چهل و سوم در بیان استفسار حالات سفر
۶۲	مکتوب شصتم در سفارش		مکتوب الیه و مضامین نصیحت آمیز
۶۳	مکتوب شصت و یکم در بیان آنکه از مصحف شریف		مکتوب چهل و سوم در سفارش نیر بر علیخان
۶۴	قال زدن در حدیث شریف نیاید مگر منوع نیست		مکتوب چهل و چهارم در سفارش ظفر علی خان
۶۵	مکتوب شصت و دوم در بیان اینکه کار بهما هم		مکتوب چهل و پنجم در سفارش میر اسد الله
	و تدبیر باید کرد		مکتوب چهل و ششم در هدایت تلاوت سوره لایلاف
۶۶	مکتوب شصت و سوم در سفارش میر محمد حسین صاحب		صبح و شام در تعزیت مولوی غلام بجلی
۶۷	مکتوب شصت و چهارم در سفارش بعضی اعزّه		مکتوب چهل و هفتم در بعضی احوال میان عزیز الله
۶۸	مکتوب شصت و پنجم مشتمل بر مضامین نصیحت آمیز		مکتوب چهل و هشتم در سفارش میر بهجو

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۵۳	مکتوب یازدهم	۱۵۳	کلمات قدسیه آنحضرت
۱۵۴	مکتوب شانزدهم	۱۵۴	وصیت نامه آنحضرت
۱۵۵	مکتوب هفدهم	۱۵۵	فصل چهارم در مکتوبات مولانا شاه ولی الله صاحب
۱۵۶	مکتوب هیجدهم	۱۵۶	الدهلوی رحمه
۱۵۷	مکتوب نوزدهم	۱۵۷	مکتوب اول بنام مرزا صاحب
۱۵۸	مکتوب بیستم	۱۵۸	مکتوب دوم بنام مرزا صاحب
۱۵۹	مکتوب بیست و یکم در حدیث و وجود و شهود و جمیع	۱۵۹	مکتوب سوم بنام مرزا صاحب
۱۶۰	مکتوب بیست و دو در شرح بعضی اشعار آنحضرت	۱۶۰	مکتوب چهارم بنام مرزا صاحب
۱۶۱	مکتوب بیست و سه در شرح رباعیات آنحضرت	۱۶۱	مکتوب پنجم بنام خواجه محمد امین در تحقیق محمل از لیت آنحضرت
۱۶۲	مکتوب بیست و چهار در شرح ابیات	۱۶۲	و تعبیر و جوهر و موهوب و بیان تقلید آنحضرت
۱۶۳	مکتوب بیست و پنجم در منظومات	۱۶۳	مکتوب ششم بنام خواجه محمد امین در جواب بعضی سائل
۱۶۴	مکتوب بیست و ششم در شرح غزلی که بر تفسیر بیت اول	۱۶۴	مکتوب هفتم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات مکتوب
۱۶۵	غزل عراقی علیه الرحمة انشا کردند	۱۶۵	حضرت مجدد و رحمه
۱۶۶	از بعضی مکاتیب شاه غلام علی صاحب رحم	۱۶۶	مکتوب هشتم بنام خواجه محمد امین در کشف اسرار التفضیل
۲۰۰	باب دوم در ترجمه اسرار العارفین	۱۶۷	ثبوت برولایت
<p>الحمد لله علی احسانه که درین ایام سمیعت النیام کتاب</p> <p>فیض انساب یعنی کلمات طلیات از مکتوبات حضرت</p> <p>پیران پیر و مکتوبات و مکتوبات حضرت میرزا منیر جابجانی</p> <p>مشهد و حضرت تاسمی شاد الله بانی تپی و حضرت شاه</p> <p>غلام علی شاه رحم و حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی رحم</p> <p>اسرارهم معترجه سائر اسرار العارفین بحسب تصحیح و تفسیر</p> <p>نقیس صاف و پاکیزه بمطبع مجتبیائی در بی با هم موجود</p> <p>محمد عبد الاحد مله الله الصمد مطبوعه گشته حاج علی دهبائی</p> <p>صاحب داران گردید فقط</p>		۱۶۷	مکتوب نهم در سر قدیم بودن کلام مجید و نزول وحی
		۱۶۸	ابو اسلمه ملا مله
		۱۶۹	مکتوب دهم در تحقیق بعضی اشعار حضرت مولانا روم
		۱۷۰	علیه الرحمة
		۱۷۱	مکتوب یازدهم در ذکر شمه از مناقب امام بخاری علیه الرحمة
		۱۷۲	مکتوب دوازدهم در بیان دلیلی واضح بر فقر حاجیه
		۱۷۳	مکتوب سیزدهم در جواب عرض داشت حضرت شاه ابو
		۱۷۴	صاحب رحم
		۱۷۵	مکتوب چهاردهم

ف. ۳۰
ن:

DUE DATE

۱۴۲۵

۲۶ ۲۸

